





کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر است
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدق نیز گویند بجهت آنکه
دلیل است بر صدق صاحب وی و دعوی صحت ایمان بدانکه در شریعت زکوة و سایر
صدقات مانند عشر و جزآن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیت که درمی یابند
از اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعی و فائق حکم لا یعد ولا یحصی است عادت حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله و صدقات مراعات فقراء است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت
کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و غربت
بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب انشی در ابل که منفعت انشی

در وی بیشتر از دگر است و تیز ازین باب است مراعات با صاحب اموال تا اعمال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد عدل نکند
 و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننماید و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستاند و شطرنما و حلالان حول که ناظر در سیر و رفتی است
 داخل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج
 کسان آن فراوان تر است واجب گردانید تا دادن آن آسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردید که صنف زر و عوارض و ثمار و چنانچه
 و آنکه ثمر و انکود و مانند آن نیز مثل قبول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمه الا انعام از شتر و گاو و کوه سفید شتر از طی و دبی
 که در قمر مذکور است سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم شایا بدست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
 در هر سال یکبار فرمود و در روز و وقت قصاص و کمال آن فرمود و تیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال تحصیل مال و دست
 و مشقت وی و مقدار واجب تفاوت بیان فرمود و لاجرم پنج را یکی واجب کرد و در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو کجی که باید از کان
 یا از دهنه و آمدن سال بدان اعتبار نکرد و مگر در حال که بیا بدروی واجب شود که اخراج چمن کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی است
 نیمه آن که ده را یکی باشد واجب کرد و چنانکه در روز و عوارض و ثمار که آب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیت را یکی واجب کرد و آنچه زیاده است تکلفی
 محتاج بود و از دولای که بآن از حوضها و جوئها آب بکشند یا از چاهی بجا و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل را یکی است واجب شود و آنچه محتاج است
 بعمل و تعب و اتم از کتاب مشقت اسفار و کوب بکار و زرق و انتظار قیام و مثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب صحت
 حال و کمیتی که جز علم شایع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود و چنانکه در زقره دو بیت دوم و در بیست شغال و در کوه سفید چیل و در کاه و سی و در شتر یک
 و کمتر ازین نصایب اخیر می واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فقال روا
 ابن عباس رضی عن آن حضرت صلح فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن با مارت و قضا و آده است که آن حضرت نفس کریم خود مشایعت او کرد
 پیاده و معاذ و سوار بود و گفت شاید که باز در نیایی یا را تو یا معاذ و هم چنین واقع شد پس گفت آن حضرت معاذ اناک تا فی قوما اهل کتاب بدینکه
 تومی آتی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بکریمه یا همما بحال ایشانست و گرنه در آنجا مشرکان و غیر آن را اهل و مذمبیا بود و معاذ هم
 شهادت پس نخست دعوت کن ایشان را بگو ای یمن ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا الذلک پس اگر فرمان بردار گشتی
 ایشان را برای آن یعنی ادبی شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم و اللیله پس بیا
 ایشان را که بدینیکه خدای تعالی تحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا الذلک فاعلمهم ان الله قد فرض

مرا در اشتران یا گاو یا گوسفندان که او کند حتی آنرا را الااتی بها يوم القيمة اعظم ما يكون واسمه که اگر آورده بشود آن اشتران و گاو و گوسفند
در حال بودن آنها بزرگتر و بزرگتر نگاه داشته و با خفا آنها پی بر می کند آمد در اشتران یا پاسبانی خود و بی خطی بقر و گاو و نیز تداوان و گوسفندان او را بشاخی خود کلا
جاذب اخلاص و دقت علیه اولها هر بار که بگذرد و طاعت پسین آنها باز گردانیده شود و تخمین آنها بن عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی بعضی بنی الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جابر بن عبد الله روایت است از جابر
عبد الله بجلي که از شاه پیر صحابه است و بسیار عیال و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا فاکم
المصدق چون باید شمارا صدقه رسانده یعنی از جانب امام برای گرفتن کوة اموال باید که آنرا ساعی و عامل خوانند و دقا موص گفته که مصدق بر وزن محدث گیرند
صدقه و مصدق بنا بر این صدقه و فلصدق و عنکرم و هو عنکرم و احسن پس باید که باز گردد و مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی و خوشنود است با بنظر حق که
خوب پیش آید بوی و او کند صدقه تمام و کمال و او را مسلم و عن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر بر دو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان البی صلی الله علیه و سلم اذا اناه فوم بصدقه فاهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف می نمود و بود آنحضرت که چون می آوردند زکوة می صدق خود را و عا میگردانید و می گفت اللهم صل علی ال فلان خدا و نماز و بفرست
و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی فاواه ابی بصدقه پس آورد و نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی ال ابی اوفی و حکم آن پیغمبر بود که بکسر صدقه ایشانرا و صلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی
روایه اذا الخی کر حل البی صلی الله علیه و سلم بصدقه قال چون می آورد و مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت اللهم صل علیه و سلم
روایت معلوم شد که مراد آل فلان همان خلافت و آل تمام است چنانکه آل و عون و آل داود و مراد ذوات آنها است و اتباع نیز تبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت
کردیم و عن ابی هریره قال گفت بعت رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر علی الصدقه فو ساء آنحضرت یکبار سی عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردی و عمر بن
منع ابن جبریل بفتح جیم پس آمده گفتند آنحضرت صلعم که منع کرد و نداد زکوة را بن جبریل که منافق بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده و ذوق اباری گفته که و من
نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده و بعضی گفته اند حمید و گفته اند جبریل منافق بود و بعد از آن توبه کرد و از غنا و قاضی حسین گفته که در
نماز شد دست قول جبریل تعالی و من من عا بد الله بن انا من فضل الصدق الایاستی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و او نیز نداد و العباس و عباس بن عبد
المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم او نیز نداد و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما بنعم ابن جبریل نعم یعنی شد
که راست است که بحدیث رسیده و موجب کفران نعمت گردد و انتقام یعنی مبالغه و عقوبت نیز از این باب است یعنی گروهی بنی نپار در ابن جبریل و کفران نعمت نیز در ذال
اند کان ففوا فاعناه الله و دسوله که سبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیزی نداشت پس توانگر گردانیده او را خدا و رسول وی داین توانگر بی سبب یعنی و طعنان وی
شد و کفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بحیث است که وی صلعم و اسطاست در اخلاص خیرات و وصول نما از جانب حق در تفسیر کرد و من هم
عا بد الله بن انا من فضل الصدق و لکن بنی الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم و عا کرد او را بنی ثروت و بالتامس وی و عهد وی که شکر گذاری نعمت کند و
اما خالد فافکر تظلم خالد و اما خالد بن ولید که میگوید وی نیز نداد زکوة سببش آن بود که مشاغل میگردانید و او را حال وی نیست که وی قدا حنیس ادراعه و
اعنه و فی سبیل الله تحقیق وقت کرده است زره نامی خود و همه ساز نامی جنگ خود را و انما عا و چار پایا در راه خدا بر خازیان و هر که حائل این باشد که بنی
خیرات فعل نکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بروی و شجاع بر ظلم صبر توان کرد و یا مولا آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد و هر چه زکوة وی بود و از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و احدی بفتح همزه و سکون حین و ضم نا و جمع
خدا بفتح بغی ساخت و اما وی و اما العباس بن علی و اما عباس پس زکوة وی بر برکت و من غنا من آنم و سببش آن بود که میگوید که آنحضرت صلعم بیشتر
گرفته بود و سال زکوة عباس را یکی زکوة این سال که از وی می طلبیدند و یک زکوة سال آینده چنانکه فرمود و مثلها معها و مانند زکوة این سال مانند آنست که
زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم ملت داده و تاخیر کرده در زکوة و سال عباس را راضی بالتامس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و اما
جائز است که ملت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن گیرد یا آن از ضایع آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عوا ما شعرت ان عم الرجل
ای هر زمانتی و نه غمیدی که برادر پدر زمر مثل پدر اوست پس عباس با بجای پدر من دان و تعظیم و بی گناه و باید که اصل بکسر صاد و سکون فون آنست که وقت
دست خواند یک پنج بر آید و هر یک را صو گویند و هر دو را ضوان فی الصراح بحسبیک از چند تنه درخت که برآمد یک پنج رسته باشند و برادر پدر متفق علیه و عن ابی حمید
بضم حا و فتح میم الساعی منوب بر بنی ساعه که قبله است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب هفت صلوة گذشت قال استعمل
البی صلی الله علیه و سلم رجلا من الازد گفت عامل گردانید آنحضرت بروی و از آن دینج همزه و سکون را که از بلاد دینج است و آنرا از دینج و نیز گویند فقال له گفته

بشد و نام برده بشد آفرید را بنی اللہ علیہ بضم لام و فتح آن و فتح ثناء و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نیست نام ما در اوست که منسوب است به نبی
 بسکون تا قبل مشهور است و نام ابن البقیع عدا الله است علی الصدقة عامل گردانید بر کفر حق صدقه ظالم فالدی هذا الکفر پس چون باز آمد از آن سفر گفت
 بمسلمان این مقدار مال برای شماست که صدقه اموال است و هذا الهدی فی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن آنحضرت رسید
 ناخوش آمد فخطب البنی صلی الله علیه وسلم پس خطبه برآمد آنحضرت محمد الله و اشقی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش کرد بزرگات پاک و می تعالی چنانکه در خطبه
 ثمر قال پشرفت اما بعد فانی استعمل دجاله نکر علی امور و اما محمد و ستایش بدستی کس عامل میکردم مردان از شمار کار را ما و لانی الله از حمد آن کار که
 ولایت اده و حاکم گردانیده است مرا خدا تعالی فانی احدم بقول پس می آید یکی از شما از اهلان پس میگوید هذا الکفر و هذه هدی اهدیت لی این بر شما
 راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا خلا جلسنتی بهت ایبه پس چاشت ایمن در در خانه پدر خود او بهت آمده بود و خانه مادر خود شک را ویت
 یا تنويع است فنظر اهدی له ام لایس به عید و می که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب علمداری و
 اگر عمل داری بود و در خانه خود نشسته می بودی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
 بود میفرستادند از جهت این عمل جائز است کفر او چنانکه در پاره قاضی و صیاف و می گفته اند و الذی نفسی بیده لا باخذ احد منه شیشا نجا سوگند و
 هیچ یکی از آن مال مذکور چیز را الاجابه به يوم القيمة بحمله عقوبت که اگر کسی از آن مال را در روز قیامت برگردان کند اگر باشد آن مال
 جنت شریع باشد مرا و در غنیمت را و غنیمت میبرد و ده آواز شتر و کرک و کفتر و شتر مرغ و آواز کرک صبی و کرک تحت او بقوله خواد یا اگر باشد آن مال از جنس کا و
 می باشد مرا و آواز کا و خواد بضم حا آواز قمر و در قلموس گفته آواز کا و کو سفند و آهوا و شافه بصر یا اگر باشد آن مال از جنس کوسفند که آواز سبک بصر
 فتح آن بر وزن یغریب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یاء آواز غم را گویند فخرج میدید به پشرداشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی و انما عفو البطله تا آنکه دیدیم
 ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و غره بر وزن حمه و صفرة بیاض و اعز بضم جیم چنانکه هر و بیض ثمر قال پشرفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرد
 بار خداوند آری رسانیدم حکم ترا بجن متفق علیه قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس و فی بدت لعه و ابیه فلنظر اهدی
 الیه ام لا دلیل علی ان کل امر میزند و بدالی امر محظوظ و محظوظ دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوی سوسی امری حرام است
 و می حرام است زیرا که وسائل را حکم مصادات پس هر چه وسیله حرام است آن نیز حرام است از جهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود حرام است و کل
 دخول فی العفو و این تیر لایم خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عفو مثل عبدیج و هب و نخاج مثلا بنظر هل بکون حکم عند الانفراد نظر کرد و شود
 و تا مل نموده شود که آیا هست حکم وی زداغوا یعنی پیش از دخل در عقد کحکه عند الاقتران همچون حکم وی زداقران و اجتماع در آمدن وی در عقد ام لا یا
 نیست هکذا فی شروح السنه و این کلمه ثانی لانی بنده بکسی است که از حیل منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی و غریبان که حیل را جائز
 میدانند نظر میکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ و عن عیدی بن عجبیه و فتح مین و کسریم و سکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 استعملناه منکم علی عمل هر کسی که مال گردانیم ما و را از شمار عملی نکنما محیطا پس بشد و می از ما سوزنی را محیط بکسریم و سکون و فتح یا متافوفه پس پوشید
 که بالای سوزن است در یکی باز یا دی کان غلولا یا باشد این گمان خیانت و غلول بضم نین مجرایات و غنیمت و بعضی مطلق خیانت نیز آمده بانی به يوم القيمة
 می آید آنکس باین فضل روز قیامت و عتاب کرده شود و را بران و واه مسلما الفصل الثانی عن ابن عباس رضی قال لما نزلت هذه الاية گفت ابن عباس
 چون نازل شد این آیت که و الذین یکنزون الذی و الفضة یعمل مضمون آیت گفت که آنکس آنکه گنج نیکنند زر و سیم را و خرج میکنند از راه خدا کرم کرده
 میشود آن زر و سیم و آتش و دوزخ و داغ کرده میشود بدان پشیمان و هلا و پشیمان یا شازخا که در فضل اول گذشت بگوید لله علی المسلمین بزرک و کران
 آمد آن مسلمانان فقال عموفا اخرج عنکم من کنت عمر من کنت بکشی این اشکال را از شما تقبیح مجیم و تشدید یکشادن از فوج بعضی کشایش فافظی عمر پس رفت عمر
 فقال پس کنت یا بنی الله اند کبر علی صحابک هذه الاية بدستیکر آن آمد برار آن تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا
 لیطیب ما بین من اموالکم بدستیکر خدا تعالی فرض نکرد اینده است زکوة را که برای آنکه پاک گردانید چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة و دادن آن را بهایا
 شما پس چون زکوة مال را گردانید ثانی شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بپارید باکی نماند و در آیت قرآن که بر گنج نهادن و عید فرو داده است بر تقدیر بیت که
 منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند گنج نهند داخل و عید نیست و انما فرض الموائد فی فرض نکرد اند فی تعالی میراثا و ذکر کلمه و ذکر کرد آنحضرت بقره ان یقول
 را ویت یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض الموائد لکه ذکر کرد که من یاد ندارد آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که تعالی که موارث فرض کرده است
 برای همین کرده است که لکن من بعد که تا باشد اموال هر کسی را که بعد از شما نماند که از شما نماند یعنی در حکم میراثا را بیجا جمع مال کرده که مال جمع شود
 و بعد از کسی باقی نماند میراثا زکوة باشد فقال پس گفت را وی فکر عمر من کبر گفت عمر بخت تقبیل از منی و حمد و ستایش حق برگشته شدن که این اشکال و حاجت

[illegible]

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نیت لبون است و فی کل خمسين حقته و در هر پنجاه حقته است و من لم یکن معه الا اربع من الابل ویک
 نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقه پس نیت واجب در وی صدقه الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلع چیزی
 بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را فیهما شاة پس در وی یک کو سبند است و من بلغت عنده من الابل صدقه الجذعة و کسی که
 برسد نزد وی از شتران هفت دوی که صدقه در وی مذبح باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی مذبح و عنده
 حقته و نزد وی حقته است فانها قبل منه الحقته و یجبل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقته و میگرداند با وی دو کوسفند ان استیسر تاله
 اگر آسان شود آن دو کو سبند را و او عشرين درهما یا یکصد و بیست درسم را و من بلغت عنده صدقه الحقته و کسی که برسد نزد وی صدقه حقته
 و لیت عنده الحقته و عنده الجذعة و نیست نزد آن حقته و نزد او جذعه است که فوق حقته است فانها قبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود
 از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد و او صدقه تسانده بیست درسم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و در قسم سابق و من
 بلغت عنده صدقه الحقته و لیت عنده الابل و کسی که رسید نزد وی صدقه حقته و نیست نزد وی مکر بنت لبون فانها قبل منه بنت لبون
 و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بدو سده آن دو شاة یا بیست درسم و من بلغت صدقه بنت
 لبون و عنده حقته کسی که برسد صدقه و بنت لبون را و نزد وی حقته است فانها قبل منه الحقته و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین پس
 بدستیکه قبول کرده میشود از وی حقته و میداد و او صدقه بیست درسم یا دو کوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقه بنت لبون و لیت عنده
 و عنده بنت مخاض فانها قبل منه بنت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقه بنت مخاض و لیت عنده و عنده
 بنت لبون فانها قبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر بمصدق یا
 کمتر از واجب و چسبید و یا بیکر آن ضم کند و اگر بیشتر بد مصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة
 نزد وی بنت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است و بنت لبون یعنی زن زاده فانه قبل منه و لیس معد شیء پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان
 ابن لبون و نیست با وی چسبید و این دلیل است که فضیلت آن وقت بمجرب سیکر و بفضل من و فی صدقه الغنم فی سائتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة
 شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان این قید محبت آن کرده که در علف که در غنای علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک کو سبند است
 فاذا اذنت علی عشرين و مائة الی مائتين فیهما شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذنت علی ثلثمائة
 کل مائة شاة پس چون زیاده شود نذر صد پس در هر صد یک کوسفند است فاذا اذنت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس
 چون باشد بیرون چسبید نکان مرد که در آنها زکوة است که از چهل کوسفند یک کوسفند یعنی اگر چیک کوسفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقه الا ان یشاء
 و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحب آن بطریق نقل چیزی بد و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورد و نشود و داده نشود و
 صدقه دابل و غنم و بقر و غیره کلا الی الابد و لا اذات عوار و نه خاوند عیب و نقصان عوار و یقع عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر را و عیبی خواهد بود که
 مر جبه نقصان قیمت کرد و لا تیس و نه بیرون آورده شود و تیس بقیع فغانیه و سکون تختانی در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق گرفته
 خواستن صدقه تسانده محبت غرضی و مصلحتی بین استثناء است از نفیس یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا
 یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع یا این هر دو احتمال دارد و نمی مریب المال و او مر ساعی را مثال اول و دیت که مالک است چهل کوسفند یا دو
 واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را میت شاة مخلوط با میت شاة دیگر پس
 تفریق کرد تا بحد صاب بود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کرد در وی زکوة یا مر دیت که بود او را میت و صد
 شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که
 تقلیل و استفا یا بیکثیر یا بحدت چنانکه تصور کرده شد و ما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یقر احبهما بدینهما
 بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری میانش آنکه مثلاً و مر داند در دیت شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری صد و
 شصت پس واجب کرد بر او یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة که واجب کرد بر او خمس یک شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد در دیت نقره چهل
 یک و دقه بکسر و تخفف قاف و هم چنین ورق سیم سکه زده که آنرا در هم کوبید و مراد او اینها مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیها
 شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکره و نود یعنی کمتر از دویست اگر چیک در هم کوبید باشد پس میت دآن چیزی مکرکه خواهد صاحب مال که بطریق نقل بد و و لا یجوز
 و عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلعم فیما سفت السماء والعیون ذریعاً یک آب داده است آسمان چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بقیع عین مملو و

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نیت لبون است و فی کل خمسين حقته و در هر پنجاه حقته است و من لم یکن معه الا اربع من الابل ویک نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقه پس نیت واجب در وی صدقه الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلع چیزی بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را فیهما شاة پس در وی یک کو سبند است و من بلغت عنده من الابل صدقه الجذعة و کسی که برسد نزد وی از شتران هفت دوی که صدقه در وی مذبح باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی مذبح و عنده حقته و نزد وی حقته است فانها قبل منه الحقته و یجبل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقته و میگرداند با وی دو کوسفند ان استیسر تاله اگر آسان شود آن دو کو سبند را و او عشرين درهما یا یکصد و بیست درسم را و من بلغت عنده صدقه الحقته و کسی که برسد نزد وی صدقه حقته و لیت عنده الحقته و عنده الجذعة و نیست نزد آن حقته و نزد او جذعه است که فوق حقته است فانها قبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد و او صدقه تسانده بیست درسم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و در قسم سابق و من بلغت عنده صدقه الحقته و لیت عنده الابل و کسی که رسید نزد وی صدقه حقته و نیست نزد وی مکر بنت لبون فانها قبل منه بنت لبون و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بدو سده آن دو شاة یا بیست درسم و من بلغت صدقه بنت لبون و عنده حقته کسی که برسد صدقه و بنت لبون را و نزد وی حقته است فانها قبل منه الحقته و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی حقته و میداد و او صدقه بیست درسم یا دو کوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقه بنت لبون و لیت عنده و عنده بنت مخاض فانها قبل منه بنت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقه بنت مخاض و لیت عنده و عنده بنت لبون فانها قبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر بمصدق یا کمتر از واجب و چسبید و یا بیکر آن ضم کند و اگر بیشتر بد مصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة نزد وی بنت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است و بنت لبون یعنی زن زاده فانه قبل منه و لیس معد شیء پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چسبید و این دلیل است که فضیلت آن وقت بمجرب سیکر و بفضل من و فی صدقه الغنم فی سائتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان این قید محبت آن کرده که در علف که در غنای علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک کو سبند است فاذا اذنت علی عشرين و مائة الی مائتين فیهما شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذنت علی ثلثمائة کل مائة شاة پس چون زیاده شود نذر صد پس در هر صد یک کوسفند است فاذا اذنت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس چون باشد بیرون چسبید نکان مرد که در آنها زکوة است که از چهل کوسفند یک کوسفند یعنی اگر چیک کوسفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقه الا ان یشاء و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحب آن بطریق نقل چیزی بد و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورد و نشود و داده نشود و صدقه دابل و غنم و بقر و غیره کلا الی الابد و لا اذات عوار و نه خاوند عیب و نقصان عوار و یقع عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر را و عیبی خواهد بود که مر جبه نقصان قیمت کرد و لا تیس و نه بیرون آورده شود و تیس بقیع فغانیه و سکون تختانی در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق گرفته خواستن صدقه تسانده محبت غرضی و مصلحتی بین استثناء است از نفیس یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع یا این هر دو احتمال دارد و نمی مریب المال و او مر ساعی را مثال اول و دیت که مالک است چهل کوسفند یا دو واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را میت شاة مخلوط با میت شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد صاب بود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کرد در وی زکوة یا مر دیت که بود او را میت و صد شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و استفا یا بیکثیر یا بحدت چنانکه تصور کرده شد و ما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یقر احبهما بدینهما بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری میانش آنکه مثلاً و مر داند در دیت شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری صد و شصت پس واجب کرد بر او یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة که واجب کرد بر او خمس یک شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد در دیت نقره چهل یک و دقه بکسر و تخفف قاف و هم چنین ورق سیم سکه زده که آنرا در هم کوبید و مراد او اینها مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیها شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکره و نود یعنی کمتر از دویست اگر چیک در هم کوبید باشد پس میت دآن چیزی مکرکه خواهد صاحب مال که بطریق نقل بد و و لا یجوز و عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلعم فیما سفت السماء والعیون ذریعاً یک آب داده است آسمان چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بقیع عین مملو و

۷
۱۰۰
شخص

[illegible]

اولی سؤالات عایشه بنت ابی بکر یعنی سه حکم شرعی بقریب می دارد و شد و ثابت گشت احدی السفن انها صفت مخفیست فی ذلک وجهها یکی از آن سه سنت است که بر برادر زاد
شد پس مخفی کرد و انیده شد و زوج وی که نام وی مخفی بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد و اگر خواهد بر او شود و وی و این خیار است که علما اثبات کرده اند از ادنی که داده بود
چون آن را ذکر و مخفی است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید ترش افغانی اگر شوهر او بنده کسی باشد و زوجه او خواهد بنده بود خواه آزاد و این مخفی شوهر بر برادر
او را مخفی است مخفی و عشق او و فراق او و والد و حیران یکشت و فریاد میکرد و میگریست و قال رسول الله و کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی الله
ملن الحق و لا امر کسی راست که آزاد کرد و است این سنت دوم است که بر برادر بود میان ایشان است که بر برادر داده بودی بود که او را احکامات ساخته بود و چون آزادی بداد
کتابت عاجز آمد نزد عایشه آمد مرض که تا چیزی بدید که مدیدل کتابت بمالک خود داد و الکند و آزاد کرد و عایشه فرمود اگر صاحبان خود بخوانی که ترا بدست من بفروشدند پیغمبر
وی رفت و بصاحبان خود آنچه عایشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفرستیم ما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عایشه باخبریت صلح عرض کرد که پیوسته چنین
میکویند آن حضرت فرمود که غلط میگویند الولاء ملن الحق و لا برای کسی است که آزاد کرد و تو وی عایشه بخود آزاد کن ولای وی ترا خواهد بود و شوط ایشان باطل و
منتهی سیوم است که میفرماید و دخل رسول الله و دآ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی در مدینه خانه عایشه و اللبوة تفویض و علم و حال آنکه یک میجو شید بگوشت بر بر بنیها
و سکون را و یک زانک که مشهور است مد بلا و مجاز و بین و الآن در جرین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خبز و ادم من ادم البیت پس نزدیک گردانیده شد بسوی حضرت
تا نماند خورش از آن ان خورش که در خانه بود و ادم بضم بجه و سکون ال و ضم ان مفروده جمع هر دو آمد و چنانکه خاک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است فقال المار
بر منة فیها لم یس گفت آن حضرت آیات نمی بینم و یکی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند آری هست یکی که میجو شد در وی گوشت است و لکن ذلک لحم تصدق
به علی بویرة و لیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر برادر و انت لا تأکل الصدقة و لا تنخوری صدقرا قال هو علیها صدقة یولنا هدیة
گفت آن حضرت این گوشت بر برادر صدقه است و برای ما بدیاست یعنی اگر کسی چسبیده فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بدید که زکوة گرفتن او را جانیت
ان چیز برین کس حلال است زیرا که آن چسبیده ملک فقیر شد بدید که بدیرواست متفق علیه و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقبل الهدیة و یتیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد و بدید و او خرامید و مسکافات میکرد و بان و راه البخاری و عن ابی هريرة و عن قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لو دعت الی کراخ لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراخ بضم کاف یعنی پاچه که شمشیر است قبول میکنم و عورت را و
بعضی گفته اند که کراخ نام مکانی است مشهور میان مک و مدینه که آنرا کراخ العظیم میگویند و معنی اول نظر است و انسب بقول می و گواهدی علی ذراع الضلالت
و اگر بدید فرستاده شود بسوی من یک دست کو سفند بر این قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا و راه البخاری
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس ینت مسکین کسی که طواف میکند در دم
و کرد ایشان میکرد و قد وه اللقمة و اللقمة و باز میگرداند و را یک لقمه یاد و لقمه و التمرتان و یک خرام و دوزخ و لکن
المسکین الذی لا یجذل غنی فیضیه و لیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد تو انخری را که بی نیاز ز کرد اند و او را لا یفطن به فیتصدق علیه و در یافت
میشود و در سید و منیشو و جمال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بر وی و لا تقوم فیسأل الناس و بر میخورد از بکخ خانه و زوایغ غریب خود را بسؤال
کند مردم را و در ذکر فطانت که بعضی زیرکی وجودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال وی بجهت تحفف و تشکر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة رواية است از ابی رافع که مولی آن حضرت
بود که آنحضرت فرستاده بر کاشت مردی را در قبیل بنی مخزوم بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما تنصیب منها پس گفت از تو که ای ابی رافع صحبت
دارم و بیا سهره من بر سرسی از صدق و نصیب خود را و بدیم تو از ان چسبیدی فقال لا پس گفت ابی رافع مصاحب من شوم و تو بنی ایم سهره تو حقانی و رسول
نامی ایم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاساله پس سؤال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فانطلق الی النبی پس رفت ابی رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی فساله پس پرسیدن حضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تتحل لنا پس گفت آن حضرت بدستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی هاشم و ان هوالی القوم من انهم هم و بدست که مولی قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان اند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست مولی ما را نیز نباشد و راه
الترمذی و ابی داود و النسائی و عن عبد الله بن جعفر عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تتحل الصدقة لغنی یعنی طلال نیست زکوة
مخفی و لا لانی من صوی و نه طلال است مرخصه و نه قوت دست اعضا را که کسب روزی میستواند کرد و مره و بکسیریم و تشدید بر اینچنین معنی آمد قوت و قوت
و عقل را است حکام و طاقت جسد و اگر طاقت جسد باشد و لیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد طلال بود در او را زکوة و اخذ کرده است این حدیث امام شافعی
و قائل شده است بعد هم عمل زکوة قوی را که قادر بر کسب باشد زیرا که آن حضرت میدو صدقه را بفقیری صاحب خود را که قوی و تند دست میبودند و این
بوده اند از آنحضرت صلوات الله علیه و سلم حدیث منشی باشد یا نه آنست که نمیشاید و نه فرد کسی را که نور اوقات مقدس باشد بر کسب که راضی شود باین مجتهد ذوات و راه الترمذی

و ابو داود والدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريره و عن عبد الله بن عدي بن الحيار و کسره ما یجوز تخفيف تخانیه زکاة
تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود قال الخبر فی وجلان انهما اتیا النبی کنت خبرا و نذر ما و مر که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و هو
فی حجة الودیع و حال آنکه آنحضرت در حجت الودیع بود که عبارت است از حجی که آن حضرت کرده و بیان احکام نموده و در بیعت نمود و هو تقسیم الصدقة
و آنحضرت قیمت میکرد و صدقه را فسادا منها پس سؤال کردند آن دو مرد و آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فیما النظر و خفضه پس چون سؤال
کردیم ما بر داشت و بلند کرد و انداخت آن حضرت در ما نظر خود را و پست کرد و انداخت یعنی بالا و پائین را از دستهای او دید و نگاه کرد و فرمود الحمد لله پس دید و دانست ما را یک و ثلث
فقال ان شئتما اعطیکما پس گفت آن حضرت که خواهی شما به هم شمارا و لاحظ فیها الغنی و حال آنکه نیت نصیب در صدقه مرتکب آنرا و لا لقوی ملک من
مرونا را که کسب میتواند کرد و معنی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شمارام است و اگر شماراضی شود به بر خوردن حرام میباشد هم شمارا و این بطریق شریف
و تقریح است و تخمیر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع تخمین آید که تو کمتر اید حلال نیست شمارا و الا به هم شمارا و در مذہب مالک است که در صدقه خوردن
خواری و زوال است اگر باین صنعت راضی آید به هم شمارا و درین نیز نوعی از تشدید و تویج است و رواه ابو داود و النسائی و عن عطاء بن یدار و مسلا
از علماء تابعین و کما را ایشانست ثقة کثیر الحدیث مولی میمونه ام المؤمنین قال قال رسول الله صلعم لا تحل الصدقة لغنی الا لخصه حلال نیست زکوة بر
غنی را مگر برای پنج کس اگر چه غنی بهم باشند میتوان داد و لغا فی سبیل الله یکی مخرج کنند را در راه خدا او لعامل علیها دوم مری که عامل است بر صدقات
و کاشته سلطان است بر تحصیل آن او لغادم سیوم مری که مدیون است و دینی بر نموده و می نشسته که غنای می با دای دین می و فایمکنند او را بر حل اشتغال با مال
چهارم مری که غریبه است صدقه را مال خود مثل صدقه که نزد فقیری بود و غنی از او می بخرد حلال است او را و نسبت بوی صدقه نیست او را حل کان یجوز و یجوز
پنجم مری که زکوة را بر او همسایه مسکین فصدق علی المسکین پس تصدق کرده شد بر مسکین فاهلی المسکین لغنی پس به یقین رسان مسکین بر او
غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بریده معلوم شد و استحقاق غازی غنی زکوة را مذہب شافعی است و نزد ما عامل و غارم را درست است زیرا که عامل محرم است
عمل خود میکند و غنا و فقر در آن برابر است و غارم بسبب استحقاق غنی نیست استفت که دین وی او ایام بدست نیست نه غازی از حجت اطلاق حدیث معاوی بن جبل
که آنحضرت فرمود که از غنیها بگیر و بر فقرا بیاشان صرف کن و حجت حدیثان حضرت صلعم حلال نیست صدقه غنی را و رواه مالک و ابو داود و فی رواية
لابی داود عن ابی سعید ابی السبیل و در روایتی مرابی و در از ابی سعید خدری و ابن اسبیل نیز واقع شده است که بدان مراد ما فرست که از
وطن خود جدا افتاد است زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد و با شارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و أموالهم
و عن زیاد بن الحارث الصدائی بنم ساد مملو و تخفف و ال منسوب بخصی که نام وی صد است صحابی است بمبايعت کردن حضرت را و از آن گفت
در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت قال انیت النبی گفت آدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فبايعة پس مبايعت کردم و بعد مسلمان
دست بوی دادم فلکوحل قیاطولاً پس ذکر کرد وی حدیثی در از ا فاته و حل پس آمد نزد آن حضرت مردی فقال اعط من الصدقة پس گفت آید
با آنحضرت بده مرا ز صدقه فقال له رسول الله پس گفت مرا آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات
بدستیک خدی تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر و نه بحکم جزوی از علماء و مجتهدین در تقسیم صدقه که باید داد و حتی حکم فیها هو تانکه حکم کرده در صدقات و ما
تعالی خود در قرآن فخر نموده و انما نیته اجزاء پس پاره پاره ساخت و تقسیم کرده از ا برشت پاره یعنی قسمت کرده از ا برشت طایفه که خدایا از انبایه و از چنانکه گوید
انما الصدقات للفقراء و المساکین یکنفل بیان آن است و در کتب فقه سبع طوائف واقع شده و کبر و اسیدن فقر و مساکین کی بی اعتبار فقر میان ایشان فاکت
من تلك الاجزاء اعطيتک پس اگر کسی تو را بخوان قسام میدهد هم ترا ظاهر حال می معلوم نمود و ترددی و شتابی بود و رواه ابو داود الفصل
الثالث عن زيد بن اسلم فقیه عسری مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه عالم فقیه عابد زباده از چهل فقیه در حلقه درس او می نشستند و امام زین العابدین
پیش او میرفت و استماع میکرد قال شرب عمر بن الخطاب لبناً فاعجبه نوشید عمر بن شیر بر آب خوش آمد آتشید او را فمثال الذی سقاها من لبن
هذا اللبن پس رسید عمر بن کس که شیر نوشانید و اگر از کجا بود این شیر فاحبه و انه و رد علی ماء قل سماه پس خبر داد عمر که وی غرور آمده
بود بر آنی که به تحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب از کجا رسیده و آمده بود فاذا النعم من نعم الصدقة پس ما که شتری چند از شتران زکوة
آنجا حاضر بودند و هم مستقون و ایشان آب میدادند شترانرا فخلبوا من البانها پس نوشیدند قدری از شیرهای آن شتران فخلطه فی سقاکی پس کم نمید
و انداختیم آن شیر را در مشک خود و سقا کسرو و مشک شیر آب فهو هذا پس این شیر که خوردن شیر بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یده پس ما آمدیم
آنکشانست خود را و دهان خود را مستقلا پس زرد و تکلف تی کرد و شیر که خورده بود را در مشک بر آورد و این نهایت تقوی تو بود و الا اگر فقیه یکند یا بهیاد زکوة
خود و نیست خوردن آن آنچه آنحضرت فرموده و حدیث بریده و خصص بود که از برای بیان جزو فرمود که اقل و رواه مالک و البیهقی فی شعب الایمان باب من لا یحل له

[illegible]

از باری تعالی که بهترین عطاهاست متفق علیه و عن عمر بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی الحطاً کف عیضی و بود آنحضرت میداد
 بخششی فاقل اعطاه فقر الیه منی پس میگفتم آن حضرت به از احتیاج ترین بوی این من قال اخذ فتموله و تصدق به پس میگفت آنحضرت بیکر آنرا و مال ساز آنرا
 و تصدق کن آن فلجاء که من هذا المال و انت غیر مشرف و لا سائل پس چندی که بیاید بر این مال و حال آنکه تو اشراف کنده و انتظار نبرنده و طمع
 نکنده و نه سوال کنده از آن فخذ و ما لا فلا تتعجه نفسک و چیزی که در این چنین است پس بگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو و طمع کن و
 انتظار بر چنانچه در میان مردم مشهور است که لا رد و لا که متفق علیه الفصل الثانی عن سوره بن حنبل ب صحابی مشهور است حلیف انصار و بود از خاندان کثر
 احیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصره سنة تسع و خمسين و ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللسان
 کد و ح یکج بهما الرجل و جمعه سواهما فزناهما و جراحتهما کما یجرح و یکر و اند با نهار دوری خود را بمن بشاء الحق و جمعه پس یکچو خواهد نگاه دارد و وی خود را از زنا
 و سوال نکند و در بعضی نسخ اصبی علی وجه و در بعضی النبی علی وجه ما و من مثله ترک و کیکی خواهد ترک کند از این نگاه ندارد و آب روی خود را و سوال کند اختیار بدست
 اوست و این تهدید است بر ارتکاب سوال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل فی سلطان مکر آنکه سوال کند مرو خداوند سلطنت را که امیر است آن
 امر لا یجحد منه بد یا سوال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره و چنانکه احتیاج و کسکی و نایاقین قوت بوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود
 و الترمذی و النسائی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس و له ما یغنیه فکیسک سوال کند مردم را و او را
 آنکه او را است چیزی که بی نیاز کرد و اند او را جلع یوم القیمه و مسئله فی وجهه می آید و ز قیامت و حال آنکه سوال در روی وی بود خنومش و خل و شل و
 کد و ح بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و او بجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباین اند و معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش کردن بناخن و کج
 بدانند اشارت به تفاوت احوال سالان در قلت سوال و کثرت آن و توسط قیل گفته شد یا رسول الله و ما یغنیه و چه چیزی بی نیاز میکند از او و بعضی حدیثی که سوال
 بان حرام است چیست قال جنسون درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود و الترمذی و النسائی
 ابن ماجه و الدارمی و عن سهل بن الحنظله بفتح حای سکون نون و فتح طای مجزما ما و در سهل است مایکی از مردان است قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم من سأل و عنده ما یغنیه فکیسک سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز کرد و اند او را سوال فاما یستکثر من الناس پس نیست می گویند که میگوید طلب بسیار
 از آنش قال النبیلی گفته است محمد بن عبد الله بن محمد بن فضال بضم نون و فتح فاک شیخ بود او و سبستانی است و هو احدث و اقله و فیلی یکی از او بان این حدیث است
 فی موضع آخر گفته است در جای دیگر نزد میان این حدیث و ما لکنی الذی لا ینبغی معه المسئله و چیست غنا که روایتی سوال کردن قال قل و ما
 یغنیه و یغنیه گفت آن غنا که روایت وجود و وی سوال مقدار چیزی است که آن را قوت بدارد و اند و قوت شبانگاه کرد و اند یعنی هرگز قوت یکروز و شب حاصل باشد که
 بدان توام بدن شود و کفایت کند سوال کردن و وی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد و قال فی موضع آخر و گفته است فیلی در موضع دیگر ان یكون له
 شیع یوم اولیله و یوم حد غنا که بان سوال حرام است این است که باشد را و چه چیزی که سیر کرد و اند او را روز و شب و روز و شب و بکسر و فتح چیزی که بوی
 سیری شود رواه ابو داود و باند حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آئینه عطاء ملک
 او قیله است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغذی و تعشی و صبیح یوم و لیله پس شافعی اعتقاد کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق ثالث و بعضی علمای شافعی داخل کرده و بعضی
 و صاحب بی ملک و نیست در هم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده و مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد و اینچ و قتیله
 الحدیث و پنج اوقیه و نیست در هم است و طبعی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این مانع است مرا حدیث و دیگر را و اند علم پوشیده ماند که اینجا
 و چیزی است منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار مانتی در هم نزدی حنیفه و اول است و در ثانی قدر تغذی و تعشی است و اند علم و عن عطاء بن سیدار
 عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از غطاء بن سیدار که از مشایخ سیرتایعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر
 خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیه او عدلها فخذ سال الحافا کیسک سوال کند از شما و حال آنکه مرا و راست اوقیه که چهل درهم است ما
 مثل اوقیه باشد و قیمت پس بختی سوال میکند بطریق الحاف و الحاف که مذموم و منکر است و در قرآن مجید در مدح فقر گفته است لا تَسْأَلُوا النَّاسَ عَنَّا
 رواه مالک و ابو داود و النسائی و عن حبشی بضم حای مکمل و سکون یوحده و شین معجم بن حنبل و بضم جیم و تحف نون قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ان المسئله لا تحل لغنی و لا لذی صرة سوی بدرستیک سوال کردن حلال نیست مگر تو اگر اند مرخص و اند قوت سلیم الاعضارا
 الا لذی فقر مدقع و لیکن حلال است مرخص و اند فقر را که چنانچه است نجا که دفعه و نفع دال و سکون قاف خاک و دفع بر خاک خفیدن مدقع بضم میم و
 سکون هال و کسر قاف نجا که چنانچه کنایت است از شدت حاجت و فقر که در اینجا گفته است نمیتواند بخواست و لیکن نیز ازین و گویند که طاقت حرکت ندارد و چنانچه
 قرآن مجید میفرماید و مشکیتا و امر به او غرم مفلح یا عیالست پر خد و اند و اما در فطاعت شاعت گفته است غم بضم غین معجم و اما و ان فطاعت ربوانی و من سأل الناس شیئ

تعمیل عمل دادن قلت مثل قولك پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم من بر خداست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اعطيت شيئا من غير ان تساله فكل و تصدق چون داده شوی تو چسبید بر این آنکه سئوال کنی تو و طلبی پس بخور و اگر خوردن زیاده ماند تصدق کن رواه ابو داود و عن علی رضی الله عنه سمع يوم عرفة رجلا يسأل الناس روايت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی شنید روز عرفة فردی را که سئوال میکند از مردم فقال پس گفت علی رضی الله عنه في هذا اليوم وهذا المكان اما درین روز که روز عرفة است و در این مکان که عرفات است محل مردود است مسخرت و نزول نور رحمت است تسال من غير الله سئوال میکنی از غیر خدا خفیه بالدوة پس زد علی رضی الله عنه را در آبرو بکسر دال و تشدید الت زدن و خنق بخامی محمد و فاف وقاف بد زدن کسی را خفیه دره و به پنهان شدن زدن کذا فی الصراح و گفت طیب خنق بخیزی پنهان زدن داه و زدن و عن عمرو بن قائل تعلل ايها الناس ان الطمع فقر گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه یا بدیندی مردم که امید داشته باشند از مال مردم سلب فقر و زبادت حاجت است و ان الاياس بکسر زه غنی و بدینند که نوا میدهند و در مردم توانگری و بی نیازست و ان المرء اذا لم يمسك شيئا يستغنى عنه و بدینند که مرد وقتی که نوا میدهند از چیزی بی نیاز میشوند از ان و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن چیزی که میدهند یا نمیدهند اگر کسی را حق یا اداری بر کسی لازم است با حکم محبت و گرم لقیق دارد بدان و اینجا معنی طمع محقق نیست فیه رواه دزین و عن ثوبان مولا ی آن حضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و بیکاه و ملازم غرض و در حال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل لی ان لا يسأل الناس شيئا گفت آنحضرت کمیت که ضامن شود و عهد کند با من که سئوال نکند از مردم چیزی فالتخل له بالجنة پس ضامن شوم من و عهد کنم او را به بهشت غایت تاکید است بوقوع آن بهجت امر الهی بدان و عهد صادق وی در ان انبیا صلوات الله علیهم کای ضامن میشوند ثواب طاعتی مخصوص باذن الهی تعالی و در بعضی که نام یکی از انبیاست عم بهمن یعنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت که اقل فقال ثوبان پس گفت ثوبان انا من ضامن بشوم و عهد میکنم که سئوال نکند فکان لا يسأل احدا شيئا پس بود ثوبان که سئوال نمیکرد هیچ کی را چیزی رواه ابو داود و النسائی و عن ابی ذر قال دعانی و صراط الله صلی الله علیه و سلم و هو شتر طاعلی ان لا تسال الناس شيئا گفت ابو ذر از خدا آن حضرت حال آنکه وی طلب شر و میکند برین که سئوال نکنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم پس آن شرط کرد که سئوال نکند از کسی چیزی قال گفت آنحضرت و لا سوطك اذا سقط منك و گفت آنحضرت و طلبی از کسی تا زیاده خورد و وقتی که میفتد تا زیاده از دست تو حتی تنزل الیه فاختد و تا آنکه فرو رفتی تو از اسب بروی بسوی زبانه پس بگری از او این کمال مبالغه است و ترک طلب سئوال رواه احمد باب الانفاق و كراهية الامساك انفاق پسری کردن مال و خرج کردن و امساك نگاه داشتن مال بخلی کردن بان و مسك بخیل را گویند و ظاهر آنست که مراد انفاق و امساك انبیه زکوة باشد و لهذا الفقهاء است و اگر دو بیان کوه و احکام ان سابقا ذکر کرد و احتمال دارد که مراد صفت انفاق و تمحل و امساك باشد مطلقا خواه از فرض یا نقل و سوتی حادث مذکور و در باب اکثر ظاهر مرع شها و انفاق مال و باقی نکند اشتن چسبیدن از ان است الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو كان لي مثل حلة هارثی ان لا يمر علی ثلث لیل و عندي منه شي فيموت و اگر میبود مرا مانند کوه احد طلاهر اینه شاد میگرداندم اما اینکه گذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من چسبیدی از ان باقی بهشت الاشی و صل له دین مکر چیزی که آگاهم و نگاه دارم از برای ام و در بخلیان نهایت سخاوت آن حضرت معلوم و ترغیب و تحریص امت است بر ان و الهیجا وی و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من يوم يصبح العباد فيه الا ملکان یزیدان منیت میج روزی که صبح میکنند کان در وی مکر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان فقولی احد هما یسویک و یکی از ان دو فرشته اللهم عظم منقلا خلفا و اوزله و انفاق کنند و اخلف یعنی چیزی بجای می آید که انفاق میکند یعنی عوض فریادت قال و یقول الاخر اللهم عظم مسكك تلفه و میگوید فرشته دیگر خداوند به بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه و عن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روايت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و در برین العوام که از صحابیات است مناقب او بسیار است گفت آنحضرت انفق و لا تحصى انفاق کن و شمار کن که چند دهم و چه دهم فخصی الله علیه پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده دهد بتو مراد با حصای خدای تعالی قطع داده برکت و سبب بزیست یا مراد حساب آخرت است معنی اول ظاهر است و لا تو می فویعی الله علیه و نگاه مدار مال را پس نگاه دار در خدای تعالی بر تو اصل ایضا حفظ متاع در دعا است یعنی ظرف و مراد اینجا امساك و ترک انفاق است از خنقی ماست به آنچه میتوانی و وضع بشار و خای همه اعطای قلیل مراد آنست که به اگر چه چیزی اندک باشد و آن حضرت حالت قدرت سماء بر تصور کرده و دانست که تصرف دال و بوج ضرر شی بسیار خواهد بود متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعا این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب العزوجل جلالة روايت میکند که گفت خدای تعالی انفق با این آدم انفق عليك انفاق کن ای سرورم و انفاق کن یعنی فاضله و انتقام کن من بر تو حکم که انفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب بزی نعمت متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعا ان تملک الفضل خير لك ظاهر است که این حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث مرع در ان نیست مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز با من لفظ خطاب بکردن و بدیند که بدی و معنی را کردن تو زیاده قدر حاجت بهتر است بر تامل در باطن نگاه داشتن چیزی را و ان بمنسکه شالك و نگاه داشتن تو را از بخیل کردن بهتر است ترا و لا ملا علی کفاف و گویند به نشو و ی تو بر نگاه داشتن کفای یعنی کفایت توئی که باز دارد و از جمیع سئوال این مختلف میشود باختلاف اشخاص و از ان و احوال و ابدان عین تحول و آغاز کن بر بدل زائد

چنین و این چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه و من خلفه و عن یمنیه و عن شماله از پیش خود و از پس خود و از راستی خود و از چپای خود و قلیل ماهم و اندک از این جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینها معنی فعل است و عوب اطلاق میکند قول را بر همه افعال چنانکه قال سید یعنی گرفت و قال بر جمل یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث متفق علیه **الفصل الثاني** عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی یزد از جناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید نزد قریب من الناس نزدیک است از دلهای مردم محبت بعید من النار چون نزدیک شد بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ و البخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی درین حدیث بالغایت در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر است که مراد سخا و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد تصاف باین و وصفت است مطلقا و لجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل و تحقیق جاهل سخی دوست و شتر شده است بسوی خدا را عابد بخیل ظاهر مقابل اینرا اصطلاح گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا کوی غیر عابد سخی محبوب تر است از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل بر حکیت با مختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی علیه و سلم لان یصدق المرء فی حیوته بل و هم خیر له من ان یتصدق بما له عند موته کفنت ابی سعید خدی گفت آن حضرت سر آن تصدق کردن مرد در دوزخ کانی خود بیکدر هم بهتر است مراد از تصدق کردن وی بعد از مرگ و در دوزخ می چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابو داود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی علیه و سلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعقیق حال کیک تصدق میکند نزد مردن خود و از دوزخ می کند نه یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسی که بدین میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد و او را حاجت بطعام نماند رواه احمد و النسائی و الدارمی و الترمذی و صححه و حکم کرد بر مندی بصحت این حدیث و عن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول الله صلی علیه و سلم خصلتان لا یجتمعا فی مومن البخل و سوء الخلق و خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگری بد خلقی ازین اجتماع چنان معلوم میشود که اگر یکی از اینها باشد و باشد و آنرا و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا سیدن بدرجه نهایت چنانکه افکار پذیر نباشد و صاحبان بدان راضی باشد و اما آنکه کاهی بد خلقی کند و بخل و رز و وجود آن نادر باشد و بعد از وجود دشمنان شود و نفس را طاعت کند و با نفس در نزاع باشد منافات مسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بان گرفتار باشند مگر مراد از ثبوت وقوع فکرة در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چنانچه درین معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی الجمع بنی از صد و در افعال و آثار این دو صفت و ترغیب بر ازاله آنها است بر ریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا و رضا بدست معنی آنکه آنها از شان مومن نیست و نبیاید که در وی موجود باشد و مراد بسوء خلق انصاف بدینچه مخالف دین شرعی است نه آنچه متعارف است در میان مردم از این جانب و مسأله در امور زیر که بعضی بعد از قوی از کانی سلمانی است فافهم رواه الترمذی و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی علیه و سلم لا یدخل الجنة خب و لا بخیل و لا منان درین انبیه است این سه کس اول خب یعنی خا و کسین مرد فریبیده که بر خب که در حدیث دیگر واقع شده است که منافق خب لئیم و بخیل که در ادای حق خدا و ماسا فقر تقصیر کند سیوم منان تشدید مرمت نهند بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن که نجات دزدان و تواند قطع تواد و تحاب از دوی لازم و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و مودت آنها و امیل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت لایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن رسول خدا صلعم اقتضای کرد در امثال این موطن بر قول بخل از جهت بقای خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب نقص است در دین با عبادا که علمای راسخ در دین ارجاع خواهند کرد از آنچه حق است از اصول دین رواه الترمذی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی علیه و سلم مافی الرجل شیخ هال و جبین خال و بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شیخ جریع و فرغ کننده بر آنچه حق در وی و طع خرو شدن بر آن مکره و معنی شیخ سابق معلوم شد و بیکر بدلی و ترسندگی که می بر آرد و جاز از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و صحن سخت رواه ابو داود و مسند کرمش ابی هریره و سر انجام است که ذکر کنم حدیثی بریره را که اولش این است لا یجتمع الشیخ و الایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی **الفصل الثالث** عن عائشة رضی ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه و سلم قلن للنبی صلعم روایت است از عائشه که بعضی از زنان آن حضرت گفتند مرا آن حضرت را و پرسیدند از وی اینا اسرع بل لحوقا کدام یکی از شما شب تر است پیوستن می تو و در یافتن می تر بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد و قال اطولکن یداکنت ان حضرت شتاب ترین شما از وی لحوق من در ازترین شما است از وی دست یعنی از شما شتاب تر من خواهد پیوست کیک در از دست تر است شما فاخت و اقضه ید و عونها پس گرفتند زمان فی پاره را در حالی که کرمیکر دهند دست هر یک را و کانت سوده اطولهن ید او بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است و از دست ترین این زنان فعلنا بعد اتمام کان طول یدها الصلوة پس دستیم که بعد از آن نبود مراد بدست درازی ازین که آن حضرت خبر داده بود بدست لحوق و بی بود مکر صدقه و خیرات که دست وی بدان در از تر و تیز تر بود یعنی اگر چه سخت حلول ید را بر ظاهر حل کردیم اما فرنگر قامل و نظایرینیه و اقضه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت قصد و انعام است و بدین معنی نعمت می آید و کانت اسرع عناه لحوقا و غیب و بود شتاب ترین از ما از وی لحوق آن حضرت صلعم غیب بخت محبتش که در سال بیت یاسیت و یک از بخت در

نه ان عرض فاتیافت وکانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را و او الهجادی و فی روایة لمسلم قالت کفتم عائشة بک رسول الله کفتم پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسر عنک لحو قابی اطول کن بدی اشاب ترین شما زوی پیوستن من در از ترین شما است از وی است و کانت تطاول ایتمن اطول بدی او بودند این زمان که کردن کشتی و نزاع میکردند در آنکه کدام یکی از ایشان در از دست تر است قالت و کانت اطولنا بدی از زینب پس بود در از دست ترین از زینب لانها کانت تغل بیدها و تصدق زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد در هر چه وایت صریح معلوم نمی کرد که سخت در طول بد نظر اصل کردند بعد از آن در یافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زنی است فافهم بدکم از حدیث مشکوة معلوم شد که آنکه پیشتر لاحق شد بان حضرت صلعم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته اند که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موسم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته اند این خطا است از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود و سند اربع خمین و در شرح این معنی را بیشتر و بیان تفصیل داده شده است فدیرو عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لا تصدقن بصدقة کفتم ان حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آنکه تصدق کند نظر کرد یا سو کند خورد و فخرج بصدقة پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی یدل سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی که سخن می کنند بطریق تعجب و آنکه تصدق کرده شد شب بر دزدی فقال اللهم لك الحمد على سارق پس گفت از ما بر خدایا مر از دست حمد بر تصدق کردن بر دزدی بطریق شکر گفت که باری تصدق بوجو آمد اگر چه بر دزدی بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقة فوضعها فی یدل زانیة پس نهاد صدقه در دست زنا کار که اجرت میکرد بر زمانه خود فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی یدل زانیة فقال اللهم لك الحمد على زانیة باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقة فوضعها فی یدل غنی پس نهاد صدقه در دست تو بگری فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی غنی و بعضی نسخ در بیجا اللیلة نیست فقال اللهم لك الحمد على سارق و زانیة و غنی فاتی پس آمده شدن مردی بنوعی نوده شد و از خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتك علی سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است و بی فایده نیست فلعله ان لیتعفن عن سرقته پس شاید که وی پارسائی و زرد و باز آید از دزدی خود در آن روز که قوتی پوی رسیده دیگر چه حاجت سرقه است و اما الزانیة فلعلها ان لیتعفن عن زناها پس شاید که وی عفت و زرد و باز آید در آن روز زنا و اما الغنی فلعله ان یعتبر پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فیتفق معها اعطاه الله پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدا تعالی متفق علیه و لفظه الهجادی و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت ان حضرت بنیاد اجل بفلاة من الارض و دشنامی انکه مردی حاضر و ستاده است بیابانی و صحرائی کشاده از زمین فسمع صوتا فی صحابة پس شنید آوازی در ابریکو میگویی استحق حلقة فلان آب دهستان فلان از حدیقه مغراریا درختستان از خرمایا و غیره ففقی ذلك الحساب پس کیوشدن بر فافغ مائه فی حوة ففتح فاعطاه و تشدید را پس ریخت آن آب بر آب خود را در زمین شکستان فاذا اشرجه من تلك الشراخ قد استوعبت ذلك الماء كله پس ناکاه آب را بی از آن آب را بهما و از گرفته است آن آب را بهمه و شجره ففتح شجره و سکن را و بجیم آب را از شکستان زمین زم شرح و شروح جماعت ففتیح الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آوازشنیده بود آب را که کجا میروند و قادر باید که آن فلان که بحقیقه وی اب فرستاده است کیست و کجا است فاذا رجل قائم فی حل بقیه پس ناکاه مردی استاد است در حدیقه خود میجول الماء مبهضاته بکسریم و سکن سین و حاطمه میکرد و انداز را بیل آبی خود را له یا عبد الله ما اسمک پس گفت این مرد مردی ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذي سمع فی الصحابة ان نامی که شنیده بود در ابر بر فقال له پس گفت اینم که شناده بود در حدیقه من مرد را که پرسید نام او را و آوازشنیده بود و ابر یا عبد الله لم تسألني من اسمی ای بنده خدا ای چه پرسیدی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتا فی الصحابة الذي هذا ما اراه پس گفت از من شنیده ام و آوازی را در ابر بری که این آب است يقول استحق حلقة فلان می گفت ان او از یعنی کسی که آوازی میکرد آب ده حدیقه فلان را الاسماء منام ترا پس نام تو را میپرسم تا بگویم که آن فلان توئی فما تضعها پس چه کار میکنی خود در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را انکم میکنند که برو حدیقه او را اب ده قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود بخوام که تحقیق حال را اظهار کنم و تو بگویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این را بگویم تو فانی نظروالی ما یخرج منها پس بپیشگی من بگویم نسوی چیزی کیرون آید از آن و حاصل میشود در آن فالتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن و اکل انا و عیالی ثلثا و یخو من عیال من ثلث و دیگر از او را و در انها ثلثه و باز میکرد انم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت ان ثلث از این همه حاضل از سه حصه میکنم کی فقرا میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر دباغ صرف میکنم و او مسلم و عنده انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم يقول و هم زانی بریر است که وی شنیده از حضرت را که میگفت ان ثلثه من منی منک ابرص و اقرع و اعمی بدستیکه کس بودند از قوم بنی اسرائیل کی میسی و و کل سیوم کور فاذا د الله ان یتبلیهم پس خواست خدا تعالی که اکتلا کنند ایشان را و از ایشان نماید که شکر نعمت میکنند یا نه فنبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدا تعالی بسوی این سه کس فرشته را فاتی الا برص پس آمدن فرشته نزد برص فقال ای

پس گفت آنرا عی بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانه آن و گفتم ای و کنت اعنی و تحقیق بودم من کور قد الله الی بصوری پس باز کرد اینده خدای تعالی بوی من بنیای مرا فخر داشت
و دع ما شئت پس بکیر بر چه میخواستی از کوفسندان و کذا را آنچه میخواستی فوالله لا اجدک الیوم بشی اخلت له الله پس بخدا سوگند منع نمیکند و در شقت نمی گذارم ترا هر روز
بچیزی که بگیری تا از برای خدا و اجدک بضم سینه و کسر هاء و فتح بزه و هاء از جدمعنی طاقت و شقت فقال پس گفت فرشته امسک مالک نگاهدار مال خود را فانما
اقتلتم بخیر نیست که ابتلا کرده شده باشد یا شمس کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پس آید و ساکن از کافر فکد و صنی عنک و مخط علی صاحبک پس
تحقیق نشود شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بر آن و دیار تو و قس و مخطبرد و بلفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه و عن ام حید
بضم با و فتح جیم نام او خواست صحابه انصار به عدت نزد بن السکن اخت اسما و بنت زید بن السکن قالت قلت گفت کفتم یا رسول الله ان المسکین لیتفق علی
بالبی برستیک مسکین بر اینیه می ایستد بر دامن حتی استیجی تا آنکه شرم میسر دهم من فلا اجد فی بیتی ما دفع فی یدیه پس نمی یام در خانه خود چیزی که بنم آن را
در دست وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ادفع فی یدیه و لو ظلفا صحر قاده و نه در دست وی اگر چه سم سوخته باشد
و ظلف بکفر ظاهرا سم شکافته چون سم کاه و کوسیند و مثال آن یعنی شی محقر لا ینفع به و مقصود مبالغه است رواه احمد و ابوداود و الترمذی و قال اهله
حدیث حسن صحیح و عن مولی عثمان رضی قال اهدی لام سلمه بضعة من لحم و روایت از مولی که مرغان را بود و گفت فرستاده شده ام سلمه را گوشت
پاره و کان النبی صلی الله علیه و سلم یحب اللحم و بود آنحضرت که خوش می آمد و را گوشت فقالت للخادم ضعده فی البیت پس گفت ام سلمه رواه را که بنه
آن گوشت را در خانه فی الصلح خادم جا کرد و داشت یازن لعل النبی شاید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با کله بخورد آنرا فوضعه فی کوة البیت پس نهاد خادم آنرا
در طاقچه خانه و حلاء سائل فقام علی الباب و آمد فقیریه سائل کننده پس ایستاد بر در فقال قصد قوا با رک الله فیکم پس گفت سائل قصد ق کند برکت کند
خدا و شکر تو با رک الله فیکم پس گفت اهل خانه سائل را برکت کند خدا و تو این را و سائل است البطف خانه آن میگوید یفخ اند فلذهب السائل پس
رفت سائل فلدخل البیت پس درآمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی در خانه فقال یا ام سلمه هل عندک کما شئ اطعمه پس گفت آنحضرت ای ام سلمه ایست نزد شما
چیزی که بخورم از آن فقال نعم پس گفت ام سلمه که می هست چیزی قالت للخادم اذهبی فاتی رسول الله گفت ام سلمه رواه را و بیا نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم بدل لك اللحم آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فاتی مسکون سینه و کسرا و جزم با فلذهب البیت فلیتجد فی الزکوة الاقطعة مروة پس رفت واه پس
نیافت در طاقچه مگر شک پاره را و مرده سنگ سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از وی انش بجهد یعنی سنگ حقیقی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فان فک اللحم عادم و مروة بدستیکه آن گوشت کشت شک لما لم تعطوا السائل ازجت تذرن شانهرا سائل را رواه البیهقی فی دلائل النبوة و عن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا خیرکم کثیر الناس منز لا گفت آنحضرت ای خیرند هم شمارا بدترین مردم از وی مرتبت و منزلت
قبل نعم گفته شایر خبره قال الذی یسأل بالله و لا یطعی به گفت آن یکس سوال کرده شود بنام خدا و نه بنام خدا گفت طبعی این شکل است مگر آنکه تمت کند
بعدم استحقاق و کفتم من پایش مشول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود و نباشد و را بر آنچه در دست دارد و اسد علم رواه احمد و عن ابی ذر و انه استاذ علی
عثمان روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن درآمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان فاذن له پس اذن کرد عثمان مرا بی در را و بید و عصاه و در دست ابی ذر عصای او بود
و کعب اجبار نیز در اینجا حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن قوفی پس گفت عثمان ای کعب بدستی عبد الرحمن ذوات یافت و قوک مالا و کذا استاذ علی عظیم
فاقوی فیه پس چه می بینی و چه اعتقاد داری تو دخی وی که اکثر مال و جمع آن مالی بروی خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا باس علیه پس گفت
کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن حق خدا را پس هیچ باکی نیست بروی فرغ ابو ذر و عصاه پس بروشت ابو ذر عصای خود را فغروب کعبا پس زد
کعب را و قال سمعت رسول الله و گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول می گفت ما احب لوان لی هذا الجیل فیه با نفقه و تقبل
منی دوست نیستد من که اگر باشد مرا این که طلا که اتفاق کم آنرا در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود و از من و درین مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه بقدر لیکن
دوست نیستد من که از دخلفی منه ست اواق بگذارم پس خود از آن دهشتش اوقفا شدک بالله با عثمان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان
ای شنیدی تو از آن ثلث مرات گفت ابو ذر سه بار این سخن را قال نعم گفت عثمان ای شنیدی ام ابو ذر عرض از فقر ای صحابه و زما و ایشان بودند و مذهب و ترک کل و احتیاج
تجربید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن است که هر چه مالی او کرده شود زکوة آن کنیز نیست و بران و عید نه لایسا و قوی که صل کند در وی حقوق از صدقات ناطه و نزاع نمی
درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان رضی مشهور و مذکور است رواه احمد و عن عقبه بن الحارث صحابی قسری نقلی است اسلام آورد در روز فتح که قال صلحت فذا
النبی صلی الله علیه و سلم بالمدینة العصر گفت عصر که از دم من پس آنحضرت مدینه را فصر افسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آنحضرت پسر با شادان فخطی رقاب
الناس پس در گذشت کرد نمای مردم را الی بعض صحابه و رفت بوی بعضی همای زنان خود فخرج الناس من منعه پس رسیدند مردم و نمای آنحضرت که چه واقع شده است که
اینمه نیز رفت فخرج علیهم پس بر روی آن حضرت از خانه بر حجاب فوالی انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان تحقیق گفتند کرده اند از شتابی وی قال ذکر است شیعا

[illegible]

و دنیا و دین و جامه و حدیث ابی زکریا در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً در هم انفاق نمود و بار دیگر نیز کرد انفاق زوین شد و این معنی خالی از بعدی نیست و معنی من ابواب الجنة خوانده میشود و یکس از روی هشت و للجنة ابواب و مرهبت رادها است متعدد و بعد اعمال خیر من کان من اهل الصلوة پس یکیک باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز و معنی من باب الصلوة خوانده میشود و از در هشت که مخصوص بابل نماز است و من کان من اهل الجهاد و یکیک باشد از اهل جاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود و از در جاد و من کان من اهل الصدقة و معنی من باب الصدقة و یکیک باشد از اهل صدقه خوانده میشود و از در صدقه و من کان من اهل الصیام و معنی من باب الصیام و یکیک باشد از اهل روزه خوانده میشود و از در ریان و تشدید تخمیه مشق از روی یکسر زانمی سیرانی نام درست از روی هشت که مخصوص از در آمدن از آن در و روزه داران قال ابو بکر ما علی من دعی من ثلاث الابواب من ضروریة پس گفت ابو بکر صدیق من نیست بر یکیک خوانده میشود و از در ضروری یعنی بیج ضروری نسبت که کسی از همه در را خوانده شود زیرا که اگر یک و خوانده شود مراد که در آمدن بهشت است حاصلی است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضروری نیست فهل یدعی احد من ثلاث الابواب کلها پس ای خوانده میشود و بیج یکی از همه در را قال نعم گفت آن حضرت آری هست یکیک خوانده میشود و از همه در را و از جوان که در منضم و امید میدرم که باشی تو ای ابو بکر از آنکسان که خوانده میشوند از همه در را زیرا که تو جمع انواع خیرات و مبرات و اقسام خدائی متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابصح منکم الیوم صائماً پس آن حضرت ابی بکر گفت که صبح کرده از شما امروز و از بار قال ابو بکر انا قال ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز و روزه دار قال من یقیح منکم الیوم جنازة گفت آن حضرت پس گفت که پیروی کرده است از شما امروز و جازای او نماز گذارده است بر وی و دنبال وی رفته قال ابو بکر انا قال گفت آن حضرت من طعم منکم الیوم مسکینا پس گفت که طعام خوراند از شما امروز و مسکینی را قال ابو بکر انا قال من عاد منکم الیوم صریضاً پس گفت که پرسیده از شما بیاری را امروز قال ابو بکر انا قال و رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما اجتمعن فی امری الا دخل الجنة جمع نشوین این چهار چیز یعنی در یک روز و بیج مردی که آنکه در آید و بهشت و راه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که معنی نیست از آنکه گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که در ویش را که انابر زبان بر و مقید بآن خواهد بود بر قصد تکبر و عویستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر رضی الله عنه در تفسیر صلح من راحمت آن پس است و شیخ تهرانی درین باب بسط کرده و طبعی آن را نقل کرده است و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جادا فجاءت نقای زنان مسلمانان باید که خوار و خور و شترید زنی را که همسایه است به و تصدق را برائی نمی دیگر که همسایه او است و لوفوسن شاة اگر چه باشد سم که سفند فرس یکسر و او سکن را که سیرین و نون و آخر بر وزن بر ج خط بعیر و گاهی در شاة نیز اطلاق میکنند و اگر در شاة طلف می گویند چنانکه سم سب و خرافا فرنی مانند و این شی را تیغ است که بهی و تصدق در وی میبرد و دو دگر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است و لا یظلم محرق اگر چه سم سوخته بود و این شی احتمال دارد که برای فی باشد که میبرد و میفترسند بهی یا برای فی باشد که او را داده میشود و فرستاده میشود و برای وی تخصیص باین جهت است که کفران و سخط و طبع است متفق علیه و معنی جابر و وحید یقه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل معروف صدقة و روایت از جابر و حذیفه که گفتند گفت آن حضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بدارد الهی است و معروف است در شرح و منکر نیست خواه عطای الهی باشد یا سخنی نرم و وی کشاده که از وی دلی بیاساید و خاطر می شاد و در صدقه است و صدقه مخصوص مال نیست متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حامن المعروف شیئا خرد و خوار پسندارید نیکی را چیزی و لو ان تلقی اخال بوجه طلق و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بر وی کشاده و خوشی خوش رواه مسلم و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی که تصدق کند چکار کند قال فلیجعل میده گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار بکند هر دو دست خود که حاصل شود و از آن چیزی فلیغنی نفسه و به تصدق پس بهر رساند ذات خود را و تصدق کند با نجه فاضل ماند قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند که آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر او لم یفعل شک را وایت و معنی هاست که نتواند که در قال گفت آن حضرت فلیجعل میده پس باری دهد خواند حاجت خود را و بگوید ستم زده و از خود قالوا فان لم یفعله گفتند پس اگر نتواند عانت که در ملوف را و بعضی نسخ فایلم یستطع قال فیا مری بالخیر گفت آن حضرت پس اگر نتواند در دم زده نیکی قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نکند و نتواند که در بخیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دار خود را از بدیها نیندیشد بر دم چنانکه گفته اند از آنجا که تو امید نیست شمر رسان فانه له صدقة پس بدستیکه امساک از شر را و از صدقه و غیر است خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل سلامی من الناس علیه صدقة هر یک از آن که از آدمی است بروی معنی مقابله و می صدقه است و سلامی بنظم سید و تخفیف لام بمعنی ضمیمه و معنی سخنان معنی بند استخوان گفته اند و قول اخیر تاز است و درین آدمی سه صدقه صدقه است چنانکه در حدیث آید و بیاید و چون در پیش آنها حکمتهای بالغه و نعمتهای عظیمه است شکر از آن

صدقه لازم باشد کل يوم قطع فيه الشمس هر روز يك بر آید و روی آفتاب بعد از آن بیان میکند که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست بعد از این الاثنین صدقه را
کردن میان دو کس و داد و ستد و غلام ز غلام شدن صدقه است و بعین الرجل علی دایقه و یاری دادن و در باره و ابوی فیجبل علیها پس بر دارد و در باره او بر خیزد و بر خیزد
صدقه یا بر دارد و در باره او رخت او را صدقه است و الکحلۃ الطیبه صدقه و سخنی پاک که در وی ثواب باشد یا سخن نریم که بسائل گوید صدقه است و کل خطوه
بخطوها الی الصلوة صدقه و هر کس که بزد از اسوی نماز صدقه است و خطوه بضم کلام و بفتح کبار کام زدن و میطی الاذی عن الطریق صدقه و در روز کردن نیم
از اگر کند مردم را مثل غار و شک و پلیدی از راه صدقه است متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلق
کل انسان من نجی آدم علی ستین و ثلثمائة مفصل پیکر کرده شد است هر شخص از او آدم عم بر سه صد و شصت بند فتن کبر الله پس سیکه کبیر گوید هر حرف در او یک
انکه کبر و حمد الله و ستایش بکنند خدا را بالحمد لله و هلل الله و تلیل کند بلام الله و سبح الله و هر یکی که بگوید خدا را سبحان الله و استغفر الله و طلب
امرزش کند یا بگوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی او عزل حجرا عن طریق الناس یا کموا فکند و در کشتنکی را از راه مردم او شوکه یا غار را او عطا یا
استخوان را که اندک باشد یا از او امر معروف و نهی عن منکر یا امر کند بشر و نهی کند از شر و نهی کند از نامشروع که شناخته نمیشود و عدل ذلک
الستین و الثلثمائة بگوید و بکنند این اقوال و افعال را بهر یا بعضی بشماران سه صد و شصت بند خصوصاً از امر معروف و نهی منکر که آن اقوال و افعال همه یکطرف و
ایند و یکطرف فانه همیشه نفع یا و شین معجز یعنی راه میرود و دود و ایستی میسبب یا و سکون میم و سین و طبعی شام میکند یومئذ در آن روز و قد خرج نفسه
عن النار و حال آنکه در انداخته است نفس خود را از آتش و در قول وی یومئذ اشارت است بآن که باید که هر روز این کار را بکند تا کفایت شود و واه مسلم و عن
الی ذی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بكل تسبیحه صدقه و بدستیکه بهر تسبیح صدقه است و بكل تکبیر صدقه و بتکبیر صدقه است
و بكل تحمید صدقه و بهر تمجید صدقه است و بكل تهلیل صدقه و بهر تهلیل صدقه است و امر بالمعروف صدقه و نهی عن المنکر صدقه و
امر معروف صدقه است و بهر نهی منکر صدقه است و فی بضع حمل صدقه و در بضع هر بی از نثا یعنی جماعی که بزین باید و خود یکصد صدقه است یعنی ثواب است و چون در بون
بضع صدقه محل استبعاد و انفار بود قالوا الفقه صحابیه یا رسول الله ایاتی لحد فاشه و قه آیا باید یکی از انا شوت نفس خود را که جماع است و یکون له فیها اجر و ثواب
را و در آن شوت مزد و ثواب قال اریتم و وضعها فی حرام کان علیه فیه و ذکرت آن حضرت خبر و میداد شما که اگر نبیدی شوت را در حرام ایامی باشد بر وی بار کنای
فکنک لک اذا وضعها فی الجلال کان له اجر پس همچنین قتی که بنده شوت در حلال باشد را و ثواب یعنی اگر چه جماع در عذات خود صدقه و عبادت نیست
و لیکن چون در ضمن آن ادای حق زوجه و نگاهداشت نفس از حرام است حکم نمی نفس از هر مرد و کوف و وی امر بمعصیت متضمن اجر و ثواب باشد و لکن اینها بطرفی آورده
و گفت فی بضع احدکم صدقه بخلاف تسبیح و تحمید و امثال آن که عین عبادت است و واه مسلم و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم نعم الصدقه الحقنہ الصفی منحه یوم صدقه است شتر ماده زانیده که شیر دار است از وی عطیه نفع بکسر لام و فتح نیز آمده ناقه حلب و از
لقوح نفع لام نیز گویند و ناقه بعد از این صدقانه و دوسه ماده نام و لقوح است بعد از آن لبون و صفی بر وزن عینی بسیار شیر دار و منحه کبیریم و سکون نون در اصل یعنی
عطیه است و غالب طلاق او بر ناقه و شات است که تمجیحی را بجاریت دهند تا شیر وی مستغنی گردد و بعد از قضای حاجت با گلش باز دهد و این دلیل خیر عزیر است
بود و آن حضرت صلعم آن را مدح کرده و ستوده و الشاة الصفی منحه و نیز صدقه است که پسند بسیار شیر دار از وی بخور و نعل و با ناله تروح باخو بامد میکند
تا وند شیر و شبا نچه میکند باوندی و دیگر یعنی بکاه و بکاه شیر میدهد و بدلی منتفع میشوند متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ما من مسلم یغرس غرساً ینتفع به مسلمان فی کبشانه درختی را اویند و غرس و غایا بکار در کشتی را فیا کل منہ انسان او طیار و بهیجه پس بخور و از آن آدم
یا پرند یا چارپای الا کانت له صدقه مگر آنکه باشد در او اصدقه و صدقه بر خیزد و نصب هر روز و ایت است متفق علیه و فی رواية لمسلم عن جابر
و در روایتی بر مسلم را از جابر آمده که و ما سرق منہ له صدقه و آنچه ز دیده شد از آن نیز در او اصدقه است و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم غفر لامرء مومسته من زت بحلب علی و اص و کی آمرزیده شد در زنی زانیه را که کشت بسکی بر سر جایی و مومسته بضم میم اولی و کسر ثانی یعنی
زانیه از وس یعنی احتکاک یعنی در مایند چیز را بچیزی دیگر بر وزن کی چاه یلمث کاد قیتله العطش در حالیکه بر می آرد آن سک زبان خود را از تشنگی زخمیت
که بکشد و از تشنگی فزع خفها پس بکشد آن زانیه موزه خود را فاق و فته بخمارها پس رست موزه را بخر خود را بکسر بر پیش زان فزع له الماء
پس بکشد آن زن برای آن سک چیزی از آب که سر آب کشت بدن فغظ لها باند لک پس آمرزیده شد مردن زن را بان عمل که آب و او آن سک است کفیف یا و فی
صالح قبل گفته شد یعنی صحابیه گفت بطریق استفهام ان لنا فی البهائم اجوا بهر سیکه ما را در احسان کردن بهیمیا و سیراب کردن آنها ثواب است قال فی کل
ذات کبد و طبعه اجر گفت آنحضرت در احسان کردن بر حیوان خداوند بجز ثواب است و بجزر کنایت است از حیات زیرا که رطوبت لازمه حیات است و بعضی
گویند بجز چون تشنه گردد و تر شود و همچنین چون بر آتش نماده شود و بعضی گفته اند که نصف کرد بجز را بری باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتی ذات کبد مراد از بعضی اند

بحکم که گفته اند که در کعبه بطرف مباحث است چه راه در کعبه تواجش شد و هر کرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر مویانست مثل بار و کثرم و جز آن متفق علیه و عن ابن عمر و
 هر موی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذبت امرأة في هرة أمسكتها غداً بکرده شدند فی از حبست که بکرده بته نگار داشت آن زن که بر راحتی مانت
 من التجموع تا آنکه مردان که بازگرشکی فلم تکن بطلعها پس بود آن زن که چندی بخواند آن که بر او و لا تترسلها و نبود که بگذارد و در کعبه ماکل من خشاش الارض
 پس بخورد که باز که کله که بر زمین اند و خشاش کبیر خای جمع شد است زمین آنچه و مانع ندارد و اب تبلیث خاشش از زمین و کبشکها و مانند آن متفق علیه و عن
 ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مرد رجل بخصن شجرة على ظهو طريق كذبت مردی بشلخ درختی که بر پشت راه است و فوق او
 و ظاهراست بران فقال پس گفت آنزد و لا تخین هذا بضم سبعة و فتح نون و کسر حای مملد مشد و اترخیه و بسکون نون و تخفیف حاء و فتح تاء و نون و ثقله
 از انهار انیه یکو که در این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان لایو ذیهم تا اید انخد این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد
 آن مرد در بهشت بهین نیت که کرد و یا کیو هم کرد و اید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد رأيت رجلاً يتقلب في الجنة
 گفت آن حضرت هر انیه تحقیق دیدم مردی را که میگرد و تنم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهور الطريق بحبت درختی که بر آنرا ظاهر طریق و فوق آن
 کانت تؤذي الناس بود آن درخت که از آن میگرد مرد را ممنون حدیث اول است و اینها تا کید و مبالغه بیشتر است که آن حضرت را و اینچشم مبارک خود دید که هر
 میگرد در در بهشت بنار و نعمت و در حدیث سابق نیز نوحی از انبا الغر بود که بریدن شاخی بهشت در آمد چه جای تمام درخت و راه مسلم و عن ابی هريرة قال
 و سکون را و بنای صحابیت مشهور قدیم الاسلام همیشه غرامیکرد با حضرت اوست کشند و عید اند بر خط نجای محمد و طای مملد من حیثین در و فتح که قال گفت ابی هريرة
 قلت کفتم من انبی الله علی شئنا انتفع به بیا موزان را چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت آن حضرت
 یکو کن آنچه را که کشند است از راه مسلمانان از خار و شک و جز آن و بنید اخنق و از راه و حکم یکو کردن است و بنا و یل شامل تمام دفع را را هست از هر جنس که
 باشد و راه مسلم و سند کوحل یث عدی بن حاتم و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بد آمد و مسلمان شد که در وی این کلام است
 اتقوا النار فی باب علامات النوة و باب علامات النوبة ان شاء الله تعالی و این حدیث در از است که آن مناسب تر است الفصل الثاني عن
 عبد الله بن سلام عن قال لما قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة جئت عبد الله بن سلام را از صحابا که با است و از احبار یهود بود گفت بهنگامیکه قدم
 آورد آنحضرت مدینه را بهجت از که آمد من نزد آنحضرت صلعم تحقیق عال و صحت نبوت وی فلما بدیت وجهه عرفت ان وجهه ليس بوجه كذاب پس
 بهنگامیکه دیدم و تا مل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی صفت روی دروغ کوئی و تبیین بطریق مامل و تفرس بود یا علامات مذکور و در توریه و سیاق
 حدیث ناظر در حق اول است بمت در دال هر امتی که حق نمره است روی و او از پیغمبر مجرب است پس در همان مجلس ایان آورد عبد الله بن سلام و یهودیان بر وی حسد
 و بر او عدا و رفتند چنانکه در محاش مذکور است فکان اول ما قال پس بود نخست چیز که گفت آن حضرت در صفت و دعوت مردم اینکام بود یا ایها الناس افشوا
 السلام ای آدمیان فاش کرد و اندید سلام گفتن را یا یا بنی که ظاهر کرد انید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنو یا معنی آنکه عام کرد و اندید بر آتش و بیگانه و بگویند هر که
 پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق محبت و اطعموا الطعام و بخوروا من طعامهم مما نزلوا که یا یا هر که محتاج باشد بدن و صلوا الاطعموا
 و بیچونید و هم را با احسان کردن و محبت و شستن و محالط نمودن بخویشان بر قدر رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در هر محل موضعیت
 که بچیدان سپیدی کرد و صلوا باللیل والناس بنیام و نماز بگذارد و شب در حالیکه مردم در خواب باشند که این داخل است در اخلاص حضور و جمعیت تکلیف
 الجنة سلام اینکارها بکنید می در اندید در بهشت سلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم با اجتماع صفت تواضع وجود و عبادت که صلعم
 کلمات بنی و مالی و لارم و متعدیست و راه الترمذی و ابن ملجه و الدارمی و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اعبدوا الرحمن جهاد کتید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را کرده باشید و اطعموا
 الطعام و افشوا السلام تذکروا انما جنة سلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که داخل است در نفع و در آن حدیث
 تقدیم کرد سلام را که اقرست بحبت و اتیلاف و تخصیص کرد بزرگوار حرام و صلوة وقت منام از حبست اعتناء و اهتمام و راه الترمذی و ابن ماجه و عن
 انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة لتطفي غضب الرب برسخیک تصدق کردن بر آنیکه میکشد آتش خشم الهی را و دفع میبده
 السوء و دور میگرداند که بد را اشارت است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدء و مال و مبدء بکلمهم و سکون یا و حالت موت و مراد بملئمة السوء
 حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران کرد و از الام و اوجاع و مخرج و وقع و غفلت از ذکر حق عدم حضور شهادت ایمان بعد و حجاب آنحضرت مجرب و کفراری و
 شیطان غیور از آنچه مضی کرد و بدو عاقبت موخامت عاقبت غور نامه من لک موت فجات در طاعت غیر محو تر از آن قبل است و راه الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كل معروف صدقة هر که از خیر شایسته شده است و جواد و در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص به مال نیت و این من المعروف ان لقی اخاک بوجه

طلق و بدستیکه از بجزیره احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بر وی کشاده طلق بفتح طاء و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود و ان تفرغ
 من دلوک فی اناء اخیک و از حلیه معروف است که بریزی از دولا ب خود و اندر برادر خود و اما که در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریسی مراد ظاهر این است یا کنایت است
 از فضل و احسان و واه احمد و الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در
 روی برادر خود صدقة است و مراد گفته تبسم لب شیرین کردن و امرک بالمعروف صدقة و امر کردن تو معروف صدقة است و نهیک عن المنکر صدقة و نهی
 کردن تو از منکر صدقة است و ادشادک للوجل فی ارض الضلال لك صدقة و راه نمودن تو در زمین گمراهی یعنی در زمین گمراهی که مردم در روی راه کم میکنند مژرا
 صدقة است و نصرتک الرجل الودی البصر لك صدقة و یاری دادن تو بر تباہ بینائی را بر تر صدقة است و اداة بفتح و مد و تباہ شدن و اما طلتک
 و الشوک و العظم عن الطريق لك صدقة و دور کردن تو شک را و خار را و استخوان پاکه در روی احتمال آثار مردم باشد از راه بر تر صدقة است و افراغت من دلوک
 فی دلو اخیک لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود و بر تر صدقة است و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن سعد بن
 عبادة قال روایت است از سعد بن عبادة رضای که از شایر صحابه است و مقبولان در کاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان لام سعد مانت بشیکه
 ما در سعد یعنی او من مرده است فای الصدقة افضل پس که ام صدقه که بر روح وی کنم یا خمر و تبسم قال الماء کنت ان حضرت که آب بهترین صدقه است
 که برای چاه بکنی و تشنگان بهی تحفو بنوا پس بکنه سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و کنت هذه لام سعد این چاه برای
 ام سعد است و برای دوست تا ثواب این بر روح وی برسد و واه ابو داود و النسائی و عن ابی سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 روایت است از ابی سعد خدری که گفت گفت کن حضرت ایما مسلم کما مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که پوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برکت او و عری بضم
 عین و سکون را بر بکنی ضد لبس بضم لام کساه الله من خضر الجنة پوشاند او را خدی تعالی از طهای سبز بهشت و خضر بضم خاء و سکون ضا جمع خضر جمع است
 بقول عز وجل علیهم ثياب سندس خضر و ایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله عن ثمار الجنة و بر مسلمانی که بخوراند مسلمانی که بخوراند و را خدی تعالی از میوه
 بهشت و ایما مسلم سقا مسلما علی ظمأ و بر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بنوشاند و در تبت کفی فی الصراح ظمأ یعنی تشنگی و تشنگی شدن سقاؤه الله من الریح الختم بنوشاند
 او را خدی تعالی از شراب پاک خالص صافی که مکرده شده است ظرف آن از جهت نقاست آن و در قرآن مجید فرموده یستقون من ریح مختوم خمر مسک یعنی مکرده
 او را مشک بجای کل که او را را بدان هر یک از جهت نجات نقاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید و واه ابو داود و الترمذی و عن فاطمة بنت علی
 صحابه قرشیة از مهاجرات و لی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المال خمس سوی الزکوة بدستیکه در مال حق است جز که زکوة یعنی زکوة مال خود و من
 البتة باید داد و غیر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم قلا یستخرجنا حضرت برای اثبات و تأیید این مطلب
 این است که لبس البان تولوا و هو حکم قبل المشرق و المغرب الاثنا احرار و وجه استدلال باین است بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است
 و لا مؤمنان را بدو مال محبت و می خوشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است با قامت صلوة و ایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال
 و ان صدقة نفل است و واه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن بهیسه بضم موحده و فتح هاء و سکون تحتانیة و سین مملوة رضای است و حدیث و ما
 در بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسه که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشئ الذی لا یحیل منعه چیزی است که
 و امانیت باز داشتن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آنچه است که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را چاهی و جوی باشد و دیگر را از آن منع نماید
 کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشئ الذی لا یحیل منعه و دیگر چیزی است که حلال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنان
 نمک زاری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و در مثل آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات و الشرب بیاید انشاء الله تعالی و در آنجا
 اشر را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشئ الذی لا یحیل منعه قال گفت آن حضرت ان یفعل الخیر خصک کردن تو خیر را
 بهتر است مژرا و این کلمه جامع است بر همه خیرات را یعنی بدو هر چه بخوایی و هر چه از دست تو آید و هیچکس از آن منع مکن و واه ابو داود و عن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من لحي ارضا مینة فله فیها الجوزیکه زنده کرد و اندر زمین مرده را یعنی زمین فاد و را زراعت کند پس ثابت است مراد در آن ثواب و حکم
 آن در باب احیاء موات بیاید و ما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و چرپسری که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مراد است و عافیة هر طایفه از
 از انسان و بهیمة و طائر عافی بکی و عافیت جماعت و در وایتی العوافی نیز آمده و واه النسائی و الدارمی و بعضی نسخ و واه الدارمی و عن البواء قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من مض مضعة لبن کیکه عطا کنه عطیة شیر یعنی باق یا شاتی و ده بقیقه تا مد شیر آن را بخورد و باز زد کند بوی وی او و دق یا
 عطا کنه عطیة نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح و او و کسر نام و ادم معروبه است و مراد قرض و ادم و ذانی است و آنرا منخ نام کرد زیرا که در کرد و میشود بصاحبش و منخ معنی
 عطا می طلق نیز آید و هدی ذقا قایا را نماید که کسی را یا کوری رشتن از بهانه و ذقا بضم الذی جمع معنی کوچک که بخارد و و بعضی رتبه زخم را که در ساقین نشاند نیز آید برین تعبیر و اما از

ربح کرد و کوسپندی را فقال النبي پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما بقی منها چه چیز باقی ماند از آن که سفند قالت ما بقی منها الا کفها کفحت عایشه
 باقی نماند از وی مگر شانه وی یعنی پشمی که در دهن و فقران دادند و نه بجا نه بسیار با فرستادند الا کفها که در خانه ماند ظالم گفت آن حضرت حتی کفها غیر کفها باقی ماند مگر شانه
 برخلاف وی یعنی باقی آن است که آنچه برده و او دید که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم نفع و ما عندنا عذاب
 آنچه ز شماست پس میگرد و آنچه نزد خداست پانیده است و رواه الترمذی و صححه و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 يقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که میگوید ما من مسلم کسا مسلما ثوبا یستبج مسلما فی کپوشانده مسلمان را جامه ای که بپوشاند مسلمان را جامه الاکان فی حفظ الله که اگر
 باشد آن جامه بپوشانده در نگاهداشتند و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند از آن جامه پاره و رواه احمد و
 الترمذی و عن عبد الله بن مسعود فی رعه روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میگوید آن زبان حضرت قال ثلثة یحییهم الله
 سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و جل فام من اللیل تیلو کتاب الله یکی از آن سه مرد مردی است که برخواست در پاره شب در حالی که بخواند قرآن را
 در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است و جل یتصدق بصدقة یمینه تخفیفها دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند
 اداه قال کان میسر بود و اگر گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است مد خدا و جل
 کان فی سوره سیوم مردیست که بوده است در پاره زلشکر فانهزم اصحابه پس شکست خورد و زیاران او فاستقبل العذل و پس روی آورد دشمنان بدین را
 و جنک فتح نمود و رواه الترمذی و قال هل احد یث غیر محفوظ را به است کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است معنی
 محفوظ در مقدمه معلوم شد احد و انه ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از روایان این حدیث ابو بکر بن عیاش است به تخمین و شین حمید و وی بسیار غلط میکند
 حدیث این کلام ترمذی در سند خاص است از انس بن حدیث با سند و دیگر صحیح است که از قبل و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة
 یحییهم الله و ثلثة یمضهم الله سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگرند که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحییهم الله
 پس آن کسانیکه دوست میدارد ایشان را خدای تعالی فجل اتی قوم ما یکی از آن سه مردی که مذکور است درین قضیه که مردی سایل آمد که روی را ضالم بالله پس
 سوال کرد ایشان را بحضرت نام خدای تعالی و انجبت رضای و لم یسألهم بقراة بینه و یلینهم و سوال نکرد ایشان را بقرآنی خوشی که میان او و میان ایشان است
 فمنعوه پس ندادند ایشان او را آنچه سوال کرد و مختلف و جل با عیالهم توریتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین قوم این قوم را با ایشان
 ایشان نمی ترک داد این قوم را که ندانند پیش رفت و او را با سبقت کرد در ایشان این چیز پس انداخت ایشان فاعطاه سر اسب و ادانرا نهایی لا یعلم بعطیتة الا
 الله و الذی اعطاه در حالی که نمیدانده او شده و اگر ندانند کسی که داده است او را در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انساب است بخلاف که
 بعضی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی تاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و علوت کرد و باسل و داد او را پوشیده که اقال التوریتی پس آن مرد که دوست
 میدارد او را خدای تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان باسل داد و آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم و قوم سار و
 الیهم و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی از اکان النوم احب الیهم مما یجدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر
 بسوی ایشان از هر چه برابری کرده شود و عدیل ساخته شود و خواب بخوبی محبوب تر شد از هر چیز فضعوار و سهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام و جل هم
 پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احد هم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تفرغ مینماید و یقولوا یا حی و میخواند آیات کتاب را و این
 حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چالپوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در ملق باز و نیاز نیست که میان محب و محبوب
 میکند و اسرار است که جز زبان وقت و حال شکل بیان آن توان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالتیر از آن است نظم
 ای عاشق نازا رجمندان معشوق نیازستمدان چشم کرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است و لله المثل الاعلی تعالی و تقدس عز و علا شایسته
 طریقت گفته اند که یکی از نشانه های بهشت که درین دنیا که نشاند و قی تملق است که مجاز در مناجات وقت سحر می آیند اشارت بشاید طبعی که نمون ز روی بصیرت که در عالم خواسته
 اللهم زقا و جل کان فی سوره قلقلی العذل و فخر مونا قبل بصدده سوم مردیست که بود و لشکری پس پیش آمد دشمنان را جنگ پس شکست داده شد و باطل
 لشکریس اقبال کرد انیم و بنی خود یعنی روی آورد و جنگ و در اقبال سینه مبالغه است در قتال جرأت یعنی سینه کشاده بی تحاشی مقابل شد حتی قیتل او یفتح له تا آنکه کشته شود
 آن مرد یا کاشیش کرده شود و نصرت داده شود و مراد از اللمة الذین یمضهم الله الشیخ الزانی و ان سه که دشمن میدارد ایشان را یکی پزنا کننده است که شرم
 ندارد و زهری خود با و و در ضعف که و عدم قدرت بجهنم جنب باطن و کفاری شوت آوده میشود بدین و العقیق المختال و در مد ویش بگرفته است که با وجود اسباب
 غیث و ناما وی و شکلی بتویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکش مینماید کبریت از کدایان نشتر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنامی فقیر و تعفف از سوا
 ناشی از عزت فقر و نیاز بدان و عدم البقات بدینا و اهل آن فکر است بشیر جارت ایل المؤمنین علی بعض از خواب یک گفت پند مرا ای ایل المؤمنین فرمود چنانکه است مدانی تو فکر

یا نبی الله ارایت الصدقة ما ذا هی گفت ابو زری بن غیر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چو ثواب دارد و فضل وی چیست قال اضعاف مضاعفه گفت آنحضرت ثواب صدقه چند و چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا بقصد و آیت کریمه کمثل حبة الغنم سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة نیز و الاثر در بر آن و عند الله المزیل و نزد خداست زیادت که اگر خواهی از بقصد هم زیاده کند چنانکه قول وی بسما و الله یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکور و ثواب آن و ضعف بکسوف و بعضی مثل چیزی است چنانکه یکی بکسی زیاده کند ضعف است همچنین یا میرود و واه احمد باب افضل الصدقة افضل الصدقة افضل الصدقة افضل الصدقة انست که این در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر کس محمود که موجود است در تصدق مثل حدیث و بودن وی بر نظری چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بلین و ادای و نسیان یا بصدقی که مرعی است در تصدق علیه چنانکه بودن و مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال مستصدق ذی رحم وی یا سوال کننده و بوجاهه و مثل آن و اکثر احادیث که مذکورند درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هوریرة و حکیم بن حزام بکسر حاء و زبیر صحابی مشهور است برادر زاده ام المومنین خدیجه است از اشرف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانده و شصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی گفتند یا نبی خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن طمعی غنی بهترین صدقه چنانچه هست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند بر تصدق بر آن و دستخط نماید بدان یعنی قهار باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج بگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و بآنچه زیادت از آن تصدق کند و عیال را محتاج و کر سنه ندارد چنانکه فرمود و ابدل من تحول و آماز کن بانفاق بر یکدیگر غم خواری وی کنی غیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقة بخدا عز و جل و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا ستایش کرد آن حضرت ابوبکر صدیق را چون برادر تمام مال خود و پرسید که چرا بقای داشته برای عیال خود گفت اسیر فقر فرمود افضل الصدقة جمل المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث و بعضی اول بسیار است و تحقیق آن است که اگر توکل درست باشد و عیال نیوزد و تنگ نماند به هر چه خواهد و الا رعایت کند و سابق دارد و جانب نفس عیال را در جمل المقل نیز فرموده است و ابدل من تحول و واه البخاری و واه مسلم و دیگران در حدیث خود و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تمنا بخواری از ابی هریره و حکیم برده و کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخواری باشد و عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفق المسلم نفقة علی اهله و هو یحسد سبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود انصاری که صحابی مشهور است و او را بدری گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او بسید با اعتبار کون است که در انجمنی بود و به محبت حضور خود آن و اند علم گفت آنحضرت چون اتفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال نکند وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگر چه بفقیر نماند است مایل و عیال خود داده متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دنیا و نفقة فی سبیل الله یک و دنیا راست که انفاق کرده و نیز از در راه خدا یعنی جبار و دنیا و انفقته فی وقته و دنیاری دیگر است که انفاق کرده در آن گردون بنده و دنیا و انفقته به علی مسکین و دنیاری دیگر است که تصدق کرده به آن مسکین و دنیا و انفقته علی هلاک و دنیا رست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود اعطیها الجوالذی انفقته علی هلاک بزرگترین آن دنیا را از وی بزرگ آن دنیا رست که انفاق کردی آن را بر عیال خود و واه مسلم و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دنیا و نفقة الرجل فاضلین دنیاری که انفاق کند آنرا مرد دنیا و نفقه علی عیاله و دنیا رست که انفاق کند از بر عیال خود و عیال مردوزن و فرزند و هر که در نفقه و مؤنت او باشد و دنیا و نفقه علی دایته فی سبیل الله و دنیا رست که انفاق کند آنرا بر چاره وای خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چاره وای سواری که برای جهاد میباشد کویا که حکم عیال دارد و دنیا و نفقه علی اصحابه فی سبیل الله و دنیا رست که انفاق میکند آنرا بر ایلان خود در راه خدا که این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود اما افضل یکی از اینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمی گردد و یارب مکر بتقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر صحیح است بدان و واه مسلم و عن ام سلمه قالت قلت روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت گفتیم یا رسول الله الی اجوان انفق علی منی ابی سلمه آیا مراد ثوابی است از ثوابت انفاق که انفاق میکنم بر پدر یا سلمه اما هم نمیشنند پس آن ابی سلمه مکر پس آن و ابوسلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت مسلم و از کتب صحابه بود چون از عالم رفت سلمه در خانه آن حضرت بود و از ام سلمه پرسید آن اتفاق میکرد پس پرسید از آن حضرت که مراد انفاق بر ایشان ثوابی است که آنرا چون پس آن ثواب من اند که یا پس آن را و مراد پس آن سلمه نام سلمه اند و الا آنجا که پس آن سلمه نسبت لها بای سلمه چندان فایده ندارد و آنها عروزی بود که در میان حضرت بود و نفقه بر فقرا انفق علیهم فقلت اجروا انفق علیهم پس گفت آن حضرت اتفاق کن بر پس آن ابوسلمه پس آن است اجر آن اتفاق کنی بر ایشان متفق علیه و عن زینب امه عبد الله بن مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابه است و متعلق بکرم و رعایت آن حضرت بود و زوج وی و ابو هریره و ابی سعید خدری و عایشه از وی روایت دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نساک بانفاق تصدقن یا معشر النساء تصدقن کینای کرده زنان و ولو من جلیکن اگر چه از نزدیکان شما باشد قالت فخرجت الی عبد الله گفت زینب پس بر ششم آن مجلس آن حضرت که این کار از وی در آن شنیدم بسوی جبرائیل فقلت

انك وجعل خفيف ذات اليد پس كنتم بدستيك و مردی هستی بک دست یعنی فقیر که گران مال نداری و ان رسول الله و بدستیک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قلنا
 یصلدقه تحقیق کرده است ما را بتصدق فاته فاساله پس بیای آن حضرت را پس پرسید و این یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم تا وجود داشته باشد و اختلافی و از دنیا
 که ما باست فان كان ذلك یخرجنی یعنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسند کی میکند از من و اگر کم کنم بر شما و الا صرفه فاما الی غیرکم و اگر
 کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و برم آنرا بسوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم مرد و روایت است قالت فقال لی عبد الله بل انثیه انت گفت زینب پس گفت مرا بچه
 بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود برد و پرسید و در تکلیف کن که یاودی عرض شرم داشت از پرسیدن آن که محل حیا و حاجت قالت فانطلقت گفت زینب پس نفتم من نزد حضرت
 فاذ المرأة من الانصار و بیاب رسول الله پس ناکاه زنی از انصار ایستاده است بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حاجتی حاجتها مدعی که حاجت
 من حاجت او است یعنی آن فنی نیز برای پرسیدن این سخن و استغفای همین سبب آمده بود که یا اتفاق کند بر شوهر متعلقان و کما و كان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قل القیت علیه المهابه و بود آنحضرت که تحقیق انداخته شده بروی بزرگی و ترس و همت و عظمت که هر کس نمیتوانست در آمد بروی بیرون وی و وی حالت خروج
 علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر بلال از نزد آنحضرت قلنا له آیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فاجبره ان امثالین بالباب پس گفتیم ما
 بلال را بیا آنحضرت را پس خبر کن که در زن بردار استاده اند تسالناک التجزئ الصدقة عنهما علی از وجهها و علی ایام فی محجور و هاسا سوال میکنند و وزن
 ترا یا بسند کی میکند تصدق کردن از ان و وزن بر شوهر ان ایشان و بر تمانی که در کنار ایشانند بظاهر آمد بقصد سوال از اتفاق بر از دلج بود ظاهر سوال از اتفاق بر تمانی
 دل مضمر و شتند با الان بخاطر ایشان رسید فافهم و لا تخبره من محجور و خبر کن آن حضرت که چه کسانیم یا یعنی نام ما را در حضرت وی مبر که مبادا بشنید که نام تصدیق است
 شریف وی لازم آمد بدین بلبیدین و حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 فساله پس پرسید آن حضرت ازین سبب فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم من هما چه کس اند آن و وزن قال امرأة من الانصار
 و فطلب گفت بلال یکدن است از قبیل انصار و دیگری زینب است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الزیانب پس گفت آن حضرت کدام یکی از
 زینبها است زینب نام چندک از صحابیات بود پس پرسید اینکه آمده است کدام یکی از انها است بلال باقما و آنکه مشهور بین زینب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد یا
 نام آن زن و دیگری را شنید و این را شنید قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلعم نعم اری
 کفایت میکند اتفاق بر شوهر ان و بر تمانی که در کنار ایشانند و بعضی نسخها نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القویة و اجر الصدقة مزایه و ذی را بجز قربت
 و خویشی است که شوهر ان و تمانی دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه و اللفظ لمسلم و عن میمونة بنت الحارث
 انها اعتقت ولیدة فی زمان رسول الله ر فایت است از ام المومنین میمونه که وی از او کرده و او خانه زاد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلما
 ذلک رسول الله پس ذکر میمونه آنرا رسول خدا صلعم فقال لواء عطیتها الخوالک کان اعظم لاجلک پس گفت آن حضرت اگر میبایدی توانی و اما تعالیا
 خود که محتاج بودند بخدا و میمونه بزرگ تر از ثواب ترا از انجا معلوم میشود که صدقه رحم افضل است از اخلاق متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت گفتیم
 یا رسول الله ان لی جادین بدستیک مراد و همسایه اند فالی ایها اهدی پس بوی کدام یکی ازین دو پدر فرستیم قال لی اقر بها منك بابا گفت آن حضرت بفرست بسوی
 کسی که نزدیک تر است در وی از تو پس معتبر در همسایگی درین باب نزدیک است اتصال خانه و قربان و واه النجادی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا طحنت مرة فاکثر ماءها و قتی که بپزی شور بای را پس بپاز کن آب کن و نعا هک جیرانک و باز پرس کن همسایهای خود را بفرستادن شور با نجا نجا
 و مرق یعنی مسم و آشور باد و اه مسلم الفضل الثاني عن ابی هريرة قال یا رسول الله ای الصدقة افضل کدام یکی از انواع صدقه فاضل تر است قال
 جهل المقل گفت افضل صدقات صدق است که در قلیل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت او است بدهد و جهل بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و
 بعضی گویند فتح بمعنی مشقت و بضم یعنی وسع و این بر بقدر صحت و طول و قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان را فنی نباشد ر و نیست و لهذا فرمود
 و ابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیالند یا آنها میکنی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت و واه ابو ذر و عن سلیمان بن عامر بن جهم
 و در نسخ مشکوٰۃ سلیمان بن جهم سن و یای تهمانی و گفته اند که ثواب سلمان است بفتح سین بی و یای سلیمان معلوم است یا از کتاب یا از صاحب کتاب و در مخفی گوید که سلیمان
 همیاست مگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان ابو عبد الرحمن بن سلمان که آنها بی یا است و سلیمان بن عامر صحابی است و عذر وی در بعضی است قال قل
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و هی علی ذی الرحم ثلثا صدقة و صلة
 و صدقه کردن بر کسی که قرابت ولادت و رحم دارد و ثواب دارد و یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صدقه و واه احمد و الترمذی و اللسانی و ابن ملجه و الدارقانی
 و عن ابی هريرة قال جله و جل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال عندی دینا و گفت ابو هريرة آمده مردی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است قال
 انفقہ علی نفسک گفت آنحضرت من خرج کن آن دینار خود را و قال عندی آخر گفت آن مردی از من دینار دیگر است قال انفقہ علی ولدک فرمود خرج کن آن دینار بر فرزندت

خود قال عندی آخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقہ علی اہلک فرمود انفاق کن آنرا بر کسان خود جز اولاد و از زن و مادر و پدر و خویشان و در صلح گفت کسان و دو کسان سری قال عندی آخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقہ علی خادمک فرمود انفاق کن بر خدمتکار خود و کو یا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندی آخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انت اعلم گفت تو دانا تر می باشی حال کسی که مستحق است زیرا که ببرد که میانی که مستحق است بده و او را بودا و دو النساء و عن ابی عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آن حضرت ای خیرکم شمار به بهترین مردم رجل یحلب بعتان فرسہ فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که گاو و دانه است بخان اسپ خود را در راه خایعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران باشد و هست و مراد آنست که او را خلیفہ یختر الناس است والا شخصی که اعلم باشد و اقی و جہشی و ازہد و در دنیا باشد و جہاد بروی فرض نباشد بهتر خواهد بود و ازین شخص کہ قال الا اخبرکم بالذی یقلوہ ای خیرکم شمار ببرد کہ تابع و تاملی دست در تیر و رجل معتزل فی غمۃ لہ بودی حق الله فیہا تاملی و بر دست کہ کوشہ گیرندہ است و در کوشہندی چندان کہ مراد است کہ او را میکند حق خدا و در آن کوشہندان از تصدق بر فقرا الا اخبرکم بشیر الناس ای خیرکم شمار ببردترین مردم رجل یسأل بالله و لا یحلی بہ بهترین مردم مردیست کہ سوال کردہ میشود بنام خدا و نمیدہ بدین برین تقدیر یسأل بلفظ مجهول است و لا یحلی بلفظ معلوم و این حال مسؤل عند است و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یحلی بلفظ مجهول ضبط کردہ اند یعنی سوال میکند بنام خدا و دودہ میشود بدین و باعث تنگ حرم است اسم الہی تعالی میکند و و او الترمذی و النساء و اللداری و عن ام یحییٰ بن یسہم مودہ و فتح جیم و سکون تحتانیہ در آخر و ال صحابہ انصاریہ است قالت قال رسول الله صلعم و السائل و لو یطلب الحق باکر و اندیشہ سائل را اگر چه بسیم سوخته باشد و ظلف کبیر فلای مجھ و کلام ستم شکافہ کا و کوشہندان و این مبالغہ است و در محرق زیادہ مبالغہ است و او مالک و النساء و و وی الترمذی و ابو داؤد و معاذ و عن ابن عمر قال قال رسول صلعم مع شفاء با سنا عینہ و کیکہ پناہ طلبد از شر شیای از شر غیر شمار بنام خدا پس پناہ و پیدا و او من سأل بالله فاعطوہ و کیکہ سوال کند و بخواد از شما چیزی بنام خدا پس پیدا و او من دعاکم فاجیبوہ و کیکہ دعوت کند شمار و بخواند بطعام پس اجابت کند و قبول کند دعوت او را اگر باغنی نباشد کسی یا شرعی و عن صنع الیکم و و فافکھو و و کیکہ بکنند بسوی شما نیکی پس پاداش دہید و این شمار نیکی کنی با وی و صنع بضم نیکو کنی و معروف نیز نیکی کنی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان آنرا بجهل و ما فکھو فکھو فادعوا الہ پس اگر نیاید چیزی کہ با دشن پیدا و پس و کانید مراد احتی تو را و قل کا فاکھوہ تاکہ بداند و کان بریدہ مکافات کردید و او را و اگر بدی حق او را یعنی مبالغہ کنید و عار مگر کنید تا حاصل کرد و مثلث در نیکی کنی شیخ میفرمود کہ کفایت میکند درین باب قول جبراک اللہ خیر و میفرمود کہ مبالغہ در وی از جهت رؤیت عجز است از نفس خود در مکافات و تفویض می بخشد بجانہ تعالی و او احمد و ابو داؤد و النساء و عن جابر قال قال رسول صلعم لا یسأل لوجه الله الا بحسنه سوال کرده شود و طلبیدہ نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بہشت و در اینجا دو معنی است یکی منع سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا کہ چون فرمود کہ سوال کرده نشود بوجه خدا مگر بہشت و بہشت خود از مردم سوال کرده میشود و لایق است کہ سوال کرده نشود و از ایشان چیزی لوجه الله و دوم آنحسول کرده نشود و از خلیجی چیزی و متناع دنیا از جنت تجارت فکھا و و و اگر سوال کنند بہشت سوال کنند کہ عظیم است باقی و مقصود مبالغہ است و او ابو داؤد الفصل الثالث عن ابن عباس قال کلن ابو طلحہ اکثر الانصاف بالمدینۃ ما لا عن نخل انش گفت بود ابو طلحہ کارشایر صحابہ است و زوج ام انس بود و بشیر بن انصار زندہ دل از دقان خرم و کان صاحب اموالہ الیہ بی جاہ و بود محبوب ترین السای ابو طلحہ بسوی ابی طلحہ میر جا کہ نام پستانی بود و در تحقیق این افتخار اختلاف است و مشہور بکبر مودہ و قصود است در اول کتاب گذشتہ است و کانت مستقبلہ المسجید و بود بیجا مقابل مسجد نبوی صلعم و کان رسول الله و بود پیچیدہ صلعم بدین خلایا می بداند بستان و او بشیر بن ماثیها طیب و بخورد از آن کہ در وی بود خوش و بشیر بن قال انش فلما نزلت هذه الآية گفت انس پس بر کاه کہ فرود آمدین بیت کہ تعلق الالو البر حتی تفقوا اما تخبون ہرگز نمی باید نیکی را تا آنکہ انفاق کنید از آنچه دوست تروارید از اقام و طلحہ الی رسول الله ابتدا ابو طلحہ و رفت بسوی پیچیدہ صلعم فقال انس گفت ابو طلحہ یا رسول الله ان الله يقول بدینیکہ خدا تعالی میگوید کہ لن تتالوا البر حتی تفقوا اما تخبون و ان احب مالی الی بدو حابہ بدینیکہ محبوبترین من بسوی من میر جاست کہ بستان مذکور است و انما صدقہ الله تعالی با حجب ہا و بدینیکہ این بیجا صدقہ است بلوی خدا امید دارم نیکی با موجب این آیت کریمہ و ذخرها عند الله و امید میدارم ذخیرہ نمودن از نزد خدا فضعها پس آنرا یا رسول الله حیث اراک الله انجا کہ بنماید ترا خدا تعالی و قراید را ہی تو بر این حق بده بدینیکہ میخواہی و ہر جا کہ مناسب الی فقال رسول الله پس گفتم پیچیدہ صلعم پیچیدہ نخل ذلت حال را میج خرمی خان یعنی برہ مالی سودمند است بر تو فقہان فرج کلام است کہ گفتہ میشود نزد فقر و مدح و رضا بخیری و عدم و غاری احیاً و دست و تکرار کردہ میشود برای مبالغہ و آخر وی ساکن بہت و چون وصل کنند مجرود و منور کردہ وی مخفف است و کا ہی شدہ و نیز آید و فرمود آن حضرت و قل سمعت ما طلت و تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچہ گفتی تو از نیت خیر وانی ادی ان تجعلها فی الاقرعین و بدینیکہ من می بینم و میدارم کہ بکرداری تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب حمد تو و صلہ رحمتی برود و ترا باشد فقال ابو طلحہ افضل پس گفتم ابو طلحہ یکم ہر چه فرمائی و بکردارم از خود خویشان خود یا رسول الله قسمتها ابو طلحہ فی اقاربہ پس شمت کردان را ابو طلحہ در خویشان خود و بنی عمہ و در پسران عم خود این میان قاربت یا از آقا رب خیر ایشان مراد است و آوردہ اند کہ معاویہ در زمان مارت خود از آقا رب ابی طلحہ مال فراوان خرید و قصردہی بلند بنا کرد و متفق علیہ و عنہ قال قال رسول الله علیه وسلم افضل الصدقۃ ان تشجع کبد لجا یجا فاضل ترین صدقہ آنست کہ سیر کردانی بجز کوسنہ را طیبی کہ نہ کہ کوسنہ

باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب بی ترجمه و ذکر میکند در تہمت و تہمتات
باب سابق را در بعضی نسخ باب صدقه المرأة من مال الزوج واقع شده و بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست در آفة خازن خادم را نیز شامل است
الفصل الاول عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا افقت المرأة من طعام بلقيها غي و مفسدة چون اتفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه
خود را آنچه خورده میشود و ذخیره نموده نمیشود در حالی که تباہ نکند و اسراف ننماید است کان لها اجرها بما افقت باشد زن از ثواب این سبب اتفاق کردن
دی و لزوجهها اجره بما کسب و باشد مرشور ثواب و سبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و الخازن مثل ذلک و باشد مرخصه و اگر لایق طعام خود است
مانند آن ثواب که زن را و شوهر او است لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم فی کذا بعضی ازین سنتن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان
متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد و خواندن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی پس حدیث
سویل میکند یا اینکه این حدیث بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را از زن کرده میکردند در اتفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سلطان ضعیفان حدیث آمدیم
صریح است در جواز بی مردان شاید که ان جماعت حمل کنند از ابرار مدینه فافهم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم اذا افقت المرأة من کسب جزو
من غیر امره چون اتفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی یا علم زن بر رضای زوج صریحا یا دلالت و چیزی اندک باشد که انی العواشی و توریشتی گفته که امر او را رابع است
بعادت مرد خواه شهری باشد یا روستائی مختار بمن قول است فلها نصف لجره پس زن را دست نیمه اجر آن یعنی مشترک است میان ایشان متفق علیه
و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلعم الخازن المسلم الامین الذی یعطى ما امر به کتخذه و ارسلان امانت واره که میدهد آنچه امر
شده است بان و حکم کرده است بدن مالک کاملاً موقفاً بحال و تمام طبیعت به نفس در حالیکه خوش است بدان نفس می که امانت نمیدارد و نمیکشاید قیل فله
الى الذی علیه پس میرساند از بسوی کسی که امر کرده شده است مرا و بدان محل المتصدقین یکی از ده تصدق کنند کان است و مراد بدو تصدق کنند یکی
مالک که کیفیت تصدق میکند دیگر بمن خازن متصف بصفات مذکور و تصدق است که در حکم تصدق کنند باست بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که
میگویند العلم احد السائین و الخازن احد الابون مراد شرکت است در اجر و ثواب المتصدقین بکسر تاء و خوانده اند متفق علیه و عن عائشة رض قالت ان
رجلاً قال للنبی صلی الله علیه و سلم انی اقلمت فمها کنت عایشه که مردی گفت مرا آن حضرت را که مادر من بوده است من کنایه و فله معنی نگاشتن
کاری و افلمات یعنی ربودن نیز آید و اظنها لو تکلتم تصدقت و کان میبزم اورا که اگر سخن میکرد و به شجاری بود تصدق میکرد و بجزی و وصیت میکرد بدن فعل
لها اجر ان تصدقت عنها پس ایست مراد ثوابی اگر تصدق کنم از جانب منی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد و ثواب تصدقی که میکنی از جانب منی متفق
علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد بسبب تمجید و استغفار برای میت و مذمب اهل حق که کل سنت جماعت اند این است و در جماعات بنیبه
اختلاف دارند مثل نماز و قرائت و محار و وصول ثواب است نام عبد الله یا فقی در روضه الریاضین میگوید که شیخ اجل اگر در غزالی عبد السلام را بعد از فوت او
خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعد از وصول ثواب تلاوت قرآن و در عالم بر خلاف آن افتخار و اندک المصحب الفضل الثانی عن ابی امامة قال سمعت
رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابوامامه شنیدم آن حضرت را که میگوید در خطبه خود سال حجة الوداع لا تنفق امرأة شیئاً من بیت
زوجها الا باذن زوجها اتفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد ما رسول الله و لا الطعام و طعامنا نیز اتفاق نکند زنی
شوهر بی اذن شوهر با وجود آنکه در ایتان قدر نیست که در هم و ذانیه مثل الخازن ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهتر یا اموال است که افضل است بکثافت
معیش و بقای بنیبه است مراد بطعام اینجا جویند است نه مطبخ و نه خواند عامتر باشد و بعضی نسخ افضل اموال الناس و اموالهم مذی و عن سعد قال لما
بایع رسول الله صلی الله علیه و سلم النساء کنت سعد بن ابی وقاص فقی که ما بیعت کرد آن حضرت ثانیاً ما قامت امرأة جلیله کانهما من نساء منصر
بأشاد فی بزرگ گویند که آن زن از زمان قبیل مضرست بضم میم و فتح ضا و محم که قبیل مشهور است از قبایل عرب را و اولاد مضر بن زرار قال است پرس گفت آن زن مانعی
اما کل علی اماننا و اماننا و اماننا فاما بجل لنا من اموالهم بدستیکه ما کریمیم بر پدران پس بر شوهران خود پس چه حلال است طار از امانت
ایشان و کل ففتح کاف و تشدید لکمرانی و عیال و گوی متعلق نیست در کار خود قال الوطی تأکلنه و فقل منه گفت آن حضرت حلال است شمار اموال ایشان
ترا از آنچه زود تباہ میکند و مثل شرب و شیر و میوه و تره و امثال آن منجور شد آن را و بدید میکنید و می فرستید از آن برای هر که میخواهید و حاجت نیست بدان بنیبه و غیر
عادت جاریست بمساحت در آن الطعام خشک چاره نیست بدان از آن در رضا و طبعی گفته که این در آبا و ابناء و امانت و در ذی و ذوات جایز نیست مگر باذن
انتهی و حدیث صریح است در شمول از و اج و در بر عرف و عادت است چنانکه گفته شد و راه ابو داود الفصل الثالث عن عیرو مولی ابی اللحم عیرو
عن و فتح میم که صحابیت حاضر شده ففتح غیر را و روایت دارد از مولای خود که ابی اللحم است و از قدیمی صحابه و شایر ایشان است اوجا خشد بدو و شایر
خنین و ابی اللحم لقب اوست بجهت بگردن او از گوشت مطلقاً و بعضی گفته اند که در پیچ و در جلدیت از آنچه در کمر کرده میشد برهنام قال گفت عیروا منی مولای منی ان اقله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عمل بریت میکرد ابو موسی بر خست و با علم و افتخار است در حکام و اقدام است و اتباع ابی موسی بنیاد گداز صاحب است در نرسندی یا هندی خواهد بود و شاید که کسی بگوید باشد و نه علم و راه مسلم
و عن العواض بن ساریه صحابست از اهل صفه و از ان کونیدگان که نازل شده و ایشان و لا علی الذین اذا ما اتوا تکلموا لایة قال دعانی و رسول الله کنت خذ من اشیای من رسول الله علیه و سلم
الی السجود فی رمضان بطعام هر روز صاف اینجا سجود بفرج سین است زیرا که خواندن بطعام میگوید فقال هلم الی الغذاء المبارک برکت آن حضرت یا بسوی طعام برکت کرده شده و در وی
در اول بگذشت فان فی السجود بركة و راه ابو داود و النسائی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم سجود المؤمن نیکو طعام هر مسلمان خجاست یکی خود
سجود طاعت بکست است و تفرید است چون در فطریه بزرگ است تحریری موجب برکت اول و آخر خواهد بود و راه ابو داود باب تنزیه الصوم یعنی در دهمین روز از آنچه فاسد کرد و از او بگوید
بود و در تنزیه یعنی است ترتیبی بر تعالی تجید است از سحر و انیت و بی از تقاضی و عیوب و در حدیث آمده است لایان تنزیه یعنی در راست از معاصی و در حدیثی دیگر آمده است لایان تنزیه یعنی در عیوب
و با حایه نامی است بشق الفضل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یذبح و لم یطعم و لم یصل و لم یسجد و لم یتصدق و لم یتطهر و لم یتوضأ و لم یتنزه و لم یتوب و لم یتق
قسمی از قول است و در اینجا مثال قول فعل است یا صبح فقه قول می و الحال به و ترک کند عمل کردن را و از او باطل فلیس له حاجه فی ان یذبح طعامه و شرباه یس نیست بر خدا را حق یعنی غایبی مبالغاتی در ترک ترک
و غیر و فی و نوشیدنی خود را و این کبایت است از عدم قول یعنی عصر از اجاب مردم و در غایت آن همین که کسی در تنگی نیست بلکه کسر شربت اطعمانی از نه نضایت است نفس از انار که بر که و مطمئن کرد و در و الحاکم
مشایخ گفته اند صوم قیسم است یکی صوم عوام که عموم حمت آن همه عالم است ان اساک اناکل و شرب و جامع و صوم خواص آن منع تمامه اعضا و حواس از لذات شهوات محرمة و مکروهه و کلاً از انماک و در بیان تنزیه
منافی کفر است و قیاس است صوم خاص العوام ان اساک از بر چیزی که داده و نخواست عدم التفات بغیر وی و متعلق با بسوی ای ساجده و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقبل و یبایس و هو صائم کف عاتشه بود حضرت که بوسه میداد و مباشرت میکرد یعنی بشره و از او را بشره زنان میرساند و کان اعلکم لایذیه و بود آنحضرت که اکثرین شایع است خود را و شهوت خود را و در و
نفسه و ارب بفتح بزمه و در بعضی حاجت و روایت شهور زده حدیثین است که ای روایت کرده میشود و کسر سهره و سکون را و این نیز یعنی حاجت و بفتح بزمه و در بعضی حاجت و بفتح بزمه و در بعضی حاجت
خواهد بود و توشی گفته که عمل بر بعضی خارج از این است و بصلوات پس احسن جل و است بر حاجت متفق علیه و ترمذی گفته که در باب حدیث عائشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه غیر
هم در بوسه بر صائم بعضی خصصت کرده اند بر این خارج و مباشرت سخت تر است از این بعضی گفته اند که بوسه نفس از میگذرد نظیر انتی و قدیم نزد آنست که باک نیست بوسه اگر این باشد جل و انزل و
مکروه است اگر این باشد زیرا که بوسه که از سطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدن پس در حالت امن اعتبار کرده شده و ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شده عاقبت می امام محمد در مطا گفته که باز در
خود را از ان افضل است و این قول ابی حنیفه است و اگر علم که پیش از ما بود و مباشرت و حکم تقبیل است در ظاهر روایت کرده است مباشرت فاحشه جهت غلبه خوف فقه دان و در مطا گفته که اگر کسی در
از تقبیل مباشرت و عذر ان الخطاب می میکرد از تقبیل می گفت که بود نعمت بر هیچ یکی از آنچه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و یبایس
فی رمضان و هو جنب من غیر حکم گفت عائشه بود آنحضرت که در می افتاد از فجر در رمضان حال آنکه وی جنب بود و غیر اطلاق فیه غسل و یصوم پس غسل میکرد بعد از فجر و در می داشت متفق علیه
از امام مسلم نیز مثل این روایت کرده شده است و ابو هریره که روایت میکند از فضل بن عباس که نیست و در هر کسی را که صبح کند نجابت چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد و از آن گفت ایها
وافتر ندان من بدین بار این واقعه است که ذکر کرده امام از شرح سفر السعادت و اگر علم از بفرید طبعی از تخلفی فعل کرده که در روز فقل دست است و لیکن روز و فرض اقتضای کند و ترمذی گفته که قوی از تابعین است
که چون جنب صبح کند قضا کند آن روز را و قول اول صحیح تر است بعد از آن که کما فی حدیثه و قولی که گفته من غیر علم بر احوال اجماع بر آن حضرت و الا فایده نباشد این قید را لیکن گفته اند که اطلاق
بر آن حضرت جاریست زیرا که اطلاق از ایشان است و در باب لذت زرق طبعی نقل کرده است که گفت صحیح این است که جائز نیست اطلاق بر آن حضرت مراد با اطلاق در حدیث و نه انزال است بی دین
چیزی در خواب این نشان نیست یا آنکه جناب قید عدم چار است یعنی میباید غسل و صلی الله علیه و سلم از اجماع از اطلاق از احوال جائز نیست بر وی فافهم و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان
النبی صلی الله علیه و سلم اجماع و هو صوم کف ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی صوم بود پس محمد را جاز است که حجامت کند و لیکن شیخ ابوالکرم میگوید که نشود و اگر گفته
شود جزای آن بده چنانکه در باب اجماع و هو صائم و حجامت کردن آنحضرت حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن صومهاست میگوید و ضرر دادم ابو حنیفه کرده هم نیست قضا و کفارت
لازم میگیرد و در و نه ثمره از انزال دادم بعد که باطل میگوید صوم حجامم و مجوم و واجب میگوید و در وی قضا که کفارت و در عطا باطل میگوید صوم حجامم و واجب میگوید و در وی کفارت که قال الطیسی و کلام در
اجتماع صائم حدیث اخطا حجامم و مجوم باید متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه یکسر فراموش کرد و در و را
آنکه وی و در و است پس طعام خود را یک بوسه پس باید تمام کند روز خود را که باطل میگوید و فاما اطعمه الله و سقاها زیرا که نخورده است و از نوشیده و از مکر خدا تعالی متفق علیه و انما حکم
عام است در هر روز و فرض باشد باطل نزد همه مکرانک که میگوید لازم است قضا و در روز و رمضان قیاس بین است حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر غیبه و قول مردم حکم قضا یعنی اگر
بیمور و روایت ایله حدیث را قائل میشد قضا و در یک گفته است که چون ثابت شد این حکم در کل شرب ثابت شد و جلیب نه است و در کفایت و نه قائل فیما حق جلوس عند النبی صلی الله علیه و سلم
الاجماع و در حدیث قال و لیسای آنکه شربت ایم نزد آنحضرت تا که در و را در وی پس گفت آنروز رسول الله هلكت هلاک شد من غیر این افتاد و در و را تسی زیاد و مکر و هلاکت هلاک کرد و من غیر این خود را
با کفایت و در و کما قال مالک گفت آنحضرت چه شد و است چه کرده که از این میگوید قال گفت آنروز و وقت علی امواتی و انا صائم اقامه من بدن خود و حال آنکه من فده دادم و در و را تسی کما فی ناسا فی نسا
و صافی و قضا و رسول الله که گفت غیر خدا صلی الله علیه و سلم جل جلاله تفتها ایامی بانه اگر از آنکه از انزال لا کفایتی می باشد قال گفت آنحضرت فعلت بطبع ان تصوم
شهر من قضا یعنی پس ایامی که در فده و در و می بانی قال لا کفایتی می باشد قال گفت آنحضرت هل یجوز لک ان یطعم من یسکینا ایامی یا طعم من یسکینا میگوید خودی از انزال قال لا کفایتی می باشد

قال قلت آنحضرت المجلس نشین و ملک النبی و ملک کرد و انتقاد بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تاخیر می نماید طعام و بوی و پناگاری و می شود و کتب بنیم کاف فتح بر دور دست فیما بینک لک
القی النبی پس من اشائی که با بر خیال بودیم آورده شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعوق فیه عمر بنیسی بافته شده از برگ خرمای عرق خنک و در او بسکون زیاد و العرق المکیل العظم زین سلیم
که در وی نازده صلیع با بیت صلیع که در نازده صلیع شصت مدست قال ابن الساکل گفت آنحضرت که است از دو سال و گشت قال ناگفت من اینها را من قال گفت آنحضرت خلل هذا فقصت
لیکن این ترا بقیصن کن بوی بر فخر الکفارت خود فقال الرجل اعلی اقترصنی پس گفت آنرا تا من تصدق کنم بر فقیر از خود یا رسول الله یعنی من خود و فقیر از منم یا رسول الله تصدق کنم فوالله ما بین لایبها
پس من با سکه که نیست میان و شکستای منید بین دل الحوتین میخورد با بستر چرخین و حره و حره منسک لایح سوخته و دینه مطهره در میان و شک لایح واقع شده اهل بیت اقترصن اهل بیت نیست
العلی خانه فقیر از اهل بیت خائز فضیلت النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم حتی بدلت انیابه لایح پدید آمدن با سبای آنحضرت و ناب ندان شین و در دندانه شکست میگوید و آن زمان است
متصل با حیات و روایات بدست نوزده نیر آمده و آن زمان است نه نهایت با آن که از انزاس العقل منظر العلم میگوید و وقت بلوغ و کمال عقل بر آید و پدید آن زمان نازده خنده و مکن نیست میگوید که در بیان
اصطلاح زمان است تحقیق این موضوع خود ذکر کرده شده است ثم قال اطعمه اهالك بستر گفت آنحضرت آنرا بخور از اهل خانه خود چون بدید آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود و بخور
کفارت در وقت یک روز پس آن وقت خوابی افت خوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علمای آن زمان و بعضی از آن وقت که از یک یک مخصوص آنرا دست بگفتی گفت آنکه منسوخ است قول قدیمان است که گفته شده
اعلم متفق علیه الفضل الثانی من عائشه و من الله النبی صلی الله علیه و سلم کان یقبلها و هو صائم روایت میکند عائشه رضی الله عنها آنحضرت بوس می کرد او حال آنکه حضرت روزی در ایام
و بعضی لسانها میگوید آنحضرت نان عایشه را در من میزد که گفته اند مصعب بن عمیر مثل مصعب بن عمیر لیکن جمله بطرف بان میباشند و همه تمام بان شک نیست که این بقدری بود که آن بان در طی فرزند و راه
او را آورد و گفته اند که سید خیریت ضعیف است کی از او می محمد بن یحیی الطاحی البصری دیگر معین در آن است هر دو ضعیف اند و علم و عن ابی هریره ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم
عن المباشرة للصائم او هریره روایت میکند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت در صائم را در او مباشرت میسر بود و وزن سفت میگوید که را و ملاقات بشه و بر غریب فرج فرخض له پس رخصت کرد آنحضرت
مر او را و مباشرت کند و اما آخر فضاله و آن حضرت را مردی یکبار پرسید که اگر در مباشرت فها پس نهی کرد او را و منع فرمود فاذا الذی دخل له شیخ پس از آن که یک رخصت کرد مرد را و پرسید
و اذا الذی تها و شاب و آن کسی که نهی کرد او را و اجازت پس حلو نم کرد او را و در آن خوف است و در غالب سب آن پری جوانی است و راه او را و در وعده قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من ذرعه القی و هو صائم فلیس علیه قضاء کیست کند و ظلم آرد و اقی پس نیست بروی فقها یعنی بطل روز نیست و من استقام علی اقلیق و یکس که کند بقصد یک
قضا کند که بطل صوم است الکفارت نیست زاکر و این مرد و صورت مطلق است برابر است که پری من باشد یا کمتر از این است مذمب اندیشه و اما مذمب نزد اصحاب پس امام محمد و اقی است
در اطلاق صورتن از جهت اطلاق حدیث و اما لم یوسف مقید میگوید و از تعقیق را بملا اقم پس اگر قلیل باشد قضا کند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است در مذمب نام ابو حنیفه و بعضی
شرح داده اند گفته اند قول محمد و لیس است از ابی حنیفه گفت من بعد توفیق امام محمد در طایفه که گفته است که بعضی است قول ابی حنیفه و او الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و مال الکوفی
هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من جلیث و گفت ترمذی این حدیث غریب است منی شاسم او ذکر حدیث عیسی بن یونس و قال محمد بن الحجاجی الا را محفوظا و گفته است محمد بن
بخاری کان یسیر حدیث اگر محفوظ است و محفوظ است و معانی این الفاظ را مقدمه معلوم شد و عن معدن بفتح میم و کون جمله بن طحله تابعی ثقه است روایت در انجیر الخطاب
ابی الدرداء و ثوبان ان مال الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فاطور روایت میکند که ابوالدرداء حدیث کرد که آنحضرت فرمود که درین فطاکر و قال فلیت ثوبان فی محدث شقیقت
معدن این ملاقات کردم ثوبان را و بعد از شقیقت را با الدرداء محدثی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاطور فرمود که درین فطاکر و قال فلیت حدیث و گفت
ثوبان است که نزد ابوالدرداء و انا صبت له وضوء و من غیره بودم بر آنحضرت آن حضرت آب نموی در او ثوبان لای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و راه ابو داود الترمذی و الدارمی و طایفه حدیث را در
کفی ناقص و ثوبان حدیث سابق استاق یعنی محمد بنی خود بود و او را در ترمذی ذکر کرده و قال ابو یحیی عیسی بن یونس و ابن الساکل که ثوبان کفی ناقص و ثوبان حدیث را در
قال منقیه بقصتی و ضرر اینست که در وی بر تجمبات اند طوع و عامر بن و بجه صحابی است قدیم الاسلام حاضر شد در او و ثقه شاهد قال روایت النبی صلی الله علیه و سلم ما الا
یتسوک و هو صائم گفت ایام حضرت را آنقدر که شما میخواستید که در مسواک میکرد و در حال نیکو و زده و در بود و او الترمذی و ابو داود و ابن حنیفه و مطلق است و در مسواک کردن روزی در روز و در علما
اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک طایفه نازده مسواک بمنزله مسواک بود و اما در حدیث استلال کرد و اما ابو حنیفه و احمد و سنی و ابن الساکل که ثوبان کفی ناقص و ثوبان حدیث را در
از الکلوفست و نزد احمد و سنی و ابن الساکل که ثوبان کفی ناقص و ثوبان حدیث را در حدیث استلال کرد و اما ابو حنیفه و احمد و سنی و ابن الساکل که ثوبان کفی ناقص و ثوبان حدیث را در
یعنی گفت آنرا آمد روی در آنحضرت گفت شکایت کردم من بر چه چیزم و بر چه چیزم من بر آمد می گویند شکایت کرد و طایفه شکم خود را و می گویند که بعد از آنکه شکم را با چشم و کای میگویند شکایت کرد و بعضی
در منند و بسیار شد و اهل شکایت یعنی کلا است از این است اما کفکل و انا صائم گفت آنرا و ایس سر که شکم شکم که علاج چه چشم است حال آنکه من زده دارم قال نعم گفت آنحضرت آری سر
بشخصی سر کشیدن بر زده و آن یکبار که سر را بر کش و او الترمذی و ابن الساکل که ثوبان کفی ناقص و ثوبان حدیث را در حدیث استلال کرد و اما ابو حنیفه و احمد و سنی و ابن الساکل که ثوبان کفی ناقص و ثوبان حدیث را در
یضعف و ابو حنیفه که روی این حدیث است ضعیف و اشیه میشود و حکم کرده میشود و بعضی از پیغمبر گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی رافع نیر آمده است حدیث انس اسنادی و ثوبان
و بعضی نرسیده است آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند علمای آن پس کرده و داشته اند از بعضی این قول سفیان ابن مبارک و احمد و سنی است و رخصت کرده
بعضی این قول شافعی است اسی قول امام ابو حنیفه رخصت است از امام مالک کلا نیست تعلل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک به ایستای او آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم

سلم کبر بر میگردد و حدیث یزید آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه و سلم باید که بر پیکر کند آن سبزه و حدیث ضعیف است و علم و علم بعض اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم قال لقد دایت النبی صلی الله علیه و سلم بالعج کف تحقیق یدم آن حضرت رابع نفع من ممل و سکون را نام وضعی است میان که و مدینه و بعضی گفته اند موضع است بدین نصیب علی و سلمه الماء بر خشت آن حضرت بر سر خود آرد
و هو صائم و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود و من العطش بر خشت آب زجت تشکی او من الحویا زجت کرمی شک را وایت روزه مالک و ابوداود و عن شدل و نفع حیر و تشدید و ملین اوس
نفع نموده و سکون و اوافضاری بر روز و حصان بن ثابت و او را پدر او صحبت حستان و رسول الله را وایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اتی رجلا بالقیح آدم روی را بقیح که تعبیه مدینه
مطهر است و هو یحجم و آنرا حجامت میگوید و هو اخذ بیدی و آنحضرت کینه بود دست الهامی عشر تخلت من رمضان و قتی که بجهده شب که شته بود از رمضان فقلل بر گفت آن حضرت
اظفر الحاجم و المحجوم روزه که شاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شده روزه و رواه ابوداود و ابن ماجه و الدردی قال الشیخ الامام محی السنه و حقه الله علیه و قاوله
بعض من وخص فی الحجامه و ماویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد و صوم است حجامت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در حجامت میگویند که روزه بحجامت نشکند و میگویند بقول خودی
تعوض الالفاظ و بعضی پیش از آنکه حجامت را بکنند روزه ایشان المحجوم للمصنف اما محجوم بجهت ضعف و سستی که عارض میشود در او از حجامت خون کم و کثرت یعنی نزدیک است که
ضعف کند و بجهت آن خورد روزه مالهک نشود و الحاجم لانه لا یامن من ان یصل شی الی جوفه و اما حجامت کننده زیرا که ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون شکم و بعضی الملامد بکنید شیشای
حجامت در میان طریق خون که میسکند که بر موضع خون نیشامیرند و شایع باشد که از انجم کوبید کسیرم بر آن موضع نهاده و بدان یکشده و یکشده پس طای آن دارد که خون در بدن در آید و از دامن درون شکم
و در و ملازم جمع ملزم کسیرم تا روزه بحجامت که جمع میگوید و در و خون بدینکه جمهور علماء بر آنند که حجامت نشکند روزه و مکروه نیست و صائم را که بحجت طریان مصنف و این مذنب اما تخفیف و شافعی است
و بعضی است بر روی افعال آن حضرت صلی الله علیه و سلم و حجامتی از صفا بر رضوان الله علیه جمیع شیل سعد ابن ابی و قاص و عبد الله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و در فقه آنکه امام احمد و طائفه علماء شافعی
بن المبارک و ذاعی و تفرقی فی نور بلکه حجامت مفسد است صوم حجامه و محجوم را بخانه ظاهر حدیث است و واجب است قضا و تشدید که در عطا و کفارت را نیز واجب گردانیده و بقول احمد قائل شده اند
بعضی از شافعیه شیل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن جبار نقل کرده و بعضی از شافعی که گفت روایت کرده شده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرده و صائم بود و روایت کرده است از ابی اظفر الحاکم و
المحجوم و من هیچ کدام از حدیث ثابت نمیشود پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را باشد از من محبوب تر و اگر بکند حجامت نشکوم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون روزه بود و منع میکرد و اگر بکند
چون بصره میل کرد و رخصت و دفع الباری گفت که بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجاج آن حضرت مثل و ارجح است از حدیث اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از اجتناب او و تکیه
موفق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بدخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسرت و نیت و موافق سلامت صائم است و جلع هم که در حدیثین است
و لیکن ثابت شده است اجتناب از آن من جمیع علیه است و محض ظاهر اصحاب و تابعین و عامه اهل علم عدم فظا بحجامت است و قوی میگویند که حجامت اگر چه مفسد نیست اما مکروه است از جهت طریان ضعف و خوف
بلک و علمای ذهب احمد و مالک و زید بن ریحیم حدیث اظفر الحاکم و المحجوم و تلمذند به خود و حضرت ابن جبار و بنقول و منقول گفته اند که رواه و نفع از صفا بر روایت کرده اند حدیث در طب جمهور و ماویل میسکند از آنکه
ملازم افطار تعرض برای و دست و وقوع در آن چنانچه بولف در کتاب نقل اجماع النبیان کرده است بعضی میگویند این قول یعنی افطار الحاکم و المحجوم و شخص معین را بود که بحجامت از صحاب امری یکو که صوم
بود میگوید و نه از جهت حجامت و آن از غیبت بود و احادیث مطلقه اعتبار مصادره اند بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک شام حجامه و محجوم که نشت این قول فرموده و مقصود بیان فدا از جانب ایشان بود یعنی
خوب نکرد و نه که حجامت کرده اند و لیکن پاک نیست که وقت شام در رسیده است بعضی میگویند که رخصت بعد از نیت است منی منسوخ است و علم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصه و لا مریضه یکف الا کفره و زی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفیر پیغمبر مرض لم یقض عنه صوم الدهر و کله فصاحه زوی روزه
تمام عمر و ان صامه اگر چه روزه دارد و تمام عمر در هیچ نیت از باب تشدید و مبالغه است و در آن است که رخصت روزه فرض در آن مرتبه است که روزه داخل میتوان یافت اگر چه مدت عمر بود و
الا کفره بر روزه و دوا که نیت میکند در آن دوا و احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدردی و البخاری فی توجیه باب و روایت کرده از بخاری در ترجمه ثواب یعنی بطریق ترمذ
نیارده و دست چنانچه احادیث صحیح بخاریست و قال الترمذی سمعت محمدا بنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد بنی بخاری را بقول یکف بخاری ابو المطلب و نفیم میفرم
طایح کسر و او مشدده در آخرین جمله الواری که راوی این حدیث است لا اعرف له غیر هذا الحدیث نیست هم از بخاری حدیث و گفته است بکان نسیرم پدر او را که شنیده باشند از ابی هریره
و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده میشود بشیل می که انی بعضی الخاشی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام لیس له من صیامه الا الطما
بیسار روزه و اگر نیت مبادر حاصلی از روزه خود بکمر تشکی چنانکه روزه دارد و از روزه و غوا غیبت و میگزینای خود را باز ندارد و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و با شایسته بخاری که از نیت مبادر حاصلی از
قیام خود بکمر بیدی چنانکه نماز در زمین خضوب کند و از کباب مناسی نماید و بنابر فرض بحاجت در عایت رکان و آداب آن اعتنا ندارد و فلما یفتحن من صوم و مقصود تشکی یا تشکی سخت و دوا و الداء و محم
ذکر حدیث لقیط و ذکر کرده شده است میث لقیط بفتح لام و کسره فابن جبره و نفع صامه و کسره حده که در وی ترک ببالغه در تشنای است صامه و افی باب سفن الوضوء
اگر چه در صایح اینجاست که است الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث لا یفطرن الصائم خصلت است که روزه می کشاید که روزه و روزه و روزه
الحجامه و التقی و الاحتمام را و تقی آن است که سبت کند و غالب آید و بعد بخند که وی مفسد است چنانکه گذشت و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است که
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است و عبد الرحمن بن زید الواری یضعف فی الحدیث و گفته اند که روایت کرده است از ارقطی و یسعی و روایت کرده است ابوداود و زید بن اسحاق
صلی الله علیه و سلم ابو حاتم گفته که حدیث ابوداود شایسته بصواب و ابوداود گفته که اصح است و عن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کباب تا یصلین است روایت میکند از انس قال گفت مسئل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اما که طالب مستند فارغند بنشیند یا نشیند خدا دیت هله الیله پس حقش نوده شد م یار شب ای یخچین و خواب و عشره اخیر ثم نیتها سوزش کز اندیشه شد ثم خواب و نیتها ایضا ایضا
ما و طین من صیغتها تحقیق یدم خود در خواب که سجد و کعبه یکم در آب یکم در وقت صبح آن شب که در خواب یدم و اما التمسوها فی العشر الاواخر پس طلب کنیدن شب در و شب آنروز التمسوها فی کل
و تر و طلب کنیدن در هر طاق این شب که بیرون نینست قال گفت اوی هطورت السله ثلاث الیله پس بار بار آن شب و کان المسجد علی عرش و بود نصف سحر بر عرش بنی بر شاخای زلفا
و عرش بفتح صین هم و کسر را و شین هم چرخانده از شلخ و برگ در خان ساخته شود چنانکه برای ناکبای سازند و عویش هر چیزی که در سایه آن نشیند و صفت سجدند آن حضرت علیه السلام شلخ و برگ درخت
خز بود فوالت المسجد پس یکساعت سجد و کف یکساعت صفت خاثر نذران و فبصرت عینای رسول الله پس یدم و چشمم بنمیزد صلی الله علیه و جلم و علی جبهه انزل الله و النین
و حال آنکه بر پیشانی آن حضرت اثر آب یک بود من صیغتها لحدی و عشرین در صبح تاریخ بصیت و یکم این روایت مثبت است که شب قدر است یکم باشد متفق علیه فی المع و اللفظ المسلم
متفق علیه است در معنی که معنی آن نجاری و سلم برود و دایت کرده اند و لفظه مسلم است الی قوله تا قول و ای این است فقیل لی انها فی العشر الاواخر و الباکی للنجاری و لفظه باقی حدیث و غیره
و این روایت ابی سعید خدی بود و فی و لایه عبد الله بن ابی لیس نعم عمره و فتح نوع سکون تخمینا که صحابی انصاری میزد که است قال گفته است لیلته ثلث و عشرین صبح شبیت و دوم و و
مسلم و عن ذکرجی که میگوید در این جیشین بعضی سجد و فتح سجد و سکون تخمینا که صحابی باقی است که جا بلیت در ایافته و ثلث سال در جا بلیت گذرانیده و ثلث در هلام و عمری حدیث سال بود و
گویند که حدیثی بعضی گفته اند صبح و نماز را بر علما می تدرست بود و از اصحاب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد
این فقره اثر آنکه هر کس که بپرسد ملائکان قال مسالت ابی بن کعب فقلت ان اخا عبد الله بن مسعود یقول کتبت سیدم ابی بن کعب را پس کتم که بگوید که در این حدیث سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد
الیله القدر که یکساعت سجد و نماز را بر علما می تدرست بود و از اصحاب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد
گفتن آنست که اعماد کینه در دم که چون شب قدر در ایان به بحول ثواب عظیم بر آن افتاد و گفته و باقی سال آرام و تسلیش بگذرانند و بعد و بعد در عمل نمایند اما لایه قد علم انها فی رمضان که هشتاد و یک
ابن مسعود تحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است و انها فی العشر الاواخر و تحقیق دانسته است که شب قدر در ده خیر است و انها فی لیلته سبع و عشرین و تحقیق دانسته است که آن شب بیهوش
بختم است ثم حلف لا یستثنی شیئ من سجد و نماز را بر علما می تدرست بود و از اصحاب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد و ابی هر کعب عبد بن سجد
پس کتم معنی ابی بن کعب با می شیء فقلت ذلک یخبر و کلمه یل میگویند از آنجا که بالذکر و کتبت ابی بن کعب است قال بالعلامه التي اخبرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم کتبت بها کتب
خبر داده است از آن حضرت و الایة شک است که بالعلامه کتبت بالایة و بعد و یک حقی است انها قاطع یومئذ لا شلخ لها علامه است که آفتاب در سحر آن شب می برآید و در حالتی که نیت رتوی را و
و واه مسلم و در روایت محمد که میگوید که آفتاب مانند شلخت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب از ایشان گفت و خبر و اگر این نشان در غیر این شب یافت شود غیر ممکن است و و دانند عمری از حدیث خود صاحب
رسول الله صلی الله علیه و سلم را و پس بدیشان در آن شب قدر پس به اتفاق کردند که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
عمر از کجا و هستی آن را گفت چنانکه در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
و اگر در و جاد و هم و چیزهای دیگر که گفتند پس گفت عمر تحقیق در باقی تو چیزی را که ما ندیدیم یعنی بعضی از حدیثی که در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
بخت حرف است این و مثال آن امارات ثلث است نه دلائل قطعی و محسوس یعنی حاصل نیست در آن اگر آن حضرت را بودند آن کرده نشد تبیین صحابه و اگر کسی آن صحابه باشد که اعلام کرده شد در وی غرض
بود از ظاهر آن بخت حکمی که در افضای آن است اسد اعلم و دایت کرده شد است از ابی بن کعب که در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
پس خبر میگویند که در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
بر غلظت طریق است و مواضع نیست در آن همچنین بر گفته است بخله طریق اجتهاد گفته و لجهت بخله یصیب اسد اعلم و عن عائشه و عن عائشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
یتجمل فی العشر الاواخر ما یجمل فی غیره و گفت عائشه بود آن حضرت که کوشش میفرمود و شفت میباید و عمل و عشره و آخر رمضان از آنچه میفرمود و عشره و آخر واه مسلم و عنها قالت کان رسول
صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشره شدد معیزه و بقاء حضرت چنین می در آید و در رمضان محکم است از آنکه در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
ایضا لیلته و نه میل است شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را در شب ایلیل که میگویند و معنی دارد و با معنی زنده که در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
زنده که در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
و باقی شب قدر و در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
و اگر در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
مغفور پس منکران و در احمل و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی بکره قال قولی کتبت آن حضرت که این عار الله ملک الحق و عاف عنی خدا و باریست که تو عفو کننده و دوست دارد
که میبخت طلب کنیدن از بعضی لیل القدر فی فتح یقین و فی صبح یقین و فی خمس یقین و در شب که باقی میماند که چهار شب است در وقت شبی که باقی میماند که سه شب است و پنج شبی که باقی میماند و
آن شب است چنانکه در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت
و بینه و حتی هر یک دو و بعضی گفته اند که فی فتح یقین محمول است بر میت دوم و فی صبح بر میت چهارم و فی خمس محمول است بر میت و ششم و ثلث بر میت و ششم و آخر لیل بر میت و هم و بعضی گفته اند که در حدیثی است که در ده خیر است پس گفت ابی بن کعب اس من میگویم یا کما میسر که آن شب بختم است که میگذرد و شب بختم که باقی میماند و در وقت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نزدای میگوید و نندازد که از بخار بر روی فلما قضی الصلوة دخلنا جميعا على رسول الله پس وقتی که تمام کردیم نماز را دیدیم همه بر بغیر خدا صلی الله علیه وسلم و بعضی نسخ فلما قضینا بلفظ
یعنی وقتی که تمام کردیم نماز را و نماز را فقلت ان هذا قرا قرأة انکرتما علیه پس فهم من کاین بر خواند قراتی را که انکار کردیم از بر روی و دخل آخر فقر أسوی قواة صاحبه و در آمد روی کبر
پس خواند جز قرات یا خود فامرها البنی پس فرمود آن و مرد بر بغیر صلی الله علیه وسلم که با بخوانید قهوه پس خواند آن و مرد و محسن شانهها پیش تنین کرد آن حضرت حال آن بود و مرد و مقرر
داشت قرات بر و در افضقا فی قلبی من التکذیب پس قرا در دل من از تکیذ به انکار از خجسته تنین قرات آن حضرت بر و قرات را بکمان آنکه کلام خدا یکی با یک دیگر بجای هر یک
خواند چون روا باشد و لا اذکنت فی الجاهلیة و بنوین تکیذ به انکار و وقتی که بودم در جاهلیت و این با لغت است از جنت آنکه در جاهلیت جاهل بود و وقوع تکیذ در آن حالت چندان مستحب
و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین معرفت عظیم نمود فلما دای رسول الله پس بخامیکه و بغیر خدا صلی الله علیه وسلم ما قلنا غشی چیز بود و در کفرت ما از و سوسن شیطان که بر سر
تکذیب انکار ما در صورت صدق زحمت دست بهما که خود را پسینه من بخیر تصرف کردن ملائک و سوسن انکار ففقت عوا پس روان شد از من خجسته فیضان کثرت آب چنانکه روان
کرد و دوفضت بکبر و مکن ضا و کما انما انظر الى الله فوقا و چنان شد که کویا که می نیم سوسن در از خوف فرق ففقتوا و رسیدن فقال لی پس گفت آن حضرت ایابی و ارسلا الی ان اقوال القوال
علی خوف فرستاده شد یا هر ستاد الله تعالی و می سوسن من که بخوانم یا که بخوان قرات از بر یک حرف اریل بلفظ مجهول و معلوم هر دو و لیت است و اقر اللفظ استکمل و از چون بدیم که قرات بیک حرف تک
خواهد شد برست خودت البیه ان هون علی امتی پس مرا جعت کردم بد که حق سجده گران کرد آن قرات را برست من و توسل کن بر ایشان خود پس و کردیدار و کرد حق تعالی جواب داد و
فرستاد الی الثانیة سوسن بر او دم که اقوال علی حرفین بخوان قرآن را به و حرف خود و الله علیه پس مرا جعت کردم سوسن حق تعالی و دیگر بار آن هون علی امتی گران کرد آن برست من و
توسل کن فرد الی الثالثة پس و کرد و رجوع نمود حق سجد تعالی سوسن بر کوبه و می فرستاد سوسن بر کوبه و با قرا اعلی سجده احرف بخوان قرات از بر هفت حرف ساجا معلوم شد که در و جوف
قرات است یا لغات چون سوال جواب و مرا جعت که ظاهر توقف و حاضر طلب مسئول است میان حق جل و علا و سول می که محبوب و مقبول حضرت است و است بسیار واقع شد برکت کرد و در نمود و می ساجا
بریا و ت برکت و تکیهات متعلی با کثرت مرمت مرحوم را و بعد از انجا حرام و اسعاف سول می ساجا علیه و سلم در حق ایشان در دنیا و آخرت تسهیل و تسیر را در دنیا و آخرت پس امر کرد که سول کند
بعد هر دو و مرا جعت که واقع شد پس فرمود و لک بكل و دة و دة نکما مسئله تسألینها و مر تر است ای محمد و می محبوب من ای مقبول درگاه من هر روی و مرا جعت که کردم از اناب و قوال عطا سول
بکنی آن را یعنی سر بخیزد و سوال کن که بدیم تو از پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر سجد سوال را بفرستاد و آورد و اشارت بلکه اصل صین مخفرت است اگر مغفرت باشد سجد ساجا من کینیت سجد
قوال می ساجا و ان لم تغفروا و ترعنا لکن من الغافرین بدن اشارت میکند لیکن مغفرت قسم ساخت و برای امت خود و از زمین کبار و صغیر سوسن تمامه طلاق از اولین تا آخرین چنان
فرمود و قلت پس فقم اللهم اغفر لامتی و اخرت الثالثة لیوم یرجع الی الخلق و انا کر دم و کما به شتم مغفرت الله را برای روزی که رجعت کنند و خوششان آید و حق
از مذسوس می شفاعت طلبند از من خلق کلامه به خلق حتی ابراهیم و انکوا بر ابراهیم خلیل رضا من خد چنانکه قول و است علیه السلام و الذی اطیع ان یغفر لی خطیئتی یوم الیوم و حق است بر این حضرت
و شفاعت ایشان و تخصیص بر ابراهیم بزرگتر رجعت بودن و می افضل انبیا و رسل بعد حضرت و می علیه و سلم چنانکه تصریح کرده ایم این علماء و واقع شد تصریح از محمود و غیر وی علیه السلام بعضی گفته اند که بعد
ابراهیم و افضل انبیا است صلوات الله و علیهم اجمعین رواه مسلم و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کنت ابن عباس که آن حضرت گفت اقوالی خبر رسل علی
حرف خوانید از رسل یعنی قرآن و می الهی بخت بیک حرف یعنی بیک کلمت حجاز است عرب را هفت لغت بود و معروف بفضاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم کثرت قرا و جسته پس بر
کردم جبریل را که عرض کند بد که حق تو سعرا ظلم از ان استغریه پس همیشه بودم که طلب یاد و میکردم یعنی که طلب یاد کردم و یزیدنی و زیاد و میکردم جبریل را این حتی استی الی سبعة احرف
تا آنکه باز رسید تا هفت حرف این تنزوات زیاد و در مدین وقت و دیگر مجلس واقع شد با و رفت کردن جبریل و عرض حال بد که صمدیت در اوقات متعدد بود و قال ابن شهاب کتبت ابن شهاب
که بر بری مشهور است از اعلام علمای اربعین بود و بلغن ان تلك السبعة الاحرف انما هي في الامور تكون واحد اريد ان كان هفت حرف نیستند اما در این مکرر می یعنی متعدد و حق اند لا یختلف
فی حلال و لاحرام مختلف نیستند در حلال نه در حرام یعنی هر یک از حق و اعداست اگر حرفها مختلف باشد چه قرات سبع متا قمر نبی باشد و همچنین اعاب سجد که در و جوف اند تحقیق علیه الفصل
الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال فی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبریل فقال کتبت ابی بن کعب ملاقی شد آن حضرت جبریل پس گفت یا جبریل انی بعثت
الی امته امیین بکتابیک من فرستاده شده سوسن شکی ناخواند که نند و خواندن نوشتن یا مخرجه اند منهم العجوز و الکبیر بعضی ایشان پیری کلان سال است عجوز زن مسن را گویند و قاموس گفته عجز
مرو پیر و زن پیر و عجزه تنبیه و اگر آمده لغت و می غیر فصیح است و الشیخ الکبیر و بعضی ایشان پیری کلان سال است و الغلام و الجارية و بعضی ایشان کوکانند و دختر اند غلام و جاریه
در اصل معنی کوک و دختر است بر غلامان و دامن که اطلاق میکند بجهت خدات ایشان چنانکه فاء و فاء میگویند زیرا که ایشان را عالم پیران نمیکند و توقیر و تعظیم نمی نمایند و الرجل الذی لم
یقرا کتابا قط و بعضی ایشان مروست که نخوانده است کتاب را هرگز اگر آموخته باشد و علم آن و شتر باشد قال کتبت جبریل یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف بترتیب آن
خود فرستاده شده است بجهت لغت و نبوت قرات رواه الترمذی و فی رواية لا محمد و لا جبریل و او در و ابی و احمد و ابی داود و این زیادت آمد که قال کتبت جبریل لیس منها الاثنت
کاف نیست معنی از آن حرف که آنکس و می شانی است بر علی را که در سجد است اگر حرف و جمل کافیت و اعجاز و جهت بر صدق حق و حقانیت دین الزام میخواند معاندان و فی رواية للشیخ و در روای
برنسائی را چنین آمده قال کتبت آن حضرت ان جبرائیل و میکائیل ایاتی آنده اند افتقد جبرائیل عن معنی پس شست جبرائیل باب استای من و میکائیل عن یسادی نوشت
میکائیل از پیای من فقال جبرائیل اقرا القرآن علی حرف پس کتبت جبریل من بخوان قرآن را در حال که بود قرات جبریل بیک حرف قال میکائیل کتبت میکائیل بر آن حضرت استزده طلب یاد و

بکن چیریل را یعنی کجای که حرف دیگر خوانده می باشد و سبعة حروف تا رسیدن آن با حیریل نیست حرف او کل حروف شاف و کاف و هر حرف شافی و کافی است چون توسیع شد و کجی رفت: امر است
و تیسرید زینت قرآنی است که مذکور شد نمی تواند خوانده می باشد و اگر آنکه بشود و بر یک حرف می مانند فاهم و حق و عجمان و بن حصین و محالی مشهور است که ملائکه را می دید و در وی سلام می کرد و سی سال صاحب
خراش بود اند مر علی قاص قیرا ثم یسأل روایت میکند که وی که شست بر قصه خوانی که قرآن می خواند و پستل زرد و م سوال می کرد و قصه می خواند و اخبار است قاص که اخبار و قصص می آورد و قصص می خواند و اخبار می
اطلاق می کند فاهم سترجح پس استرجاع کرد و عجمان گفت نامه و اما لید را چون چنانکه در مصیبت می گویند که این قرآن خواندن سوال کردن بران مصیبت است که بدان قاص سیده و بدان مبتلا کشیده است اما
عجمان بشا در این حالت شنیعه مصیبت است بدان که بوی رسیده ثم قال سمعت رسول الله یقول یخیر الله فی خلقه من قرأ القرآن فلیس سال الله
یکبار بخواند قرآن پس باید که سوال کند خدا را بقرآن و بخواند حاجت و نیو و خود را زوی تعالی چنانکه اگر آیت رحمت برسد یا بکبرجبت آید طلب از وی تعالی آرزو اگر آیت غلبه در ذکر بار رسد یا
جوید بخواند از آن است که: عاکنه بعد از فراغ قرأت بدعت ثوره فانه سیجی قوام یقرون القرآن و یسألون به الناس پس بدینکشان این است نمود باشد که بیان کرد و هجای که
بخواند قرآن سوال کند آن را: دم و کانی کند از ایشان رواه احمد و الترمذی الفصل الثالث عن بريدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وایت است از
بریده الهی فهم موده که از شاه بر صابره و او اسماعی حمید است در حضرت نبوت و علمای را شنید که گفت گفت من قرأ القرآن تیاکل به الناس یکبار بخواند قرآن و اهل که طلب ال
می کند بقرآن از مردم یعنی قرآن را سیله حطام و دنیا می گرداند جایز و م القيمة و وجهه عظم السعید علیه السلام یا یکنس روز قیامت حال آنکه در وی می توانست که نیست بروی گوشت یعنی زار و زار و
خوار و بی خوت باشد رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یعرف فصل السورة بود آن حضرت نمی شناخت جگه در وی فرق
نمودن میان دو سوره حتی یقول علیه تا آنکه فرو می برد و می بسم الله الرحمن الرحیم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه بسم استی است از قرآن اول بر این فصل یکن و سوره چنانکه مذکور است
رواه ابو داود و عن طلحة قال کتابنا یحصر روایت است از طلحة که از کبار تابعین اصحاب عبد بن مسعود است گفت بودیم با جمعی کبریا و کون بیوم که از باد شام است فتقرأ عبد الله بن
مسعود سورة یوسف پس خواند عبد بن مسعود سورة یوسف فقال و الله لقد قرأناها
علی عهد رسول الله پس گفت این سوره بخواند که تحقیق خواند هم آن روز از من پیغمبر بود حضرت می صلی الله علیه وسلم فقال احسنت پس گفت آن حضرت نیک غازی فبینا هو
یکبار پس شنیدیم آنکه آمد و سخن می کرد پس سوره را از فضل منه و میج المحمور یافته شد یا یافت این سوره از آن بودی و بعد بلفظ مجروح معلوم سرور و ایت است فقال پس گفت این سوره
المحور و تکتب بالکتاب آیا می نویسی شرب را و تکتب بکتابی که کتاب خدا فصرف به الحبل پس در این سوره و در حدیث که از آنجا این سوره خواند قرأت مشهور بود و یقینا آن کتاب سوره تکتب است و انکار و
گفته است قطعا و اگر بخینین بود و قرأت سازد و اطلاق تکتب کتاب بطریق تعلیقا و تشدید باشد و ظاهر همین است لهذا حکم کرد و باز در وی و انکار کرد و بعد شرب خبر متفق علیه و عن زید بن ثابت
انما جلفهای صحابه و کاتب می است و علم بود و بعضی از آن قال و سل الی ابوبکر مقل اهل المامته گفت بدین ثابت که فرستاد کسی را بسوی ابوبکر صدیق و طلبید مرا پیش خود و در وقت قتل ایل می
و این مقل می خنجر بود که گشته شد در وی می سید که کتاب لغت اند علیه در خلافت مدتی چنانکه در کتاب الزکوة که شست و در وی بسیاری از قرآن گشته شد پس ختم کرد و این کار فاداعصر الحظ
هذه پس از آنکه سوزانی کرد و رضی الله عنه قال ابوبکر ان عجمانی قال فقال گفت ابوبکر که از آنکه آمد و نزد من گفت ان القتل قد استقر یوم الیامته قرا القرآن بدینکشان تحقیق سخت
و بسیار شد و کرد شد روزی می خواند کان قرآن و حافظان می عجب کار سخت را حاکم کنید و گفته اند عدد کسی که گشته شد در وی قرآن قصد بود وانی اخشای استقر القتل بالقول الملو
و بدینکشان می سیم که اگر سخت شود قتل قبل از عاها می جنگ فید هب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن که هر کس چیزی از آن یاد دارد وانی اداری ان تا مخرج القرآن و بدینکشان
من مصیبت می سیم که تو امر کنی جمع کردن قرآن در صنف قلت لعمر کیف فعل شیالم فیخله رسول الله ابوبکر می گوید که یکنم جمع می کنی تو در وایتی کیف فعل چو می کنی باخیر از آنکه در
انرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال عمر هذا والله خیر من گفت عجمان جمع کردن قرآن نه اسو که تیر است و بدعت شر است و بعضی بدعتها است که واجب است کردن آن مثل تعلیم
صرف و نحو و بعضی سخت چنانکه بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب الله که شست فام یزید عجمی را اجتناب پس همیشه بود و عمر که مرا جعت می کرد و می گفت که می باید کرد و حتی شرح الله صلی
لذ لک تا آنکه کتا و خدی تعالی سینه را برای آن می جمع کردن و پسند قدام را می عمر و ایت فی ذلک الذی وای عمر و دیدم خرم و صلیت در آن با پیغمبر و صلیت و بعد وای زدم من در
با پیغمبر را و عمر قال وید قال ابوبکر لک و جل شاب عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر که تو مرد جوانی را نه تمام متهم نمیدارم ترا بر سر و خات و خات و گفت تکتب الوهی
لو رسول الله و تحقیق بودی تو که می بینی می برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلتتبع القرآن و لجمعه پس طلب کن قرآن را از هر جا که بای جمع کن و او تابع طلب پیغمبر بود و رفتن بدی و کجی
زید بن ثابت فوالله لو کاهونی فقل جل من الجبال پس بخواند اگر می فرمودند و تکلیف می کردند و در جای می بای بردن کوی را از کوهها ما کان اقل علی ما امر فی به من جمیع القرآن
نیسو و این تکلیف کران تر بر ما از آنجا که در ابوبکر از جمیع کردن قرآن تکلیف نه با ندره طاقت کار فرمودن کسی را و عمر که در پیغمبر می گفت زید بن ثابت قلت لابی بکر
یکنم من ابی بکر کیف تفعلون شیالم فیخله رسول الله چو می کنی شما چیز را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر گفت ابوبکر این می جمع کردن قرآن را از پیغمبر
فلم یزل ابوبکر یاجتنب حتی شرح الله صلی الله علیه وسلم الذی شرح له صلی الله علیه وسلم بود ابوبکر که مرا جعت می کردند و ابوبکر را می بینید که خدی تعالی سینه را پیغمبر را گشته
خدی تعالی برای آن می بای و بکر و عمر ففتحت القرآن اجمعه من العصب پس طلید من قرآن را در حال که فراموشی درم و را از عصب بجم عین سین مقلین جمع عصب شایخ فرما که یک بار و دره باشد باشد
که یکبار زوی جگر دره باشد و بعضی یکبار فراموشی کرده اند و الخفاف و متبع که در قرآن را از الخفاف بحسب الام و تخفیف غای جمیع تخفیف تنگ و در دایتی و طریق و از قضا و بار از پوت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

حجۃ البکرہ

مجلس

3.976

...

34

...

...

٢٢

1

[illegible]

[illegible]

ذلک قالوا الله ما اجلسنا الا ذلک قال کنت انحضرت صلی الله علیه وسلم اما انی لم استلمکم فتمت لکم لکنه انانی جبرئیل ولیکن آدم جبرئیل فلیخبر فی ان الله عز وجل
یباهی بکم الملائکة یجسده وادمر که خدی تعالی سبابت و مفاخرت میکند و می نازد شما فرشتگان را و او مسلم و عن عبد الله بن سمران و جلال قال روایت است از عبد الله بن
بن مسعود عن قریب ذکر وی در فضل ثانی که گذشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرا ع الا سلام قل کثرت علی تحقیق ثمر نعمتای سلام و احکام آن تحقیق بسیار شده بر من و تحقیق
شعشع انشئت به پس خبر ده مار پیچیزی که چکل در زخم دور آفریم بوی جانی خبر ده مرا بچلی که مستحب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و در خود سازم از اعدای فرافض و مستغنی شوم بوی
از سائر نوافل و او را و اینچنین تفسیر کرده اند اینکلام را قال لا یزال لسانک و طبا من ذکر الله گفت انحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تراز ذکر خدا معنی این عبارت در فضل ثانی گذشت
رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث حسن قریب و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ای العباد افضل و ارفع
در حدیث عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدستیکه آن حضرت پرسیده شد و کدامین بنده از بنده کان فاضله و بلند پایتر است نزد خدا و زیارت قال الذاکرون
الله کثیرا و الذاکرات گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کنند خدا را بسیار قبل گفته شد یا رسول الله و من الغارنی فی سبیل الله ذکر کنند کان فاضله و بلند پایتر است نزد خدا
نیز فاضله و بلند پایتر است نزد خدا قال گفت آن حضرت لوضرب بصفیفة فی الکفار و المشرکین غازی اگر بزنده شمشیر خود در کاران و مشرکان حتی میکش و میخیزد و ما تا آنکه شکسته گردد و در
گیر و بجو شمشیر با غازی فان الذاکر الله افضل منه در حدیث بدستیکه ذکر کنند که خدا را فاضله است زدی از وی در جویی و اگر او کار را با کفار باین سرحد رسد باز ذکر فاضله است چه جای
مجد و جاد و کار دوازده و او احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم علی قلب
این آدم شیطان نشینده و چسبیده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خلص پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس می رود و جدا می گردد شیطان و از اغفل و سوس و چون غافل می گردد می گردد و ذکر
خدا و سوس می رسد و جزم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جران از آنچه بر زمین میخیزد از جانوران و خزوس پس ماندن و سپس چیزی پنهان شدن و سوس اندیشه بد دل با کندن و در
النجادی تعلیق روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بعضی حذف کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم حدیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالک قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالک گفت که رسیدم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کا لغافل خلعت
الغافرین ذکر کنند خدا را میان غافلان مانند قال گفته است از پس گردن بندگان یعنی جماعت که نجات از جک که بعد از ایشان شخصی قال میکند و قال با کافران همیشه فضل دارد و خصوصاً بعد از آن جماعت
جماعت و ذاکر الله فی الغافلین کخصن اخضر فی شجر یا بس هم شواخ بنه است در درخت خشک و فی رواية و در واتی گفته مثل الشجرة الخضر فی وسط الشجر مانند درخت
سبز است در میان درختان و ذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک و ذاکر الله فی الغافلین و ذکر کنند خدا را در میان غافلان بریده الله
مقعد من الجنة و هو حی ینماید و را خدا می تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا قیومی می بخشد چنانکه گویا می بیند و ذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعد کل
فیصح و اجمع آنزیده میشود و او را کائنات شمار هر که را و ناگوار و الفصحیح نبوا آدم و مراد فیصح آسمانند و الا اجمع الیهائم و مراد باجم چار پانیند و او را در زمین و عن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل الصلوة الا انی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رضی عن کبر بند و هیچ عملی بر سر کار می دهند و ترور او را عذاب خدا را ذکر خدا که از هر
علمای بجات دهند و تر است بنده ملائع عذاب و او مالک و الترمذی و ابن ماجة و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدستیکه خدی تعالی میگوید من باینده خودم بر جنت و اعانت و توفیق و قتی که ذکر میکند مرا و تحوکت بی شفتاه و می جنبه بگردن هر دو لب و می مراد اجتماع و کفر لب
و لسان است و آن افضل است تا آنکه تفسیر کنی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر مختصر است در ذکر لسان و او را البخاری و عن عبد الله بن عمرو عن عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه کان یقول ان خضرت بود که میگفت کل شی صقاله و صقاله القلوب ذکر الله مراد خبر از آنچه نیک میگرد و دودن است و زود دودن و لما ذکر است صفات زود دودن شمشیر
آینه و جران و صقل زنده اندیشه شمشیر سیاقه جمع آن و مقصود بکسریم آلت زود دودن کذا فی الصلح و ما من شی انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال بجات و بندگی
از اعمال از عذاب خدا را ذکر خدا قالوا لا المجهاذ فی مبدل الله گفته صحابه و دیگران را کردند در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آن حضرت و لا ان یضرب
بسیفه حتی ینقطع و نا که بزنده شمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاعمل تا آنست چنانکه در حدیث ابی سعید که گذشت و در حصن حصین و لا ان یضرب بسیفه حتی
تقطع نفوقانیه و بعضی نسخ نبون و از اینجا معلوم میشود که این جاد خاص مستثنی است و این مخالف حدیث دیگر است پس چاره نیست از جمیع یک حدیث بدستیکه یا قول بوم را می اند و او یکی
که فی شرح مولانا محمد زینی با گویند که مراد بجاد و مفضل جاد است که حالی است از ذکر خدا و اگر در جاد و نیز اگر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود و اسد اعلم و او را البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسماء الله تعالی باینکه اسماء تعالی توفیقی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی باشد و همان اطلاق با دیگره و از پیش
بحکم عقل نامی نباید داد و اگر هر دو اسم یک نوعی باشد مثلاً اسم تعالی که گویند عاقل و جاد و گویند یعنی و شافی و گویند به طیب و ختم امام محمد غزالی آن است که اطلاق با اسم عقل بطریق متعارف
جائز است اما بطریق تشبیه را نمود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفت حق و مخلوق با خلق و می تعلی هر یک و بعضی این سخن را آنست که بنده بعضی
صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سجا شود مثل آن را گویند که جمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی پس کلمه شی است بلکه مراد آنست که بعضی از صفات
حق مناسب حال بنده بران می افتد چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلاً مشارک نیست جز اطلاق لفظ مثلاً رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی در حقیقت دیگر دارند و گویا

درین باب میباید متوجه شد که مثل آنست که تعالی اندر عن ذلک و تعلق در غیر اسم است از اسمای صفات و آنچه تعلق در جمیع اسم است که اتفاقاً معانی آن کرده و بعد جهت توجیه آن باشد و حق عبودیت بدان او است
و بعد در آن تعلق و تحقق بدان شود چنانکه در متن شرح بیان یابد و اما در اسم تعالی تعلق است تعلق الفصل الاول در بیان هویت و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لن الله تعالی تسعة وتسعين اسما مائة شکیله مدی تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که تحقیق ثابت شد از مذمب اهل سنت و جماعت که مدی تعالی را هفتصفت است پس این اسمای مکتوبه
از کجا است و نیز اسمای تعالی بیشتر از نود و نه است پس در تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگر چه صفات هفت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسماء از آنجا است و فی الحقیقه را جمیع صفات
و از ثانی آنکه تخصیص این عدد و حصر در این اعتبار این هفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص با این اسم است چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد که یک هزار سوار را
که بر جاک فرمایم یا کجا برسد و فتح کند اگر چه سواران بسیار اند اما این هفت مخصوص با این هزار است که از اقالیم بعضی را متصرفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مذموم ظلمانی است پس
آن خصلت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از اسماء التی با اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب از آنست که در وقت و طلعت یکی از آن خصلتها فایض گردد تا با نوار این اساطعات آن خصلتها زایل گردد و
الانوار برسد و الله اعلم ما قلناه الا و احلة و در بعضی نسخ و نسخه های نامحدود که این ناکیده است نود و نه را تا زیاده و کم خیال کنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعة و تسعين را سبعة و سبعين یا سبعة
تسعين یا تسعة و سبعين خوانند من احصاها دخل الجنة کیسه احصا کردن اسماء را در آیه هشت با مقربان و سابقان و در ابا احصا حفظ است و بعضی گفته اند که علم بجائی آن و ایمان بدان
و تعظیم اسمای آن و بعضی گفته اند که عمل بقتضای هر کسی بجنب طاقت که معنی تعلق و تعلق و فی روایتی این عبارت را زیاده کرده و هو و توجب الوجودی تعالی و شرف
دوست میدارد و در کبر و دو قبح این معنی حد و طاق است چنانچه یکی و سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی یعنی خداست در ذات غیر قابل تجرئی و انقسام و در صفات یعنی مشابه و لا
در افعال یعنی لایعین له و لا شریک و عدد و فرد مشابهت بوی تعالی در بعضی این معانی و محبت و ترغیبی ثواب و ادن بر آن و لندار عات کرده است عدد و تر در مواضع کشیده و
شرح متفق علیه الفصل الثانی عن ابي هوريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تسعة وتسعين اسما مائة شکیله مدی تعالی را نود و نه نام است من احصاها
دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر دای عبارت آن بود که اسماء را بطریق تعدد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کرد و نذر نعت و وصف کردن در حق خدا
بود نسبت و اخبار کردن از وی بصفتها کمال و تعلیم کردن طریقی احصا و ذکر کرد که اسماء را تا فا ده که در تقطع شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات و ویرا و اشعابا که اسماء ذات است و دنیا
صفات و نیز ثابت مراد و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و در کلام مواشراست بذات مجزیه و هویت مطلقه و الله شار تست بدیهه جامع صفات و افعال الرحمن الرحیم تفصیل صفات و افعال
ذات بآن مفصلا پس برای اتصال سیرت و انتد برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم بر بی محاشقه قلب و مر این قمر را شرح کلام و کلمات عجیب اشارات غریب است که نطق بیان از آن نکشند
الکون شوق کسیم توفیق الله و کرم الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت منفرد و حقیقی است و هر موجودی که جزا است استفاده وجود از وی کرده و در ذات خود معدوم است و وجود وی
از آن جهت است که نسبت بوی دارد و در وی بآن جانب دارد و این معنی است آید که کل شیء مالک الاوجه و درست بود که لا موجودی فی الحقیقه و بالذات الا الله و الله علم است مر ذات واجب الوجود
که موجود و حق است و الیبعنی وجود و مطلق است حق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات تا خود است باقی اسما و حالات می کنند که برای احاد صفات و این اسم بر غیروی تعالی اطلاق میکنند
بتحقیق نه بحد و اسما و دیگر اطلاق میکنند اگر چه مجاز بود پس وی اعظم اسم باشد و اسمای دیگر را اسماء میگویند نه حکس و معانی اسماء متصور است که متصف شود بنده بان و تعلق کرد و بوجهی مذکور
شد و این اسم برای تعلق است نه خلق و نصیب بنده از این اسم تا است که تمام دل خود مستغرق یابد وی کرده و التفات با مساوی وی میکند و امید بغیروی ندارد و در غیروی ترسد و در وی
شهو و غیر از این بنده میت رفت از میان همین خدا نماند خدا الفقر اتم بر او نیست الرحمن الرحیم این مرد و اسم مستحق ارجمت اند برای مبالغه و مجسم المبع است که شامل رحمت و دنیا و آخرت و
مخصوص است بذات مقدس وی تعالی و رحمت فاضله خیر است بر تمام جان و ارواث آن برای ایشان رحمت حق عالم است متناول نعم و دنیا و آخرت و شامل مفردات و حاجات و مزایا و خواص محض خود و این
بی شائبه و محض و نصیب بنده از این دو اسم آن است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق است باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و در ملکیت خود توجیه بجا
رحمت و باشد و در غیروی مدد بخورد و بغیر وی نیارد و این را تعلق باین دو اسم است و تعلق آنست که رحمت کند بنده کان خدا را و همه نظیر این رحمت کند و درازا انکسوحی کند و تا تواند حاجت
محتاجان برآرد بطریق حمایت و ارواث خیر بفرغ و عوض اگر چه حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بوی غرض و عوض نباشد المملک پادشاهی که ملک و عالم در حیطه قدرت و تصرف او است
و پادشاه حقیقی او است و بر همه اشیاء غالب است و در همه چیز تصرف بیاورد و اعدام و احوال و امات و منع و عطا و ارادت و تسبیح است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود و در ذات
و صفات و وجود و بقا و افعال و تأیید هر چیز که مساوی است ملک و متقا و است و وی مستغنی است از هر چیز فقر و دست تقدیر و تدبیر خود و بیکس نیست رد کند و حکم او و سر کشند و از اراد
وی پس است پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخضر المبع است از مالک و هر ملک مالک است و هر ملک ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق او است بنده در کار و ملک
کوی او باشد و طلب غرت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون آنست که هر چه مساوی حق است محتاج است بوی و متقا و دست حکم ادا و قضای او و اوجب است که تعلق کند بجهان
قدرت و تصرف وی بی نیاز گردد و از مردم با کینه و ظالم و کینه و از ایشان بیم و امید ندارد از ایشان و تعلق باین اسم آنست که تصرف کند در ملک نفس و طلب و طالب خود و مالک گردد و در آن
و قوی خود را و سر کشد و از ایشان بر طاعت حق و حکم شرح تا پادشاه عالم وجود خود و باشد در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی شایخ و صییت خواستند فرمود پادشاه و دنیا و آخرت با حق
قطع کن حاجت و شوق خود را از دنیا و دیگر پادشاهی و ملک را بی نیاز از وی و بی نیازیت الهی و من بغایت پاک و منزه از ناسات نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر صفتی
که در آید بآن خاص و یا تصور کند خیال و برسد بآن و هم با عا ط کند بدن عقل چنانکه گفتند کل ما یحس ملک او خطری خفاک فاستد واره بیت هر چه اندیشی پند برای فاست و آنچه در اندیشه نایم

آن خدست و نصیب بنده از این اسم آن است که بدانند که ممکن نیست وصول بنیاب قدس وی که بعد از عروج از عالم حس و فرج از غلظت اجسامیت و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تزیینات
حق است گفت نام مغزالی قدس عبد تطهیر است علم خود را از تعلیق تمیزات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از غلظت قابضیت که راجع از بشوئ و غضب تبائی نماید و از خلقی که در بنای
مکر بنای می و می شود وی مکر تقرب و محبت تعالی السلام اصل معنی ملائمت و مراود اینها بجای سالم است کسی که سلامت ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که در نفس و
باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی به بخیر باشد بالذات و شرفیت و کبریا و طیبی فوق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس و اللات میکند بر پاک بودن از نفسی که مقتضای ذات بود و سلام بر شرف
از نفسی که عارض کرد و بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدوس درازل است و سلامت درلازال و این قریب باول است و سلام یعنی سلامت بخش بودن از آفت کفر و غلبه آخرت و معنی سلام کننده
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولاس رب جیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عیدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و ادا و دشمنی و ای سلامت ماند معاصی و آثار مرفعی
و سلامت باشد از گزینی صفات و اخلاق وی و است سلام زنده گان حق مشرف بقرب از بنیاب السلام تعالی و قدوس و مراد بر گزینی صفات است که عمل را سیر شهوت و غضب اسیر عقل و طبع
وی باشد و وصف کرد و میگوید و سلام و سلام مکر کسی که سلامت مانند سلمان از دست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم المومنون امان و دهنده خلق را به پیکار کردن اسباب امان و آلات آن چنانکه
اعضا و حوس و اغذیه و دیر و حیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار و در دنیا و امان و دهنده از آفات آخرت بکفر توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی من غل حصنی من غلبه بلایان که حصن است
از آفات دنیا و آخرت و این در جهان در راست و در غیر ایشان هر بوط ساخته بسابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ استی در علم نیست مگر از بنیاب حق
پس است مومن مطلق و از جمله افاضه است که تعیین کرد دست مومنان از انج و بر این بر صدق ین و افاضه نموده از انوار حقین برای حفظ ایمان و تأیید نموده است و توفیق داده است برای حفظ محبت
از معاصی و مومن معنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود باجای موجودات و اظهار کلمات نیک گفته اند و حق بنده این است که چون دانست که اوست تعالی شانه امان و دهنده آن
شرف نفس مکر سلطان التجار و بنیاب می و لسن طبله از وی در جمیع آفات و مخافات ظاهر و باطن و تعلق باین اسم آنست که ایمن دار و خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان کرد و در دین و دنیای
ایشان و سزاوارترین بنده گان با اسم مومن کسی است که سبب امن خلق کرد و از خدا بخند بیدایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرف انبیا است و برترین ایشان سید انبیا است صلوات
و سلامه علیه و آله و پیران ایشان از علما دین و بدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن و همچنین خوف بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف مخافات ندارد و بودن او
مومن چنانکه بودن او معزنا مخافات ندارد و بودن او عدل و قابض و باسط و مختار و نافع و لیکون اطلاق مخوف در شرع نیامده و اسما الله توفیق است چنانکه سابقا معلوم شد المومنین و لعلبت که
بجایان و آنکس این کند دیگر از خوف که معنی رقیب است باز یاد است بالغه و خطا و مرآت نام مغزالی گفته که معنی می و حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق با اعمال و از ثلج و آفتاب ایشان و قیام
وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر که مشرف مطلع است بر کفر و چیزی مستولی است بر آن و حافظ است بر آن میسر است و جمع نمیکرد دین معانی بر وجه اطلاق و کمال کرد و بر او عمل و بنده را باید که
چون بناسد که خدای تعالی میسر و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن و مراقبت کند از معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که ناشی است کند و در زبان قوم این را امر ائمه گویند و تعلق باین اسم آنست که مراقب و ملاحظ
باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی و غالب مستولی کرد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس همین کرد و نظر بنفس خود چون قیام نماید بحفظ احوال بنده گان بر پنج سده و
ارشاد و حفظ وی از این صفت و فروا تم باشد العزیز معنی غالب و قوی می باشد آید و بر آنکه وصول با و آسانی دست ند و غریز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال از حضرت پروردگار تعالی شانه است
نباشد مگر آنکه وی تعالی از رفیع غرت خود نصیبی بخشد و قول تعالی من کان یرید العزیزه فلا عزیزه و لرسوله و للمؤمنین و کیکی شناخت که دست تعالی خیر غرت از وی خواهد و غرت جز در طاعت و خدمت وی
نخود و هیچ مخلوقی بغر غرت و جلالت بزرگی و مکر کسی را که وی غرت بخشد و غریز گردانیده بهیت غریزی و خواری و توختی و پس غریز تو خواری نه بنیزد کس و در تعلق آنکه بنفس بر وی خود غالب بوده و تو
و صورت وی بنفس شیطان سخت بود و آبروی خود را بطمع و سوال و مذلت بر دامن و نیاز بر زود اطمینان و احتیاج بغیری وی تعالی نکند و در علم و عمل عدم المثل و صعب الوصول کرد و چنانکه کسی بر رفت
که حال وی را بنود و الحجاب و چتر کشیده است و میگویند کرون حال کسی را و بر زود و غلبه بر کاری و دشمن کسی را و معنی علو و ارتفاع نیز آید بخله جبار آید میگویند و دست خدا را که از بنده می دست بان نرسد
و جبار بالغه و جبار است و تمام این معنی ثابت است در ذات پاک خداوند تعالی را و بحقیقت و کمال منحصرت در وی اوست هر کس که شکست و شکست با اصلاح آورده و میگویند که داننده کاخ بزرگ و درگاه
از او و جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان شیت و بنده و میگویند و محکم بر احوال طلاف می نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکست و دل و نیاز نمند و طبعی بنیاب می باشد تا شکستی او را
بنده حاصل شود و حال می و وی بصلاح آرد و دائم در اقامه و احکام تشریف و ادا می آید و امثال و استیلا نماید و از خلق توفت خود تمیزی باشد و بدین اختیار ترک کند با بصفتی عبادت و عبودیت
متصف کرد و در تعلق باین اسم آنست که ناقص بنفس خود را تحصیل کمال و استمال فضایل جز با یاد و در مقام صلاح بوده و ساحت حال را از فساد پاک گردانند و بنفس مکرر مسلط و غالب بوده و از طریق بلا مرتتبه و توفیق
و موهبت طاعات حاصل کرد و از بهین قیاس نسبت بخلق خدا جبار بر سر و مصلح احوال و در شکر شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با معروف و نهی مکرر غالب و مسلط بوده و هر کس که بهمت بلند
دارد و المتکبر و تکبر و کجاست و زبندی نمودن و گردن کشی کردن و کبر یا بزرگی و مراد مبالغه و کمال و کبر یا است و میگویند متقی که را و لایق آن خدای تعالی نیست و کبریا علی الاطلاق و است و کبریا کبریا می و حق و با
و علو قدر او را شناسد باید که دل متعرق کبریا می او گردانند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گردانند و او را احکام سر برانزد و تعلق باین اسم آنست که جمیع چیزها بر
وصول بنیاب قدس می تعالی و آنچه اسباب وصول است از شرف و دنیا ملک مستلذات آخرت را نیز خود و حقیر داند و دنیا و اهل دنیا و بنابر خلاف و شهوات آن سرفرو دنیا نذوق می دهند از
جنت علوشان انسانیت و رفعت مکان ین از جهت تعظیم نفس و تجر ذات خود الخالق البادعی المصود این اسم سه حرفه فاده معنی پید کردن و آفریدن و اختراع نمودن کی که ناما کبر
معنی خاص دارد و خلق معنی اندازد که دست پیش از پید آوردن و بر این معنی ایجا و پید کردن و تصور یعنی صورت کردن و بیات بخشیدن بر هر چیزی عدم وجود می میگویند است و لا بدانند که گردن پس از آن خد

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد وی صورت دادن و مثال بنا گرفتند از او می کنند و بعد از آن بوجوهی آرد و بعد از آن صورت می کنند و بعد از آن در حق جان هر سه معاد بوجوهی آید و لیکن بتدبیری مقدم از او می گیرند و هر چه از آن
علوی و خلقی و انوشی ساسی پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت و غور یا قهر و خاد یا فایده و تقدیر و ایجاد و تصویر و است و آفرید که با همه عالم و است تعالی شایسته ترتیب حکم و صورت بدست
باز غایت حکم و مصالح و ایجاد و وضع ترتیب خلق و نحوه رفتار که اندک حسن الخلقین و بنده را باید که بر آفریده که نظر کند از آفریدگار و آید و در هر صورت که بگویم و در او را مشاهده کند و او هم مذکر و مستحب
و نظر و اعتبار باشد و خلق و عبادین با سائر بر سبیل مجاز بنود و خالق بر اشیا پروردگار تعالی است که از آدمی را کسی و مباشرتی در افعال خود دست که بدان کسب کالات و کسب کالات طاعات تحصیل
علیه از حیثیات در ذات خود کند و بتوجه و حضور متعرض نعمات الهیه گردد و بعضی گفته اند که خلق بنده باین اسم است که وقتی کار نالدی و طائف عبادت پروردگسی و کاری کند که
مان و وجهی بر روی خود پیدا کند خصوصاً کسی و کاری که از آن بعد از موت وی تا فی مابین و فیض بر دم برسد الغفار و مغفرت و عفو از آن زمین و خدای تعالی آمده که مان بنده کان است و غفار
بساله است و غفار و غفور از آن بمباعد تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غیره یعنی پوشیدن نیز آید و وی سجا پو شده که مان است در دنیا و آخرت و نیز سائر قبیح و مخرب جمیل است و ذنوب
و عیب قبیح است و از جمله ستروی تعالی بر بنده است که قبل از ظهور بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن و بی بحال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و اراذل قبیح که در دل و است از
علم خلق پنهان داشته باشد و عیب را بر سر او اطلاع نباشد نمود با نیکو آنچه در دل او نیست از وسوس و خطرات و اراذل قبیح بر خلق ظاهر نشود و دست ترین خالق نزد وی و دشمن ترین ایشان
بودی در او و همه در دشمنی و هلاک و کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند لیکن درین روایت ستار مذکور نیست و اختیلاج بیان فرق درین دو اسم و اگر مذکور بودی غفار بر غیر
ذنوب عمل کرده همیشه و ستار بر شرعیوب چنانکه در بعضی آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون بداند که وی سجا غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی نا امید باشد
و دست در بر سینه می زند و چون دانست که ستار العیوب است از شکر آن نین نعمت غافل و فارغ نباشد و لیکن باید که بدان مخدود و محدود و از توبه و انابت غافل نباشد و تاخیر در آن جایز
که بر عتقاد نیست بیت لطف حق که هر چه بر ما ساکنه یک چون از حد بشود رسوا کند نسل الله العاقبه و وجهی که باین اسم ظاهر است که از جرم مردم مذکور و عیوبهای ایشان را پوشد و القهار
قدر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکنده است پشت جهان و مستبکران را و او را کرده اند و هلاک کرده است ایشان را و تمامه مخلوقات و تحت مولا قهر و مقتدر و مغلوب اند
و عاجز و خوارند در مقبه قدرت و عظمت وی چنانکه سرگردانند و در وی قهر و جلال وی لمن الملک الیوم الله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از کم و قهرا که بانی و ترسان و لرزان باشد از غایت خوف
بمعنی بحباب لطف و کرم وی کرد و قهار از بنده کان است که بطول سلطان عزت و قهرمان حال بعد از این از بن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و داخل ایشان بر روی وقت و حال خویش
تا از طریق قهر و نیران نیاند و از سلوک آن مانع آید و عدوی نفس است که میان و و پهلوی او است که بنور انیت قلب خود مطهر باشد و بطاعت و بندگی او نام گیرد و خلق را بقرب و نزول
بترک حد و در شرح و نفس را بترک آداب و منن و اشتغال بمالا یعنی و بیو و مادی و سیاست نماید و از جمله قهاران مردانند که هر که با ایشان معاشرت و معاومت بر آید مقهور و مغلوب گردد و قهار
قوتهاست که بر یک آیات قرآن نسبت یکی را و ایامی کند و یکوید است شیخ محمد الدین عبدالقادر این است و هر چه از قهر و قوت عباد و الهاب و هب و هب بخشد و عطا کردن موجب بخشش و وی عطا
و هم ناله کثیر السینه و دائم الحلا است که بخشش را با پان نیست و فیض او را انقطاعی و به جبهی عطیه است که خالی باشد از غرض و غرض چه معطی بغرض و غرض که در برابر عطا چیزی می سانه و حقیقت و نیست
بلکه با نفع است پس و باب یعنی جو داده ام چه جو درین روایت نیست و جو و بهیه و حقیقت منحصر است در ذات مقدس بری تعالی و است که می بخشد هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن و زیاده بر آن
بی غرض یعنی غرض درین جهان و در آن جهان و اوقای محکم و صلاح کار و بنده چون شناخت که و باب مطلق او است تعالی بمراد وی خواهد و از وی امید دارد و از وی طمع میرد و وی بغیر نیاید و کو
نمده و خواش هر چند و شور بود بلکه محال نماید و طلب آن چنانکه در دو عا این بنده سکین کاتب حروف در اندازی الحلقش که مشوب بنادانی و اما عاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی کلایه یعنی الا
من بعدی اگر چه غم و اطلاق این دعا و محلات نماید و لیکن نظر خصم نیست محال و ملاحظه استعد از نوعی از تاویل استجاب پذیر است ان شاء الله تعالی و اما خلق باین اسم است که بدل کند هر چیز که دوست
و است اگر چه مانعی باشد در راه حق سیلا خطه حاصل و ثواب آبل بی طلب جنسیت اگر چه حقیقت و هب وجود از آدمی را ندانید که ممکن نبود و فعل نزد وی او کی ترک کرد و غرض و غایت و در دنیا
و قدم بر آن نهند و اکل افراد انسان در بهیه وجود و سید البشر است علی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد و باذن خدا که غرض غرض را در آن دخل نباشد بلکه بخشش اتنا را که تعالی و تقدیر و چون
بر دنیا و در سلیم صلوات الله و سلامه علیه و جمیع الرزاق روزی رسانده خلق لا انا و میان و پریان و سیاه و بهایم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است
محموس و معقول محسوس این است معقول در او را و نیز بنوعی معقول است که لطف باری تعالی بصفات آن ایستاده و این شامل است تمامه جانداران و اما من ذی فی الارض الاعلی الله و رقبا و
رزق معهود که برای متعینان بی تعب و مشقت آنجا که کان نذرند و عده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجاً و یتزکک من حیث لا یحسب و رزق مقوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق معین باشد
و خواه رزق معهود و چون بنده شناخت که رزق مذوق و است استوار رزق جزای خود و توقع از غیر وی نذرند و کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست که روزی معطی است از رحمت حق
دل تنگ نکند و کار و شکایت از خلق نکند خلق باین اسم آن است که دست خود را از آن رزق بطلب و زبان را از آن رزق بطلب که داده و اسطه باشد میان پروردگار تعالی و بنده کان و در اصول مذاق چنانچه و
رو طایفه بافاق و تعلیم و ارشاد و عا غیر و نیز از وجوه خلق است که باطل و محال و هر که در موت و است میحشت بخشد و واقف بر ایشان تنگ نکند و در وقت رسیدن همان روی ترش نکند که روزی
خود بر خوان تو میرسد بیت تر از منت و همان داشت باید بهر آنکه میخورد بر خوان انعام توان خوشتن الفتاح فتح کشاید و معنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شاه گشایده و مدای رحمت بر احسان
بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلاق و کسایش همه کارها و از دست و فصل همه خصوصاً از روز دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بواسطه و بی حجاب و فتح معنی نصرت آید چنانکه از دعا نصرت و الفتح
و اما فتح ملک فتح مبینا و تحقیق کشا و است و بیب فصل و کرامت خود را بر دنیا و در سلیم صلوات الله و سلامه علیه و جمیع الرزق و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است

و در هر یک از اینها که در دنیا و آخرت آن برین دو نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیران و اولاد کبر و اولاد قبیله و مطالبه نفس مجانبه و اشارت بی سیم و بی مصلحت بر نیست حکم
نهی حکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است حکم شرعی و ادوی و حکم کسبه است میان خلاق بر فایده ظلم و دفع طریقه خفا و انصاف تسانده غلطان است زغالمان در روزگار
و حکم کننده بشعادت و سعادت بر بندگان و دعا مونس گفته است که حکم معنی قضا است و اما مضافی گفته که حکم منسوب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل و وضع اسباب را حکم
که عبارت از امر است و کلیه بالبر صراحت و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترقیب مبدیات بر اسباب مخطوطه تقدیر است و این را بیانی است که نام در شرح
اسما چینی گفته و جلوانان در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده مستسلم کند حکم او را و انقیاد آورد و در ادب راضی باشد بقضای او و برای ذمه خود کند از حقوق و انصاف
خلق بر ضد باشد و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف نکند و از مزه غلطان محسوس نکند و در روزی که وی تعالی حکم کرد و در سوانشود و از ساقه حکم ازلی هر سان و از و یکسان باشد و خلق است
که در خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف در درو بر نفس خود حاکم باشد بجا هدایت در یافتن تقدیر سیاست که مفضی بصلاح دنیا و نیست العدل عدل در مصلحتی اید و در دین است
و عدل ضد ظلم و جور است و معنی استقامت اعتدال و برابر کردن چیزی را به چیزی نیمی آید و وی تعالی منزله است از جور و ظلم و ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک است و همه افعال حق
مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح الی الله و لا تحصی چنانکه باید و شایسته نمیباشد که بگوید که وی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل می کند و در
محبت و محبت کرد و این از عدل باشد و کما می غفلت بکسی است محبت است و چون بنده دانست که حاکم مطلق است و همه بقضا و قدر است و همه افعال او را حکم است
باید که در افعال او تدبیر حکمت و اعتراض نمیکند بلکه توحی و عدل دانند و خلق آنکه در مردم عدالت و در خصوص او آنکه رعیت او است و در ملک و وجود او است شهوت و غضب را تحت سیات
عقل و دین اسیر کرده و افعال او بر عدالت و تواضع و در میان او و رعیت سعادتی روان کوی سعادت بردند و استی که کن که نسل نرو و کجوفار اللطیف لطف نرمی و نازکی و در کار
و کرد و گوئی کرده و انجسی و لطف خدا بنده توفیق طاعت و عصمت از محصیت است و از عمل لطف او بنده کان اعطای می است فوق کفایت و تکلیف او و در طاعت و رسانیدن بسباب
الهی خفیف و مدد متقصیر که عمر است بلکه در کساعت چنانکه کسی که بیان آورد و کما می شقت مجاهدت ملک و در یافتن لطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی محنت ریاضت مجاهدت
نسل مقصود میرساند و بقرب و قبول و رکاء و خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را بعلیه باقی مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن به مصالح بیسیل رفیق و نرمی نیز تفسیر کرد و از این
هر دو امر یعنی احاطه حق سبحانه باقی و خفایا و رفیق را فاعل و لطف وی در ان احوال و در خصوص و جلیبایان پیوست و تمیز کرد و است اما در غالی در بعضی شده آن و گفته چنانکه لطف و مطلق
جنین آخر و در رسانیدن خود به در کم و چه در حالت رصاع و بعد از ان در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرکه و بر آوردن جوهر نفیس از میان اجار و بیرون آوردن عسل از کس و از شکر
از کرم و در از صدف و جیستر از بچه پیل کردن آدمی که تسود معرق و حامل امانت و شایه ملک و سموات و ارض و عارف ذات است و صفات است و امثال این بیرون از حد حصرو احتیاج است
و هر که دانست که وی تعالی لطیف است و عالم بکلمات فهم راست و موصل جلال نعم باید که ظاهر و باطن را از کم و تبلیس ترک ادب و اخلاق و ذمیر نگاه دارد و شکر نعمت می گوید و توفیق خیر و
طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و متذکر گردد و خلق آنست که بنده کان خدا لطف و در روزی که در دافاق حسیه و نیوی و چه در مضایح روحانیه و نیوی و وحوت الی الله و
ارشاد بطریق حق برقی و لطف و حکمت و موعظه حنه و علم خفایا و فهم دقائق پوشیده باقی و سهولت و نرمی بخلاق بر ساد و نفاذ نماید الخیر و خیر گاه و دانا و نیست هیچ
در ملک و حکومت و تحرک و ساکن نمیشود در زمین آسمان و در هر مضطرب و مطمئن نمیکند و دور کردن مکان معنی نیز مذکور آنکه در دوست تعالی شانه نازان خبر و با من خیر راجع معنی عالم کرد
و اگر آنکه خیر مخصوص با جبار دارد و معنی عالم با جبار که نیدام غزالی گفته که خیر یعنی علم است لیکن علم چون اضافه کرده شود بخفایا می باشد خیرت گویند و صاحب آنرا خیر نامند انشی و کما می خیر
معنی خیر نیز دارد یعنی خبر بنده از کون علم خود وی تعالی خبر بنده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت کلام کرد و عبرت و احتیاج معنی آن نمودن تیر آید و وی تعالی از اینده
بنده کار را بر و نمی و تکلیف شرعی چنانکه فرمود بسبب کمال علم احسن عملا بنده چون دانست که حق تعالی خیر است ماقبل علم او را در دست نه و تصدیق نماید انبار را در آنچه خبر داده و امر و نهی را بجا
آورد و خلق آنکه بکار دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود خدا و بصیرت و خبر دار باشد و از مکار و نفس و مکر و خدایان آن پر خند بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن
و منته و داعی ایشان بود بطریق نجات از آن و از اینده بود ایشان را بدان الحلیم علم آهستی و بر و باری و حلیم آنکه او را خشم از جای خبر و باعث بر استیصال عقوبت بنده و مسارعت انتقام بخود
با وجود افتد اگر توبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده کما می استیصال نمی کند و عقوبت و لیکن بر غم آن میباشد و کینه نگاه میدارد و تازند
فرصت کینه را می کشند و وی سبحانه خود را انتقام نیز وصف کرده است پس حق سبحانه است که از انتقام وی خائف باشد و از بهت علم وی آید و از عفو باشد که چون در حال حکم کرده است و مال نیز عفو کند
و باید که بر چنین فانی نگردد و کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیکند و عفو میکند و نعمت داده است با منی سانه شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کرمی بیغرائی کند و خلق آنست که بربا پسند می کنند
از جاز و د و تمکین و د و قار و د و عقوبت زیر و ستان تمیل نماید و صغیر و عفو شمر خود سازد و مکر و دجای حد و در شریعت العظیم العلم و العظمت بزرگ شدن و عظمت کما می در اجسام که مددکات بصارت
اطلاق باید و گویند که این جسم عظیم است آن جسم عظیم تر از دست و قتی است و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این و ده قسم است یکی اگر بر یکدیگر چشم را و محیطا میگردانند و
بمان خا که فیل و امثال آن یکی دیگر است که محیطا میگردانند و بهر اطراف وی چنانکه زمین و آسمان داین عظیم است از اول و کما می در مددکات بصارت استحاله کنند و آنرا نیز اقسام اند قسمی است که محیط
میشود و دیگر که محیط آن عقل و قسمی است که قاصر است از ان که عقل و باطنی و قسمی است که تصور نیست از ان که عقل و باطنی و قسمی است که تصور نیست از ان که عقل و باطنی و قسمی است که تصور نیست از ان که عقل و باطنی
و سایر اینها و اینها که محیطی بجهت ذات و صفات وی رسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و یکسان ساخت خلقت حق را متعذر و خوار دانستن خود از جنب عظمت او و قابل کند با مثال او و نویسی و حکم و شی

اور باجایز مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بملطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول و پذیرایشان چنانکه رسول خدا میگوید صلی الله علیه و سلم الواسع
 سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرازیدن و سعت را اضافت علم میکند و میگوید که علم وی وسیع و محیط است به معلومات و باحسان میکند و میگوید باحسان وی وسیع و نعمت او بیست است
 و بقدرت و ملک و غنای کند و واسع مطلق در جمیع این صفات است تعالی است و آنکه گویند سعت یعنی توانگری و توانائی و دوست رس است بهین ملاقات است و حق است که کسی را که شناخت علم
 و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جمل و غیره و حق را حقیق بلکه مستغنی کرد و از همه و در همه کارها التماس و کند و در تنگنا پناه و باورد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف
 و اخلاق وجود و سخاوت و زور و وسیند را کشاده و در دودل و دست را فراخ کرده و از آنچه دارد و در وی از خود و از اشیای جاها و ملان تنگدل نکند و هیچ چیز از چنگش در نیخندارد و با هر کس هر نوع
 کشا و باشد عیت بند برادر و خواهی کشاد و دل کشا اگر خواهی برادر الحکیم حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل و اقیان و احکام علم و عمل و حکمت علم را نیز گویند پس یعنی علم باشد زیادت احکام علم
 گویند حکیم را عالم است و حکیم کسی را که عالم باشد بخلق اشیا و نیک داند و ذائق صناعات را و متقن و محکم کند صناعات را و کمال بدین معانی جز خداوند و جل را نباشد و وی تعالی هر چه بختقتضا
 حکمت و از وی دانش و بشی کشد و کارهای وی از زمین و ستمی منزه و مبراست و داناست بخلق و ذائق اسرار و کسی که شناخت که برادر کار تعالی حکیم است بروی لازم بود که راضی گردد و حکم او
 داند که برادران حکمت بالغه خواهد بود اگر چه ظاهر نکند و بر وی پس اعتراض نکند و محظکیر و بروی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یعنی عالم باشد و باید که در فهم حقایق متوجّه
 اسم حکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند و تکمیل قوت نظریه تحسین قوت علمیه و نیک داند ذائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق بشکل نفس خود بود و باید که از سخاوت و لغو سپری و وسیع کار
 بی باخته و حقانی و داعیه ربانی نکند و با متخی اطلاق اسم الحکیم کرد و نقل است از ذوالنون مصری قدس الله سره گفت شنیدم در زمین مغرب مدی علم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شنیدم
 چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز سجده می و همچنان والد و حیران و بگشتی و پس هیچ التفات نکردی این حال تنگ آمد کم قتم ای جوان مرد مرا بچل روز است که اینجا ایستادم هیچ اتفاقی
 بر من نیکی و خفنی نمی گویی آخر این شده و حکمتی و نصیحتی باینروز تا یاد گیرم گفت بان عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست دار و خیر از خاشاک و ملامت و ان و منیر را حاکم و
 با غیر حق انس گیر و محبت مارد و خوار یار غرت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز میت از سلیقه محزون همه نام و نشان غیر الا کسی که سینه پلندی
 نشان ترا الود و در بضم و فتح و کسر و هم چنین و داد و بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد و مؤمنان را دوست میدارد و مؤمنان را دوست
 میدارد و باطن خود را بجهیم و بجهیم یعنی رحمت میکند ایشان را و خیرخواه ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند ایشان را ستایش میکند برایشان و دوست میدارد مؤمنان او را یعنی طاعت میکند و تحظیم
 میکند او را و محبت میدارد و ذکر میکند او را و فرمود و هو الغفور الواسع و اسم غفور را بر اسم و دو مقدم داشت تا معاصیان که با او کاران که آلوده و غبار معصیت از نیزانند نباشد یعنی اول با
 رحمت و الغفور و مغفرت از غبار حال معاصیان می برافشانم و پاک میکنم و نام بعد از آن در دایره و محبوبان و مودودان خود می درآرم محبت از من گشته آید و من آنم و تو گرم آید و توانی و جو
 تعلق با من اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوستدار اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد خیر برادر مسلمانی را و خیرخواه بلکه اشیاء را که ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم است که منع نکند از اشیاء
 و احسان و محبت و حقد و اید پس بر پیوند و یار که برادر قوی و عطا کننده آنرا که محروم گرداند و او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بروی و فردا اهلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
 باشد و در طریقه محبان بدل مجبور نموده استقامت و زور و دوستی و دوستان او را و وسیله عظمی شناسد خصوصاً محبوب ترین محبوبان و محترمترین مجانب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت
 و طاعت وی عین محبت حق و طاعت او است حکایت خوبی است یکی از دوستان آن حضرت را بنهاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود تا که موی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 پیدا شد آنهمه مال را داد و آن موی را بخرید میت جادوی چند دادم جان خریدم بجزند عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است بحضرت مصطفی
 صلی الله علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتسبان او است دوستی را دوست داری و دشمنش را دوست دارد دوست را برودید و داور و دیندار
 بر دوست داری و دوست را بر دوستی و دوستان قدم زد و صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون نالامید باشد بر پیروی پیغمبر یا قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سنگ را دید
 بعد از آنکه با نوبت رسیدی چکار التجبید مبالغه و جد است فی الصلح مجرب بزرگ و مجرب بزرگ و فی القاموس المحمد بنیل الشرف و الکرم و طبعی گفته مجرب سحت کرم و امام غزالی فرموده که مجرب کسی که شرف
 باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او و پس مجرب جامع معنی اسم طویل و دو باب و کریم باشد و بنده را باید که و طیف حدثنای حق بجای آورد و شکر نعمت و عطای او فرو
 گذارد و تخلق آنست که شرف و بزرگی را تحصیل اسباب آن را علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعبا و نوال فاضله و فاضله نماید الباعث باعث بر تحقیق میت از کد و بیدار کردن
 نام از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی را بکنیز نه مرد و او است از مقبور و بیدار کننده و دلمای غافلان است از خواب غفلت و خور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند
 که بر کنیز نه و بیدار است بر کنیز کار پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از مغفاتی رسول بزرگتر و دوازده و زبعت و تشویر یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلها را
 مرد و از کون جمل که موت اگر است بر کنیز نه و بعلم که سبب خیره آبدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود اعمی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و
 قوای خود بفرستد و بسوی خلق تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل ارسال نماید و محبت را بر خیرات و مبرات بر کار و الشهدا ارشود است یعنی حاضر آمدن یا از شهادت یعنی گواهی دادن حق
 سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی و دهنده است بر اعمال و احوال خلق و در قیامت و تواند که مرادش برود اینست خود باشد چنانکه فرموده است شده اند از
 الاهی و یا شهادت بر اخذ شهادت یا غیر از ایمان و نصرت دادن رسول را گویا بعد از ایشان و مصدق آنچه ایشان است چنانچه قول وی تعالی و اخذ الله شهادت النبیین الایه و دل است بران و بعضی
 گفته اند که شهادت یعنی مسبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق و می و الهام احکام و دین اسلام را و شنیده یعنی مشهود و گفته اند که انبیا و اولیاد علماء و انبیا گواهی میدهند بر حق

ذات و کمال صفات وی اگر چه از ادراک کندی و صفات عاجز و قاصر نسبت خطبه بر نام تو خوانند این همه از تو خرامی ندانند این همه که چه توحید تو میخوانیم با هم تو میدانی که ما و انیم ما و نبی
 باید که از انرا خبر حضور و اطلاع حق و از نشاندن وی بر اعمال غافل نباشد و شباهت وی بر حق رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را منبوع و بر کمال ذات و صفات و می خست
 و تخلق معنی اعلی با جمیع علم و خیر است و بمعنی ثانی سعی کند که تحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه اناهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بر مشایق انبیا کرد
 اما از خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت و مست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و مست مطلق الله تعالی است و سایر موجودات اغیث است امکان معدوم و بیجا
 و نیستند که در حد ذات ایشان از وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الاکل شیء ما خلل الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجبی و باطل بوجبی پس
 متحقق بالذات باطل مطلق است و ممکن لذات حق است بوجبی و باطل است بوجبی و او را از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود
 از وجبی که بجانب عقید وجود دارد و موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء بالک لا وجه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که
 بذات خود موجود است و هر چه وجود دارد میسر و آن خداست غرض جعل تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و درستی که اقوال و اعتقاد است و مذاهب را بدان و وصف میکنند نسبتی
 بوجود و حق دارد با اعتبار ثبوت این جهت او را حق می گویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و او است تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از نشایه بطلان و کذب منزه و مبرست و تخلق
 است که مستحق گردد بنده و متابعت حق که شریعت نبوی است عملی الله علیه و سلم تا انان نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدن مستغرق گردد در وجود حق و ذکر وی و حضور وی می مستقیف
 گردد بمعنی تعانی نام غزالی گفته حمد الله علیه رحمة و استغفار کرد چنانچه حق بذات خود نیست بلکه هستت مجزا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است اگر موجود است
 حق را و انمی بود پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق مگر کسی از دونا و لیل یکی بخواند او را در که وی حق است و میگوید این تاویل بعید است زیرا که لغت و آلات ندارد بران و بکار اندکین مخصوص وی نیست بلکه
 هر چه با خواصی و دست حق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بحسب شهود و گنجایش غیفا نه و هر چه کلیت چیز را و تمام او را و کبر و دور وی مستغرق گردد و میگوید و مبالغه
 میکنند که او است و از اینجا گفته است اناس من ابوی و من ابوی انما را استغرق و استملاک داشته است انبی کلام الامام می موجود بحق وای نور مطلق افاضه کن بر از حقانیت و فورانیت
 وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شود و تو و منور گردان نور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صور و جلال حق است و حقیقه و معنی تیر کرد و با وجود آن آگاهی و هویشاری پیدا
 آرد و از منی و بخود یکی هار دارد تا گوید انا الحق سبای آنکه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیء قدیر الوکیل و کیل آنکه کار را با وی گذارند و زمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی خود بخود
 کارهای بند کار را بر خود گرفته و قائم شده با امور عباد و مبداء و عا و تحصیل هر چه بدن محتاج اند و نهایت میکند بغایت و کرم و خدمات همه را لی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و کیل کاهی و فایز کند قدرت
 قدرت وی بامری که وکیل است دران و وکیل مطلق آنست که امور موقوف باشد بر وی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود با تمام آن و ان کرم و غایت باری تعالی است پس بنده باید که بمساک
 خود را بحضرت وی سپارد و بتبذیر وی باز گذارد و بیکلیت خود متروک گردد و بر وی و بسندگی کند باستغانت و استمداد وی از غیر وی میت کار خود را بخدا باز گذارد گشت نمی نیم ازین بهتر کار
 و حقیقت توکل ثقه است بغضات حق و اکثر استعمال توکل در امر ذوق است و مفهوم او عام است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فروماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان شمش
 نماید و در انجام مارب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد بر نفس خود و خصم نفس گردد در استیفا حقوق الی و اقتضای اولم و نوالی وی تعالی العفو
 المیتین قوی توانا منین استوار اما غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه و منانیت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله دارد و قوت
 و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بنده القوه المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از غرمانگی و ضعف فرو
 مانگی منزه و مبرست و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و منانیت است فعیل بمعنی مفعول پس در همه کار قوت و نصرت از خود خواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را و مسخر و مقاد و او داند و در
 وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هر سان باشد و تخلق آنست که بر بر او ای نفس قوی و جبره باشد و در دین مصلب و سخت بود و دقیق قوی و متین باشد و در اجرای احکام شریع و
 وستی با خود راه انداخته بیت نفس کا فر کش را بر خویشین سلطان کن دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن کن الولی محب و امرو حق سجا محب مومنان و متیقان است و نصرت میدهد
 ایشان را و وی تعالی دوست میدارد و مومنان را الله ولی الذین آمنوا ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سجا منمولى امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بر وی و تفویض
 کرده اند امور خود را بر وی و متولی امور تمامه خلاق است از آنچه محتاج اند بآن از امور محاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و همت و وی تعالی قریب است بمحسان و اذا سالک عبادى عما
 قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید و مستحق سجا گردد و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات و انظار
 نکند و تخلق آنست که دوست دارد او سجا را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای حاجت خلق او و نظم مصالح ایشان تا شرف گردد و باین اسم نامیده شود
 او را و لی الله یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد و توفیق و نصرت او را و محمول و مطرود ذکر اندازد و اگر قصد معصیت و بدی کند بکارها و اولادان و اگر ناکا و دران بغیته بتوبه و انابت
 زود باز گردد و ندان نگارد اینست معنی و احباب الله بعد المیصره و ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل و دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان بکل نظر حق است و چون او را در سجا بیاید
 لابد بر توانا بر وی نیز افتد بیت دل بست اگر دلی داری دره و ضرر حاصلی داری اللهم رزقا للحمید حمد و محبت ستودن و ستوده شدن و او است ستانیده ذات خود و ستایش کننده صفات
 خود بکلام خود و در نازل و ثبت آیات بیانات و لازمال احصی ثناء طیکانت کما اثبت علی غنک دلیل آنست و ستانیده و انبیا و اولیا و مقربان است بعفلیت ایمان و احسان و مؤفان و
 ستوده شده است بتایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شیء الا اسیج بمحمد و یا حمید بمعنی تسبیح جمیع محمداست که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثناء راجع بذات

مراورد انبیا پس وی نظیر رخصتی رخصلی در وقتی ناوقات با وجود آنکه رخصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد که یک شناخت که خدای تعالی واحد است در صفات کمال که شریک نباشد و باید که متوجه شود که در کوی و شریک ندارد و خلق بدان اسم آن است که سعی کند که متوجه شود و یک آنکه در در فضل و کمال نسبت به یکدیگر ممکن است و حد نسبت بوی و باید که متوجه باشد در عبودیت چنانکه متوجه است و بی حجاب و الوهیت و کجاست دیگر وی و یکدل متوجه حضرت واحد کرد تا بعضی وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در در تجویب یکی کوید یکی و اندو یکی میند و یکی جوید و هر چه میندازد میند و اندو اندیت انبیا آن یکی و همان و اولو و ام بیا و عیم ممکن که حاصل هر دو جهان یکی است نقل است که شبلی قدس اند سر و الغریب و کان قناعی گذشت فریاد میکرد که یکی میش نمازده و حق آمد و فریاد کند که بود و یکی بداند که دایه ابی هر چه در جامع رخصتی و دعوات بیقی و شرح الشما اسم الاحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرقی نمی نمایند این هر دو که احدا اعتبار ذات است و احدا اعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند واحد یعنی عدم التجزیه که اجزای دارد واحد عدم الشیء که نظیر ندارد و الصمد سید است که قصد کرده میشود و کاف او و جمیع مطالب در غایت آنکه از فیض بقی قصد و منزله است از جمیع نقائص و آفات و جامع تارک کلايات از منبذ معنی صمد که میان بی نباشد و نعت است در صحت پس بنده باید که همیشه بقصد درگاه وی تعالی بویید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را جمیع نقائص و آفات منزله و اندو از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر بگرداند و خلق باین اسم آنکه در کار ساری نمایند و بر آوردن حاجات طالبان حق نماید و اندو داخل اخلاق و از احتیاج لذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بنده آن خدا شود و جمیع حاجات و مخفوا و معصوم گردد از قلمه آفات و تراخ و صلب بود در رعایت احکام دین و متکفل و مستقیم گردد و بطریق علم و یقین القاد و المقنن در قدر و قدرت و اقتدار و مقدرت تو هستن و توانائی و قادر و مقتدر ربی خداوند قدر و قدر و مقتدر ربان است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بگذرد و اگر نخواهد نکند و قدرت عبارت از این معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر چه بود و اختراع کند که بگذارد باشد بوی و مستغنی باشد بدان ارعنا و نت خیر و آن خداست جل جلاله و اما عبدی قدرتی هست بقادر که دانیدن حق برادر فی الحقیقه بعضی اشیاء بعضی احوال قدرتی ناقص و محتمل عیانت بنده تابع است بعضی احوال پس متروار است که گفته نشود و او قادر بر هر صورت مجاز بقصد پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد بگذرد و هر چه نیست است کرد و اندو خواهد سبب را امنیت کرد و اندو همیشه خائف باشد از قدر وی و امید دارد و بملطف وی و تسلیم و بوجکم و ارادت وی و نیز چون دانست که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرد یا بیجا بنده او با اعتقاد و آنکه قدرت حق و انتقام دمی باشد و اتم است از انتقام کشیدن و وی برای نفس و خلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات و جبر و منع از غرایب و باز داشتن طبع و سوا از نیل بشهوات و لذات المقدم المؤخر بحسب حال و کسر خاتمه بر پیش کردن و تاخیر از پس افکندن او است و عطا کیش کرده و دوستان خود را به نزدیک گردانیدن از درگاه و غرت خود و راه نمودن بخیاب قرب خویش و پس افکندن دشمنان وین را بدو افکندن از لطف خود و پرده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد و او را کسی را که دور گردانید پس افکندن از شرف و ترتیب و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان می باشد و گاهی در زمان و گاهی شرف و ترتیبی می باشد و ترتیبی می باشد و از علم السلامه درین جهان تقدیم کرد و محمد و اصلی اند علیه و سلم تاخیر و درین جهان بر عکس و همچنین حال ام سابقه نسبت بامت محمدی چنانکه فرمود سخن الاخر و ان السابقون و و قرآن مجید فرمود و السابقون السابقون و اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حق و قوت خود متبری گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق متفکر گردد و خلق باین اسم آنست که تقدیم کند خود را بساقت و مسارعیت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمی از امتیاز که منع خیر اند و نیز مقدم و عظم دارد هر که را خدای تعالی مقدم کرده و متبرک گردانید و موهو و مقهور و هر که را وی سبحانه تاخیر کرده و دور افکند الاول الاخر و ایست اندکی که وجود او را ابتدای و مستی و را افتخار می نیست و آخریت دایمی بادی که بقای او را بنیاستی و دوام او را انقضای بی یاساقی است بر اشیا و وجود آن اندو لم یکن معشی و آخری است باقی بعضی خلق کل من علیها فان و یقی و جدر یک یا ازل است بوجود و آخر است بسلوک و از بهت مبدأ اول و بسوی اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است بغفران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان از ایجابی خود شتاب شناسا گردانید و آخریت که با کمال لطف و اتمنان کار ایشان تمام ساخت پس اولیت با تبدای عرف و آخر است با کمال لطف پس کسی که هدایت کرد در ابتدا و است که کفایت میکند در انتها الظاهر الباطن بیک است که پیداست وجود و هستی و آیات باهره در ارض و سما و باطنی است که محتجب است کند ذات مقدس و بحجاب جلال و کبریا با ظاهراست بخت و باطنی است بر حمت ظاهر است بقدرت باطنی است از قدرت ظاهر است بر بصایر باطنی است از ابصار ظاهر است بی اقرب باطنی است بی حجاب چه خفای او از حجب شدت ظهور او است و ظهور او بسبب بطون او و نور او بحجاب نور او است پس همان من غشی شده ظهور و اجتناب نور به نور پس اوست ظاهری که نیست ظاهر تر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی و خط بنده ازین اسم آن است که ابتدا کند بنده خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند و آخر خود و حاصل کند ظاهر و باطن خود را و در وقت عالم فوای آرا بداند و دل بران نهند و بتطهیر بر ظاهر اشیا شناخت صانع بی برد و در کمال سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاهر بود و با سر حقیقت باطنی و ظاهر با خلق و باطنی با خدا چنانکه گفته اند الصوفی کائن و باین است میت بر اول اول بر الاخر و اول ظاهر بر الباطن بغیر از وی و این بود که چیزی نمیدانم الولی و لایه بالکسیر کردن و دست یافتن و ولایت بالفتح یا بی کردن و پادشاهی را ندن و سیلو بیفته که ولایت نفع صمد است و کسب اسم و الی کسی است که متولی شود امور و ملک بود جمهوری و ولایت مشعر است بدین و قدرت و فضل این حق جمیع نشود اسم و الی اطلاق نکند و الی امور علی الاطلاق این است که اندر حجاب که متغیر است بدین آن و لا و منفذ احکام است در آن ثانی و قائم است بوی با دامت و ابقا ثالث و بنده باید که طاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم داند و ملک است وجود خود را بکمن تدبیر و تغذیه احکام شریعت مضبوط دارد و از غا و نگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و با الهی و حکم وی و الی ملک است وجود خود شود و حاکم در آن باشد المتعالی بلند قدر بر جمیع ملا و الی از اینها نقائص و آفات متوقع و عالی و متعالی المیزان علی است و معنی تعلیق و تعلق آنچنانچه ذکر شد الهی بکبریا بیکوئی کردن و نفع باینکوئی کننده و بحقیقت بیکوئی کننده و احسان نماینده

[illegible]

[illegible]

اگر چه باشد که نام او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح و حین یمشی یکبیر بگوید در پنجاه مرتبه
 کند و در پنجاه یکشنبه شام کند یعنی در صبح و شام و یکشنبه و جمعه و مائده و مائده باطلات احد یوم الفتنه با فضل ملجاء به نیار و پنج کی روز قیامت علی فاضل از پنج
 آورده است و ای آن عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه کریم که گفته است مانند آنچه گفته است و ای باز یاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینها و یک
 می آید یکی آنکه از ظاهر عبارت این مضموم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورده مثل آنچه وی آورده باشد از فضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تقدیمات
 شرح در عباد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت پنج رکعت کرار در مثل پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیار و مساوی آنچه وی آورده
 و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسی که گفت و ای آنچه گفت پس و مساوی آورد و یکسکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس و ای افضل از آن آورد و جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
 بر تقدیر بی جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح زیادت کرد و از آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت تقدیر باشد
 بلکه مثل آنکه در نماز تجدید یا وضعی هشت رکعت آمده است و اگر تا سیرده و دو آیه بگذارد و نیز جایز است بلکه افضل است و تواند کرد و با افعال غیر و یک باشد و نیز تسبیح فافهم و عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلّتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن و کلّان سبک بر زبان کران و میزان اعمال دوست داشته شده بسوی حق
 آن دو که کلام است سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال کما عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت از
 از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ای یحیی احل کم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه
 کسب کند هر روز هزار یکی فقال له سائل من جلسنا به کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسند از بیم شنیدن وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از شما هزار
 یکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح کنید صد بار فیکتب لک الف حسنة پس نوشته میشود و در او هزار یکی بحساب مشهور که هر یکی را ده حسنة است او میگوید
 الف خطیئة یا افکنه شود و از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنة دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیمه جلد به با حضرت رفت اما اطلاق این لفظ در حدیث مافوس و معبود نیست
 و تواند کرد ضمیر سبحان و قاص و دو این قول را وی سعد بود که گویا کسی از بیم شنیدن وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم و او مسلم و فی کتابه فی جمیع الامور
 من موسی الحنفی او یحیط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی بنی بنیم صم و فتح ما ذکرنا فانه است او یحیط آمده و بکار برای تردید چنانکه تقدیر کرده شد قال ابو بکر البزوفانی گفت ابو بکر از
 تبع با وضو کسر آن نسبت بر تاقان کدام قرینه است از نزد و او شعبه و ابو عوانه و یحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند از حدیث را این اند از موسی بنی مذکور
 که او او یحیط بغیر الف پس گفته اند و یحیط با وی الف پس هر کتاب الف حسنة میشود و هم خط الف خطیئة و ظاهر همین است زیرا که حسنة در میگذراند سیات را هکذا فی کتاب الحسنة
 هم چنین بیان کرده است حمید بن محمد بن یحیی و عن ابی ذر رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل گفت ابو ذر پرسیده شد آن حضرت را که کدام کلام بهتر
 حال ما اصطفا الله لک لکته گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی از فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند و بران کلام تسبیح است بقول حق سبحانه و تعالی
 و من تسبیح بحمک و تقدس لک زیرا که این تعلیم وی تعالی است و ایشان را ببل قول ایشان لا علم الا ما علمنا ان کلام کدام است سبحان الله و بحمده و او مسلم و عن جویز بنی بنیم
 و فتح و او سکون تخانی که یکی از ائمهات المؤمنین است ان البی صلی الله علیه وسلم خرج من عند هابکرة روایت است از جویز که آن حضرت بیرون آمد و نزد وی در بار آمدی حین صلی
 الصبح پنجاه یکبار کرد آن حضرت نماز با صد و او فی مسجد هابکرة و حال آنکه جویز بر سر سجده کا خود بود یعنی در جای که نماز کرده بودند و تسبیح میکرد و شاید که او مکانی است که
 ساخته بود در خانه خود و برای نماز کرده و آنرا مسجد کای بنیم بنیم بنیم بنیم و حج پست بر گشت آن حضرت و بر سر وی آمد بعد از آن صبحی بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در وقت
 چاشت و همی جالسته و حال آنکه جویز بنی بنیست بود قال ما زلت علی الحال الذی فادک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه متنی تو بر حالتی که جد شدیم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا آن
 که وقت چاشت است بر حال خودی داشته و ذکر میکردی قالت نعم گفت جویز برای بر همان حال خودم قال البی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلاث اولها
 بر آنیه گفت من بعد از تو یعنی بعد از آمدن از پیش تو چهل کلمه سه بار و وقت باطلت منذ الیوم اینچنین کلمات اند که اگر بر کشیده شوند و مقابل کرده شوند بخیر کی گفته و خواند تو نام و از پنجمین
 بر آنیه بر برمی آید این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات گفته تو سبحان الله و بحمده عدل خلقت و در حق نفسه و زنده عوشه و مملد کلمات چهار کلمه است که مفید باشد و کلام
 و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها و از بران نیست یعنی تسبیح و تحمید یکیم تر از تسبیح و تحمیدات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شوند و بجز عرش تو که عظیم است و تقدیر کلمات تو که در
 کلام است یا اسما و صفات او یا علم او است و او مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال یکبیر بگوید لا اله الا الله و حله لا یطیک
 له له الملام و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر مائده مده صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد او را ثواب برابر ده برده که از آنکه عدل و عدل جبر عین و فتح آن هر دو روایت است
 بمعنی ش و بر چیزی و بدین گفته از تسبیح بر چیزی از غیر حق و بر چیزی جنس و کتب له مائده حسنة و نوشته شود برای وی صد یکی و صحبت عنه مائده حسنة و مکرر شود را وی صد یکی
 این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است و یحیط با وی الف است و کانت له حوزا من الشیطان یومنه ذلک و باشد این کلمات را و او را پناه از شیطان و شومی و در آن رفقه
 گفته است این کلمات را حق میسی تا آنکه شبانگاه کند و بر کسب عافیت توید و یطیبات احد با فضل ملجاء به الا و حل عمل اکثر من ذلک و نیار و پنج کی علی فاضل از آنچه آورده است او که در
 عمل کرد در بیشتر از آنچه که در بعضی تسبیح یا در کرا اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری قال کما مع رسول الله

[illegible]

[illegible]

بدین که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی خدا تعالی در روزی بیشتر از هفتاد بار و رواه البخاری و عن الاغریغ بنجره و فیمن یحبه فمفوحه و تشدید المیزانی بصیرم و فتحنا فی
بزمین که قبیل شهر است از عرب صحابی است محد و دست در اهل کوفه و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انه لیجان علی قلبی بدستیک
پرده کرده میشود و بر دل من و غنیمت غنیمت است بعضی ابرو و تیری و بعضی گفته اند فیمن ابرو قریب را گویند وانی لا استغفروا الله فی الیوم ما ند موره و بدستیک من هر استغفار
میکند خدا را در روز صد بار و رواه مسلم بدانکه علی و عوفاد بیان معنی این حدیث و در ریاضت این سر حیرانند و منزه و است مرایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ کس را
که بداند حقیقت قلب مصطفی را و الله الیکه عارض میکرد و بران و هر چه در وی گفته اند و بگوید به بطن و تخمین است لکن دعوی کشف و تعین کنند مگر آنکه در باطن بعضی را تحقیق ملاحظه می کنند
خصوصاً توفیق داند علم پس بعضی علماء گفته اند که این از جهت غم و اندوه است و در سب و معاد و از آنجمله صلح شده بود و صلی الله علیه و سلم ما حال ایشان بعد از خود استغفار هم بایشان بود
اما بعد از توبه الیه که در حدیث سابق گذشت اما کون ازین معنی دارد و هم چنین حدیث آمده که یایا ایها الناس توبوا الی الله فان الی توب الیه فی الیوم ما تیره فافهم که اگر طلب توبه توفیق آن باشد مرایشان را و بعضی
میکویند که آن چیزی بود که مشغل بود آن حضرت بدان نظر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و مداخلت از جاح و اکل و شرب و عماره با جلدی دین با چنان میخورد که گویا
است امکان جمعیت و حضور لکن عظم طاعات و اشرف عبادت بود از جهت علو مقام و رفعت درجت و تفرود صلی الله علیه و سلم پیرو کار و خلوص قلب و محبت وی از هر چه با سوا می توان
و این را گویا همی است از ان استغفار میکرد و چنانکه گفته اند خدات الابرار سیات المعمرین و بعضی از موصوفه گفته اند که این عین انوار بود نه عین اغیار و این اشارت است آنچه بعضی را نفا گفته اند
که کشف کرده میشد بر قلب شریف وی صلی الله علیه و سلم و بر ساحت از انوار صفات حق و ترقی میکرد و در بر آن درین تکلیات و میسر و مرتبه تحت رابع از ترقی در جرح فوق مشابهت که استغفار کرده
شود از ان و همچنین بود حال طلب شریف وی و انعم و انوار صفات همه حجاب داشتند فاش آنکه حجاب نورانی اند و این اشارت بقول وی صلی الله علیه و سلم ان الله یحب العبد الذی یحجبه حجاب من نور
ظلمه و ارفع کلام در این مقام قول اصمعی است در وقتی که پرسیده شد معنی این حدیث گفت ای سائل اگر از قلب دیگری می پرسیدی می گفت می بینم و میان میکردم آنچه میدادیم ما از حال طلب مصطفی صلی
علیه و سلم و هم توفیق و که جمیع و حال وی از جمله مشابهاست که در آنجا و هم توفیق و که جمیع و حال وی از جمله مشابهاست که در آنجا و هم توفیق و که جمیع و حال وی از جمله مشابهاست که در آنجا
و می شان وی را که موقع و می و منزل قزو آمدن قرآنست بعد از آن میگوید که ما درین مسلک بدو و ش میرویم یکی آنکه گویم هر کات قلب مصطفی صلی الله علیه و سلم تمام مری و کاملترین در روشن
و عارفترین و دانا و عاقل و اتمام داشت با وجود آن تشریع ملت و تأسیس سنت ناچار بود و او را زود آمدن بر تبه رخص و التفات بعضی خطو خافض و معنی بود با حکام بشریت و چون از نگاه
میکرد و میکشیدند و میدید چیزی از اینها که درت ما بوی از جهت کمال رقت و فروان و انیت چه شمی چند آنکه قریق تر و صاف تر و دایره ایست و وی ظاهر تر و پدیدتر و آن حضرت صلی الله علیه و سلم گاه
چیزی انان میدیدند از آنکه گویا می شنیدند و از ان استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی از زیرین آمدن از من و میبخت و وی صلی الله علیه و سلم غفر انک از تبه فقدان و کمرسان و دوم آن
گویم که خدای تعالی چنانکه برگزید و از عالمیان و فرستاد بر ایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا متعین میشود وی تا ان زمان که تمام و کمال رسد هم ارشاد و هدایت و تکمیل و ان حضرت
اگر گفته میشد بر آنچه و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف جاده و تعلیم جاهل پس تا فاش کرد حکمت الهیه که بر کاشفت نوعی از اجتناب و استیاد بر قلب شریف
و می کشیدند که در دین عالم و تمام تر کرد و خط و اتعالم دم از وی مادی صلی الله علیه و سلم نسبت بحال خود این را گاه می پنداشت و دستغفار میکرد و این حاصل کلام توشه شقی است و در اول رجا
بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجه است و طبیعی نیز و وجه از ان ذات شیخ الوقت شباب الدین مهور و می نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی و دوجمی است که توشه شقی و ذکر کرده و در
رساله مرج البحرین این وجه مقرون بحسن تقریر بیان و تقریر نموده شده است و نیز در این ضیف سخن اصمعی از بزم خوش تر است و الله علم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا ایها الناس توبوا الی الله ای اومیان توبه کنید و رجوع آری بسوی وی تعالی در روز صد بار و رواه مسلم و عن ابی ذر و فی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
فیما یروی عن الله روایت است از ابی ذر که گفت آن حضرت و آنچه روایت میکند از خدا صلی تبارک و تعالی انه قال که وی تعالی گفت یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی
ای بندگان من بدستیک من حرام کرده اندیده از ظلم را بر نفس خود یعنی صلب کرده ام آنرا از ذات خود کنایت است از تیره و تقدس وی تعالی از ان و ذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقول
که فرمود و جعلته بدینک محروما و کرده اندیده از ظلم را در میان شما احرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم کنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف یا عبادی کلکم جالس الامن
اهدینه ای بندگان من همه شما را که رسید که کسی را که راه نمود من او را فاسد نمود و انی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت کنم شما را یا عبادی کلکم جالس الامن طمعتنه
ای بندگان من همه شما را که رسید که کسی که طعام بخور ان من او را فاسد نمود و انی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شما را یا عبادی کلکم عادا الامن کسوتنه فاستکسروا
اکسکم ای بندگان من همه شما را که رسید که کسی که جامه بپوش ان من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دهم شما را یعنی بپوشانم من است چه نعمت و نیکی که هدایت است و چه نعمت و نیکی که
طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است بعضی و ثانی عام است همه را پس متوجه نشو و سوال که چه صفت معنی استشاد و الامن طمعتنه و الامن کسوتنه حال آنکه آنهمه را ثابت است و کس
مردم نیست انان و طبیعی گفته است که ما و اطعام و کسوت بسطه و نرق و اغنا است فافهم یا عبادی انکم تخطئون بغم تا سکون خا و کسر طابا باللیل و النهار و انما اغضوا الله
جمیعاً ای بندگان من بدستیک شما را که رسید که کسی که روزی از روز من می آموزم که انان را هم فاسد نمود و انی اغفرکم پس طلب اغفر از من بپوشانم شما را یا عبادی انکم تخطئون بغم تا سکون خا و کسر طابا باللیل و النهار و انما اغضوا الله
ضری فتنو فی ای بندگان من بدستیک شما را که رسید که کسی که روزی از روز من می آموزم که انان را هم فاسد نمود و انی اغفرکم پس طلب اغفر از من بپوشانم شما را یا عبادی انکم تخطئون بغم تا سکون خا و کسر طابا باللیل و النهار و انما اغضوا الله
و در شارق گفته که در چون مقرون می شود گفته نشود که ضم و لن متبعوا انی فتنو فی و بگویند سید و مواسا و در سائید انی بطا عت انی و بصیبت بندگان دینی و نقصانی

بدگاه صمدیت حق میرسد و از طاعت سوئی و کالی نه بگذرد و زبان ایشانست یا عبادی لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
 شما که نوا علی تقی قلب و جل واحد منکم باشد بر پیر کزترین دل یکم و از شما یعنی کز فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی ترین دله باشد و شما هر برین نعمت باشد ما از ذلک فی
 ملکی شنید و یاده نمیکند آن در ملک پادشاهی من چیز یا عبادی لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم که نوا علی آخر قلب و جل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شما ای
 بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشند بر غیرانی کنند و کنا و کنند و ترین دل یکم و از شما که نوا علی لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم
 اما موافی معید و احد ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشند بر غیرانی کنند و کنا و کنند و ترین دل یکم و از شما که نوا علی لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم
 کل انسان مسئله پس بهم برآید خواست او را ما نقص ذلک ما عندی که گردان و دان و دان از آنچه نزد دست از نعمت الاکمال نقص الحیاط اذا دخل البحر کما یحکم یکسر و
 سخن یعنی آداب و چون در آورده شود در یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن علمای نیک و بد که علمای شما که میدانم و می شمارم بر شما شما و فیکم یاها
 پسر تمام میدهم شما را جزای آن اعمال را من و جل خیر اقلی الله پس یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن ترتیب کرد و اند
 و من و جل غیر ذلک فلا یلو من الا فنه و یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن ترتیب کرد و اند
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعين انسانا بود بنی اسرائیل مردی را کشت نود و نه آدم را ثم
 خرج سیال پسر برین آمد در حالی که میرسد مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند خفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الصبی است قبول وی فاتی و اها بفا الله
 توبه پس آید راهی را پس رسید او را ایاست مرا و توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ ال توبه ایام است توبه و این اگر چه بجهت معنی ظاهر است اما اول رجحانیت روایت صحیح
 تراست قال لا کفت را بهب نیست ترا توبه هتله پس کشت آن مرد را بهب را و جل سیال و در اینها که سوال میکند مردم را فقال له و جل انت قریة کنا و لکن ابرکت
 مرا و مردی یا قریة جنین و جنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که محل شکل تو خواهد کرد و فاد که الموت پس در ایات و امارات
 و علامات مرکب یعنی مرکب در سیه فنا بعد و نه نحو ها پس میل کرد و آینه بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در جهان حالت در رسیدن مرکب سینه را بر زمین کشید و با جانب رفت و در میل کردن و در یکی از
 فاحصمت فیہ ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس بیکار کرد و مذبح را زد و در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم و مظلوم
 و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مغضوب و معذبت فاوحی الله الی هذا فان قوتی پس وی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که منوجه شده بود بجانب آن نزد یک مشت
 والی هذه ان تبا حلی و وی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی ازان هجرت کرده بود که در و از بیت فقال قیسو ما بدینها پس گفت خدای تعالی فرشتگان را از نزد کشید و پیاپی
 مسافتی را که میان دو قریه است نسبت بهت که که ام ازین دو نزدیک تر است نسبت بهت فوجد الی هذه اقرب بشیر پس یافته شد میت بسوی این قریه رحمت کرد و دیگر است یک بیت
 ففعل له پس آرزیده شد مرا و درین حدیث کمال مبالغه است بجهت رحمت الهی و امید داری بغفرت و بی تعالی و آن بعد قنیت و بود و توبه و استخار و متفق علیه و
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی یفشی بیده و لو لم یزل یبذل الذی هب الله بکم سوکند بخدای که تقای ذات من بدست
 قدرت و دست اگر کنا و نمیکند شایسته بر خدای تعالی شما را و لحاء بقوم یذنبون و پراستی می آرد تو میرا که کنا و کند فیستغفرون و الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیخلفهم
 پس سارزد و ایشان را مقصود بیان و معصوم و مغفرت الهی سجده است کنا با از برای اظهار تقضای اسم معصوم و مغفرت که جرم منب کان نیاید معصوم و حال کی نماید و تا رحمت کند
 در توبه و استغفار رحمت بر سر ذنوب و عدم ملامت بدان زیرا که خدای تعالی نمی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبر را تا باز از ان فاقوم و باسد التوفیق و رواه مسلم و
 عن ابی موسی و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یسبط یدیه باللیل لیتوب مسی النهار و بدستیک خدای تعالی فراخ میکند
 دست رحمت خود را شب تا توبه کند بدی کننده در روز و یسبط یدیه بالنهار لیتوب مسی اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کننده شب و یسبط یدیه
 است از توسعه و خیران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت مردی توبه بستر کرد و در بیان این در آخر کتاب در بیان
 علامات ساعت یباید و رواه مسلم و عن عائشة و رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا اعترف بدستیک بنده و وقتیکه اقرار
 میکند یعنی بجهت خود ثم تاب پسر توبه میکند و رجوع می نماید بدگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند بر رحمت بروی متفق علیه و
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کیک توبه کند پیش
 از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بروی و قبول توبه او را واجب است بفضل الهی و کرم وی و رواه مسلم و عن انس و رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الله اسئل فوجا متوبة عبد حین یتوب الیه بر آن خدای تعالی سخت تر است از وی شادمانی توبه بنده خود و رضای وی تعالی از بنده
 هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدثکم کانت و احدثه با و من فلاة کما از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین و مشت فاختلت منه پس رسید
 و کزینت را حله از وی و علیها طعامه و مشرابه و بران را حله بود و خدش وی و آب و می فایس منها پس نا امید شد آنکس از آن را حله فاتی شخصی پس آنگاه گشت رختی را فاصح
 فی ظله پس بپوشید و در سایه آن رخت بسبب کوفت و ملالت وی قدامت من و احدثه در حالی که تحقیق نا امید شده است از آنکه خود فبنا هو کذلک اذهو بها کامة

عنده پس در شای آنکه آنکس همچنین بر پهلوا افتاده بود تا که آنکس تلبیس و حاضر است بر اهل در عالمیکه استیاده است راجله زوسی فاخل مجتاهما پس گرفت مبارک را حله را ثم قال من
 شدة الفرج پس گفت آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی وانا ربک خداوند اتوئی بنده من و منم خداوند ترا خطا من شدة الفرج خطا که آنکس از سختی فرج
 و گفت تو بنده منی و منم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی و منم بنده تو و مخصوص میان شدت نمای حق و تشبیه آنست که بفرج تشبیه کرده و گزیده خود را بیا بدو بنده کنایه بکار بنده گزیده
 از پروردگار تعالی است و تو به حکم باز آوردن و باز یافتن دارد فافهم رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عبد الله ذنبا ذنبا بدو تشبیه بنده از تشبیه
 که کنایه می فقال و بذا ذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من کنایه می کردم پس بیا بر این کنایه را فقال و بعد پس گفت پروردگار و بعضی بیا که علم عبدی ان له و با بغفر الله
 و یاخذ به آیا دانست بنده من که پروردگار است که می آموزد کنایه را و میگوید و بگنا و غفرت لعبدی آموزم من بنده خود را به همین علم ثم مکث ما شاء الله بستر رنگ کرد آن بنده
 در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثم ذنبا ذنبا پس گفت آن بنده بدین بازی پروردگار من کنایه کرد و پس بیا بر این کنایه را
 فقال پس گفت پروردگار درین بازی از اهل علم عبدی ان له و با بغفر الله الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم ذنبا ذنبا فقال و بذا ذنبت و بذا ذنبت و بذا ذنبت
 آخر فاغفره لی درین مرتبه لفظ آخر ولی زیاده است و در بعضی نسخ در اولی و در دوم آخر ولی نیز موجود است و در نسخ صحیحین تقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له و با بغفر
 الذنوب و یاخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گویند بنده هر چه بخواهد از کنایه ما دام که استغفار و مقصود بیان فصیلت استغفار است و تأثیر وی در غفران نه از کنایه
 متفق علیه و عن جندب بن جمیم سكون فون و ضم وال و فتح آن نام بود و غفران نیست که از آنجا بر صواب و از ایشان است و جندب نام بعضی صحابه و بگویم هست و ظاهر آنست که مراد از
 ابو ذر باشد و اسد علم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا اغفر الله لفلان روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا
 سوگند نمی آموزم و خدای تعالی مظان ظاهر آنرا از فاسق معبود و این مرد سخن فصول گفت و سوگند خورد که خدای تعالی و انمی آموزم و ان الله تعالی قال و بدو تشبیه خدای تعالی گفت من
 ذالذی یتللی علی فی لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آموزم فلان را یا مراد از آنست که سوگند خورد و بعضی دروغ گوئی ساختن را و باطل کرد اندیم سوگند ترا و آموزم و او را مالی
 بهرزه و کسر لایم شده اما سوگند خوردن فانی قل غفرت له لفلان پس بدو تشبیه تحقیق آموزم فلان را و لخطبت غلات و باطل کرد اندیم عمل ترا خطاب آنرا و است که گفت خدای تعالی
 نمی آموزم فلان را یا مراد از این عمل است که سوگند خورد و بعضی دروغ گوئی ساختن را و باطل کرد اندیم سوگند خوردن ترا و بیا بر این آموزم و در او و کما قال یا جندب گفت راوی بان حضرت این عبارت را در جاک
 میگویند که راوی از القاصد حدیث بعد میخورد فلان را است و رواه و در حدیث نیز است که کسی را که شخصی حکم کند بعد از مغفرت اگر چه فاسق و بدکار باشد شاید که سولی تعالی او را ببخشد و این را بگوید
 و از اینجاست حدیث است بیت نامیدم مکن از ساقیه و زائل تو چه دانی که پس برده که خواست و که زشت و عن شداد بن بشیر مجمر و تشدید وال ولی بن اوس نفع مجمره و سکون و او
 صحابی انصاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او صحبت است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار این است
 که بگوئی اللهم انت ربی خداوند اتوئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بجز تو تو خالقینی سید اگر وی تو را و انا عبدك و من بنده تو انا و انا على عملك و و عليك
 و من ثابت و داویم بر عهد و عودیت که با تو بستانم و و حده که با تو کرده و ام کرده و فای آن از من نمی آید یا عهدی و و حده که تو تفضل و کردم خود برای اهل ایمان و طاعت کرد پس من میقیم و مختم
 بر عهد تو و معصیت تو بوده تو و دل بر لبه بر امید شستام که هر چه طاعتی چنانکه باید از من می آید ما استطعت اعد که استطاعت دارم و میتوانم آنچه که که لائق درگاه تو باشد و فای حق تو تو را
 کرد که آن مقدور بر بشر نیست و از طاعت آدمی بیرون است اعوذ بابك من شئ ما صنعت یا یحیی تو را بدی آنچه کرده ام از کنایه ان بک این طاعت صورتی که میگویم که از من چیست و یا
 خالی است و منقمن دعوی حل و قوت است بخود با بد من ذلک ابو عاتک منعتك علی اعتراف میکنم برای تو تا تو رفیقان نعمت تو بر من و ابوعبدی و اعتراف میکنم به و ام و ام و ام
 و جود کنایه خود و تقصیر از شکر نعمتای تو و این حتی دانست بی الطمع و جود و نعمت از جانب مولی و صدور کنایه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من
 بر تو نازل باشد و سر که کفران از تو بسوی من صادر کرد و من محبت و تو و میگویم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو و تو دشمنی کنی من با بصیست و میفرمائی تا با آنکه محتاجی من فاغفر لی پس بیا بر انا فافلا
 یغفر الذنوب الا انت پس بدو تشبیه نمی آموزد کنایه ان را یکس که تو و درین غایت عجز و اعتدال و نهایت ذلت و افتقار و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کرد و در ذنب احتیاج
 معانی آن در وی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در جاسج امور رجوع بوی باشد و حاصل معنی این استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر کنایه ان و تقصیرات خود دارد و حقیر معرفت
 محض باشد زیرا که اگر تقصیر کند غیوب نفس خود را معلولیت عمل خود اند که صلاحیت قرب درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لیس فاعل بیت طاعت ناقص موجب غفران نشود و ضمیم کرد
 علت حصیان نشود و قال آخر بیت که طاعت خود نقش کنم بزبانی و ان نان بنم پیش کی بزبانی و ان سک سالی کرسه در زندانی از تنگ دران نان نرزد زندانی رحم الله قائل و اگر فرضا
 علی خالص کرد و در حالی صحیح نشود و وقتی که صافی کرد و و منت و فصل الهی را مشا به کند و از خود نداند و بدن خود را در اهل و مستحق ندانند پس بنده و انم و دیدن غیوب نفس خود و عمل خود
 و رویت منت و فصل خدا است و این از اجل معارف و انفع و سلم احوال است برای بنده و با وجود آن تنگ بود و حق و مستحق بعد وی باشد و علامت آن ثبات و استقامت
 برو فای عهد و عودیت و ادای حق رویت زرقا الله تعالی بعد از آن فصیلت این سید الاستغفار بیا بیا میگوید و میگوید قال گفت آن حضرت و من قالها من النهار و کیگوید که بگوید
 در جزوی از روز و موقعا بعد از اهل که یقین دارند و اعتقاد آورده است آن فضا من یومده پس یومده بلان روز و قتل ان میسی پیش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة
 آنکس از کسان بهشت است و من قالها من الليل و هو موقن بها فاما قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة و کیگوید که بگوید از روز و شب و مال که دی قیام و انکست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نه کان يقول اذا اوى الى فراشه روايت ميکنند بپروردگار آنحضرت که چون می آمد بسوی فرارش خود اللهم رب السموات ورب الارض اي خداي پروردگار آسمانها و پروردگار
 زمين اشارت است باصول اسباب کليه بقای عالم و رب کل شئی و پروردگار هر چيزی تعميم ربوبيت است نسبت به چيزان آنچه در ميان آسمان و زمين است از غنا صوم و الوليد و افراد و جنات
 ان فائق الحب والنوى سگافنده دانه و خسته اشارت است بازراق جسامه که آن بقای اجسام است . حب در طعام استعمال يابه و نوى در نه و مانند آن منزل التوريه و الانجيل
 القرآن و فرستنده این سه کتاب بزرگ جليل الشان اشارت است بازراق روحانيه متعلق به ديوان آفت و ذکر نوبت و ذکر در محبت عدم شتمال آن بر احکام و شرايع چه کثر آنچه در کتب
 مذکور است او کار و دعوات و مناجات است و محققیت وى جزوى از توريه است که اقاله احوذ يك من شکر کل ذى شوائف آخذ بنا صبيده پناه ميچوييم بپروردگار بدى سر خداوند
 بدى که تو کبريده موي پشيانى او را و مسخر داری او را قدرت خود و انت الاول فليس قلبك شئ توئى اول پس نيست پيش از تو چيزى و انت الاخر فليس بعدك شئ توئى آخر نيست
 پس از تو چيزى و انت الظاهر فليس فوقك شئ توئى ظاهر و پيدايست نيست بالاى تو چيزى و انت الباطن فليس دونك شئ توئى باطن و پنهان پس نيست زير تو چيزى سر چيزى
 ظاهر چيزى باشد هر چه پايانست باطن پس نفعى تو فاعيت مناسب ظهور باشد و نفعى و نفعى مناسب بطون و دون اينجا بمعنى ضد فوق است اقصى عني الدين بگذارد از دين و ايم يعنى برى گزينا
 از ان و توفيق ده که قصه کتم اثر باعطای اسباب و قضا و امکنه را دن و رساندن هر دو کردن حاجت و لغنى من الفقر و غنا و ماز فقر و من بختي بجلست رواه ابو داود و الترمذى و ابن ماجه
 و رواه مسلم مع اختلاف سبور و روايت که آن را مسلم يادک اختلافى و الفاظ و عن ابى الا وهوا الانامى بفتح نيمه و سکون نون صحابى است که ساکن شام بودند ان رسول الله صلى الله عليه
 عليه وسلم کان اذا اخل مضجعه من الليل بود آن حضرت چون بخواب ميرفت در شب قال ميگفت بسم الله و وضعت جنبى بنام خدا ندا دم پهلوى خود اللهم اغفر لى ذنبى
 را خست شيطانى و بران و دور کن شيطان مرا و در قرين او ست ياد که قصه غوى او کند و خست از دن سک است و فک دهانى و بران و برون اگر و مراد او خلاص کردن نفس است که
 بخراى عمل خود و در کرمى باشد چنانکه در قرآن مجيد ميفرمايد کل نفس باکبت ربيته و فک خلاص کردن و برون آوردن از کرم و در مان بکسر رکرو و اجعل لى فى الذنى الا على و بکجان مرا
 ب مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربين اند و ندى بفتح نون و کسر وال و تشديد بمعنى مجلس است و اهل مجلس را بنيز خوانند و آن حضرت اگر چه در مرتبه غوث و فضيلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما
 شوق تعالى قرب درگاه علو و ارتفاع مقام ملکوت و ابرار ميسر دارد که همیشه در آنجا ميا باشد و مباشرت و محاطت ماسوت که حکم بشريت را نجا است مبر او معلما باشد فافهم و باسند التوفيق رواه
 ابو داود و عن ابن عمر رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کان اذا اخل مضجعه قال الحمد لله الذى کفانى و اوائى و اطحنى و مستقانى شکوئى
 در کفایت کرد مرا و جاي پناه داد مرا و خوراند مرا و نوشانيد مرا و الذى من على فافضل و آن کسى که نعمت داد مرا پس زياده و افزون داد مرا و الذى اعطانى فاجزل و آن کسى که عطا کرد
 مرا پس بيايد در قريه بقره اولی است آن با اعتبار کيفيت است و اين با اعتبار کيت الحمد لله على کل حال حمد در خدايست بمرحال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا و در هر دو نعمت
 نطف وى ظاهر باقى شامل حال نده است اللهم رب کل شئ و ملئکة و اله کل شئ اعوذ بك من النار رواه ابو داود و عن بريد بن بصره باصح ابى شوره است قال شکى خدا
 بن الوليد الى النبی صلى الله عليه وسلم فقال که و خالد بن الوليد بسوى آن حضرت پس گفت يا رسول الله ما انا من الليل من الاوق خواب ميخواهم که در شب از بيدارى بترسم
 بفتح نيمه و اوقاف على است که خواب مى برد و فقال نبی الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم الى فواشک فقل و قى که بياي تو بفراش خود پس بگو اني اعوذ بالله
 اللهم رب السموات السبع و ما اطلت اى خداي پروردگار سموات آسمان و پروردگار هر چيزى که سایه افکنده آسمانها بران چيز رب الارضين و ما اطلت و پروردگار زمينها و بارها که بر دانه
 زمينها آثار ارض را کاسي مفرد مى آرد با اعتبار انکه طبقات وى همه حکم یک طبقه دارند و کاسي جميع نيرى آرد که معده دانه و کاسي تاويل ميکنند لفظا جمع را با فاق و تاويل و اسد علم و رب الشيا
 و ما اطلت و پروردگار شيطان و کسى که گواه ميکنند شياطين را و جنود شيطانند تا شامل جن و انس باشند کن لى جاد و من شر خلقك باش مرا همسايه و پناه از شر خلق خود کلام جميعا
 همه ان فيوط على اهل منهم اين که پيش رستي کند و بکند و بشتابد بر من يکي از ايشان اوان يعنى يا انيکستم کند بر من و از حد گذرد و يعنى بفتح نون و جيم عجز جادك غالب و توست
 همسايه تو و زنهار و دانه تو که در پناه و خست تو قدرت تو آورده و جاي گرفته است و جل شانه و بزرگ است ستايش تو که کيس پس جز تو نتواند که بجاء آرد و لا اله غيرك لا اله الا انت تا کيد
 فقر تو جديست و از اينجا معلوم ميسر و کارق انصرفات شيطان و عن رواه الترمذى و قال هذا حديث ليس اسناده بالقوى والحکم المفتحتين بن طهيز بن عمار
 مجمر و فتح الراوى که راوى اين حديث است قل ترك حد يثد بعض اهل الحديث تحقيق ترک داده اند حديث او را بعضى از اهل حديث اخچين گفته است بخارى و ابو داود و شافعي
 و ابن ابى حاتم گفته است ابن معين که وى چيزى نيست و ابن عدى گفته که اکثر احاديث وى چيز محفوظ است و در بعضى نسخ الحکيم ياد است و در عايشه نوشته که مصلوب حکم است بى اينجا که در ترتيب
 و کاشف و جز آن مذکور است الفصل الثالث عن ابى مالک روايت است از ابى مالک اشعرى و بعضى گفته اند اشعري صحابى است که در نام وى اختلاف است اشترک است که
 نام وى کعب بن مالک است ان و رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اصبح لحدکم فليلقوا صحنا و اصبح للملأ لله رب العالمين اللهم لى اسالک خير هذا
 اليوم خداي من بوال ميکنم ترا نيکي اين روز را و بيان کرد و نيه را بقول خود فقهه کنايش او را که ابواب خيرات در دوى گشاده کرد و وضوء و يارى دادن تو مرا درين روز که بر نفس و شيطان طلق
 مرا يارى دهى و نصرت بخشى و غمزد و نگر داني و فوره و روشنائى دل که بنور ايمان و طاعت و معرفت نوراني باشد و بگوئد و فزنى لطف و کرم و فضل تو که بر سر مرا درين روز و هله و راه
 راست که در عمل و اعتقاد و برقى و ثواب باشم و اهل همه بركات و شامل همه خيرات اين است و اين جز برفيق و ما يدايم ميسر گردد و رزق الله و اعوذ بك من مشر ما فيه و پناه ميچوييم تو
 زبدي چيزي که درين روز است ذکر اين مبالغه و تا کيد است از خدا اين خصال مذکوره و مشر ما بهند و پناه ميچوييم بپروردگار شيرى که بعد از اين روز است ذکر اين مبالغه و تا کيد است که تمام عا

[illegible]

تکلیف میگردند و بهر دو آن بحسب آنچه حاصل میشد از ذلت و انحسار و تنزل پس تتر میگردند و تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود و قول می گویم بقول تشریف کثرت لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو على کل شیء قلیون آشیون مائون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا و عده خود را و در وقت
و نمیدین اسلام و نصر عبد و یاری دادند خود را که عبارت از ذات شریف خودش است و هزوم الاحزاب و شکست داد که و همای کفر را تنها که پیغمبر سلمان
گردند و شکست دادند و لیکن بحقیقت همه بقدرت و است تعالی و احتمال دارد که مراد با خراب کرد و همای است از طوائف مشرکین و قبال بود که در غزوه خندق که از غزوه احزاب
نیز می گویند جمع شده و لشکر ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با دافتر ستاده و لشکرهای مایه کثیر بکاشته که از راز و کار آنها برآورد و قول
دی و عده تبلیغ است بقول سبحانه و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عازما شقی علیه و عن عبد الله بن ابی اوفی نفع بنزه و سکون و او و بنام صحابی مشهور است و آن
کسی است که مرد در کوفه را بفرمان رضی الله عنهم قال کنت دعا رسول الله و عازما و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای دیگر از آن
حضرت روز غزوه احزاب که غزوه خندق است بر شکران پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدی فرستنده کتاب یعنی قرآن یا حضرت کتاب ساوی سورع الحساب تبارک
کیرنده حساب ازندگان بحسب علم و احاطه تمام اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوند شکست ده این گروههای کافر از الله اهزمهم و ذلهم خداوند شکست
ده ایشان را و بندگان ایشان را بلقرآن پامی ثبات ایشان را متفق علیه و عن عبد الله بن بسر بن موحده و سکون و بنام صحابی مشهور است که او را پدر و مادر و برادر و خواهر و همه
و آن حضرت در خانه ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی کنت نزل که در آن حضرت آمد بر پدر من فقلنا
الیه طعاما پس نزدیک کرد و اندیدیم پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبه فاکل منها و پیش آوردیم و طبه را پس خورد آن حضرت از و طبه این مقدار را و جوهر متعدده و دست
کرده اند و اختلاف کرده اند از اصح که ام است قاضی حیاض در مشارق الانوار در عرف و او گفته که وطبه کسر طاء و نمره و مدوده بعد وی تراست که فسخ از آبرو اند و در شریف می کنند و ابن دمی
گفته که وطبه حصیره تراست و اختلاف و درین لفظ بسیار است و صحیح این است و در حرف را گفته است که سمرقندی بضم راء و فتح طاء و احد طرب یعنی خرمای تر و ابی کرده و وطبه کسر
الطاء بعد وی بای موحده است و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر از نواد و اسکان طاء و بای موحده است و موجود در نسخ مشکوٰه همین است و معنی وی مشکب شتر و اسد اعلم ثم اتی بتمیز بستر و
شد خرمای خشک فکان یا کله و یلحق النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که بخور و در مارا دمی انداخت خسته را میان دو انگشت خود و میجمع السبایه و الوسطی و جمع میکرد
و انگشت را و فی و وایقه و در وایتی چنین آمده است که فجعل یلحق النوی علی ظهر اصبعیه السبایه و الوسطی پس کردانید که می انداخت خسته را بر پشت این دو انگشت خود و ثم
فجعل یسوا ب خشر به بستر آورده شد آب خوردن پس نوشید و ارفاق الی پس گفت پدر من آن حضرت و اخذ الحجام و اقبه و گرفت بکلام چار پاییه او را که بر وی سوار بود و ادع الله
و عاکن خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیا و زقمهم خداوند بکرت ده مرا ایشان را و چهری که رزق داده ایشان را و اغفر لهم و ارحمهم و بایر ایشان را
و رحمت کن ایشان را و او مسلم الفضل الثانی عن طلحه بن عبید الله روایت است از طلحه رضی الله عنه که ان غنره مشبهه است ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا
دای الطلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نور میبخت اللهم اهله علینا بالامن و الایمان خداوند داخل کرد آن طلال را بر ما و بنما را با من از آفات نفس و مخافات و دهر و
ثبات ایمان و السلامة و الاسلام و سلامت قلب و احوال اسلام و مستسلام احکام آتی یعنی تفرق کردن ران رویت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظام نفعیم است ملک شاکل
تمامه غنمنا را و طلال مشهور است که تاسه شب از اول ماه است و بعد از وی قمر گویند و در قمر موس گفته که طلال غره قمر تاء و شب یا تاسه شب یا تاهفت و دو شب که از آخر ماه است و شب و
مبیت و هفت و در قرآن قمر گویند یعنی وظا هر است که معتبر در عا و اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال و اسد اعلم و بی و و ملک الله پروردگار من و پروردگار توای طلال خداست که
تترتیب است مرا که خالی است از شرک و در حدیث تعبیه است بر سحاب و عازر و ظهور آیات و قلب احوال و عبور شبها به و صانع بنظر مصنوعات و رواه الترمذی
و قال هذا حل یث حسن غریب و عن عمر بن الخطاب و ابی هریره و عن الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل ذای مبتلی فقال
منیت پیچ مردی که دید شخصی را که بکلی گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی عما ابتلاک به شکر خدا را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان و فضلنی
علی کثیر من خلقی تفصیلا و فضیلت و او و یادی بخشد مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت و ادنی الالم نصیبه ذلک البلاء مرا که تجربه زنده و آن ملاکان ما کان هر ملاکی
باشد و لیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بریدن کسی است که متبلا است بفسق و معصیت و مجاهرست بان تا متاثر و منجر گردد اما اگر عیاری و ناقص الخلق را بنید یا فاسق متبلا باشد
به نیز خطاب نکند و بلند نکند بلکه در اول بگوید و بس تا متاثری و منکر گردد و رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابن عمر و قال الترمذی هذا حل یث غریب و عمرو
بن دینار و الراوی لیس بالقوی و عن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من دخل السوق فقال لیکه و رایه و ربنا پس بگوید لا اله الا الله
و حده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و میمیت و هو حی لا یموت بید و الخیر و هو علی کل شیء قلیون آشیون مائون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا و عده خود را و در وقت
تعالی را و از هر ازینکی و محی عنه الف سیئه و بستر و پاک کند زوی هزار هزار بدی و دفع له الف حجه و بلند میگرداند بدی آن شخص را از هر ازینکه و بدی له بقیاتی است
و برآورد برای وی خانه و بهشت طیبی در قرقر این حدیث طناب و بیان گانی کرده حاصلش این است که اینهم ثواب از جهه آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل زور و سوندد برای مردم و خشت
ظلمت خلعت را و چون در ظلمت طناب خلعت و شدت است ابر دران نیز کثیر و عظیم شد بحسب وجو و اتمهاده و هدایت که اعلی مرتبه کمال است و رواه الترمذی و ابن ماجه و قال

سیکت شکر بارک شوق و آمدن هر دو ما بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت دوا بود او د و عن ابن مسعود رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر هله
قلیل روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت کسی که بسیار کرد و دانه و وی پس باید که بگوید اللهم صلی علی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک خداوند من بنده توام و پسند
توام و پسروا توام که پدر و مادر من اند و فی جنتک و در پنجه قدرت توام کنایت است از ملک و تصرف می کند فلان در قبضت یعنی مد ملک تست و قبضه نعم قاف و فتح هر دو را
تا صیبحی بیدک مولی پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست حاضر فی حکمت که رنده دست در من حکم تو یعنی حکم ترا تو قی و مانعی نیست هر چه کوئی و خواهی همان شود عدل فی
قضا ملک عدست در من قضای تو عدل و خلاف جور لسا لک کل اسم هو لک سمیت به نفسک سوالی که می ترس از نامی که آن نام تراست نام نهاده و نهاده بان نام ذات خود را
بر وجهی که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از وی ذکر میکنی بقول خود او انزلته فی کتابک یا فرستاده آن نام را در کتابهای خود او است اثرش به فی مکنون الغیب عندک
یا مستغنی و مقصودی بان نام در پاره غیب نزد تو و در بعضی نسخ و در حاشیه جلالت جیم می یسجد و از ترس فی کتابک نوشته و اعلمت احد من خلقت یا دانیده که از یکی از خلق خود را ان یجعل القرآن
و بیع قلبی سوال میکنم که بگو وانی قرآن را به بار دل من چنانکه به سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرانی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت گرداند و جلای غمی و غمی و بگو وانی
سبب بران هم و غم من هر دو یعنی اندوه است ولیکن هم در تقبل میباشد و غم را ماضی ما قاله بعد قط الا ذهب الله غمه نگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز نگذاشته و خداوند خدای تعالی غم زنده
او را و ابد له به فرج او بدید و در عوض غم کشاد و راحت را فرج بچشم و فتح را کشایش میگوید فرج اسد غمک و فرج حامله شادمانی و در کتاب حادیث و امثال این مقام حکم است و
درینجا و بعضی نسخ بجای جمله نیز ضبط کرده است و رواه درین و عن جابر و رضی الله عنه قال کما اذا صعد فاکبرنا و اذا نزلنا سبحنا گفت جابر بودیم چون می برآمدیم
بلند انگیز میکردیم و چون فرود می آمدیم زان تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و جابری بآب التبیح و التکبیر و التهلیل که شست دوا به بخاری و عن انس رضی الله
عن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کرمه امر یقول بود آن حضرت چون نه و بکین میکرد اند و کار می می گفت یا حی یا قیوم بر حجتک استغنیث ای زنده
بحیات حقیقی ای برادر زنده خلق را بر حمت و مهربانی تو فرماد میگویم و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و لیس یحفظ و عن ابی سعید الخدری رضی
قال قلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدی کفایت ما روز خندق با رسول الله هل من شیء یقول بهیست چیزی یعنی ذکر و دعائی که بگوئیم آنرا بخوانیم تا کسادی و کار ما پیدا آید
مقد بلغت القلوب الحناجر بر تحقیق رسیده و لهای ما کلوای ما را کنایت است از زنده و نه تنگدلی و بیضادی گفته یعنی از ترسش می آساید سختی ترس پس بلند میگوید و غیره سوره اخرا
و ان منتهای معلقوم است که مدخل طعام و شراب است و در قول و مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب بری است و آن زیر معلقوم است قال نعم
فما گفت آن حضرت ای بهیست چیزی که بگوئید آنرا اللهم استمعوا لثنا و ندبوا و عورت هر چار زن و نود و دیدن آن شرم آید و امن و وعاشا و امن کردن و امن و در ترسهای
روغ فتح ترسیدن بضم یا یعنی دل می آید قال فصور الله وجهه اعد الله بالرحیم گفت ابو سعید پس از دخای تعالی و بهای دشمنان خود را بسادی که فرستاد فصورم بالرحیم
پس شکست و دشمنان دشمنان را بساد این حتی منطوق قرآن است و قصه غزه و خندق که آنرا غزه و اغراب نیز که میزد و کتب میسر طور است و رواه احمد و عن بریده و عن قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال بود آن حضرت چون می در آمد بازار را می گفت بسم الله بنام خدا مددم اللهم انی اسألك خیر هذه السوق و خیر ما فیها
خداوند من سوال میکنم کنی این بازار و نیکی چیز را که درین بازار است و اعوذ بک من شرها و شومافیها و پناه میجویم از شران بازار و از شر چیزی که درین بازار است اللهم انی اعوذ
بک ان اصیب فیها صفة خاسرة خداوند من پناه میجویم بتو از آنیکه برسم در وی بیخ و شر از آنکارا صفت دست برهم زدن که آواز آید و دست بردست کس و بجز زدن و در بیعت
دوا به البهیقی فی الدعوات الکبیر باب الاستعاذه عود و عیاد و معاذ استعاذه از چنانکه عذت به و استعذت به پناه بردم بوی و هو عیادی و اوست پناه من و
اختلاف کرده اند که افضل عوذ باسد است یا استعذ باسد اکثر قول ثانی آنکه مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار
در اول نیز وارد شده اند و این و قرأت قرآنست و در ادعیه ماثوره بلفظ اعوذ و وقع شده و معنی یکی است سخن و لفظ است الفصل الاول من ابی هريرة و رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهل البلاء و پناه جوئید خدا از شقت بلا و غایت آن ملاعالی که امتحان کرده شود و در فتنه انداخته شود و گاه
در آن و دشواری آید بروی و جسد بضم و سع و طاقت و دفع شقت و غایت و انجا دفع مناسب است بعضی گفته اند و بان حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که طلت
مال و کثرت عیال را و است و صواب آنست که عامتر از آنست و درک الشقاء و پناه جوئید را لایق شدن و در یافتن نعمتی و دشواری شقا بقیع و مد شدت و وسوء القضاء
و پناه جوئید از قضای بد و در بعضی پناه جوئید به آید انسان را و مکر و در و آزار و بدی را بجمع بعضی است نه قضا بر کس آنچه میگوید که رضا و اجابت بقضای مقتضی و شماقة الاعدا و پناه جوئید
از شاد شدن دشمنان من و دنیا که متعلق بر دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسراف میکند و فتنه و فخر و ظلم میکند و دشمنان از آن شاد میشوند از آن استعاذه
نیست و استعاذه از آن در معنی طلب و فسق و ظلم است و دعا بدان جایزنی متفق علیه و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من
الهم والحزن والعجز والكسل والجبن والبخل و ضلع الدین و غلبة الرجال معالی این الفاظ باب سابق معلوم شده است و ضلع یعنی ضایع و فقر و عجز و کسل و جبن و بخل و غلبه الرجال
علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی یروی عن جبریل صلی الله علیه وسلم یقول می گفت اللهم انی اعوذ بک من الکسل و الهم و العزم و الماثم اللهم انی
اعوذ بک من من عذاب النار و فتنه النار یعنی فتنه که برساند عذاب نار و سبب درآمدن در وی شود و فتنه القبر و عذاب القبر و من شرف فتنه القبر

زیادت شرک و یا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا التبت است بی مدح و ذم که سبب غنی و فقر و اسراف و سبب فقر و جوع و فقر و غنی و من شرف و فقر است
 الدجال بیان این نیز در اوایل کتاب کرده شده است و در علامات ساحت نیز بیان شأ الله تعالی اللهم اغسل خطایای ما بالشیخ و البود خداوند بشوی کنایه مرآب برف و زلال
 و در بعضی روایات بالما و الشیخ و البر و آب و برف و زلال و فوق قلبی کاینقی الثوب الا بغسل من الدنس و پاکیزه کردن دل را چنانکه پاکیزه گردانیده میشود و جامه سفید از چرک و کثیف
 بجامه سفید بجهت آنست که نظافت و زهانت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارت بتبعضای فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بر آن و باطل بدینی و بدین خطایای که باطل
 بین المشرق و المغرب و دوری انداز میان من و میان کنایه آن چنانکه دوری فکده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة و در باب ما تقرأ بعد التکبیر واقع شده است
 متفق علیه و عن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت صلی الله علیه و سلم در بغداد مغزوه حاضر بود و از خواص امیر المومنین علی است رضی الله عنهما قل کان رسول الله صلی
 علیه و سلم یقول بود آن حضرت که می گفت اللهم انی اعوذ بک من العجز و الکسل و الحزن و الغل و الهرم و عذاب القبر اللهم آت نفسي تقوئها خداوند به نفس
 نفس را تقوی و پر مهری که حاصل شود و از او زکات خیر من درگاهها و پاکیزه کردن او را تو بی بهترین کسی که پاکیزه گرداند او را آت و لیهما و مولیهما توئی متولی امر و صاحب نظر
 وی و خداوند یاری کردن اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوند من بنایه میجویم تو از دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلیق بدین ندارد و دارد و عمل بدان بکنم و من قلب
 لا یخشع و از دل که ترسد و فروتنی نکند و من نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا و من دعوة لا یتجاب لها و از دعا که اجابت کرده نشود و از راه مسلم و عن عبد الله
 بن عمر قال کان من دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم بود از جمله دعای آن حضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوند پناهی میجویم تو از زوال و در شدن
 نعمت تو که عطا کرده و تحویل عافیتک و از برگشتن عافیت تو که روزی کرده و فحشاء و فتنه و ناکامی و غاب کردن تو فحشاء و بضم فاء و دهمه و بفتح فاء و سکون جیم بدین مضبوط
 کرده اند ما که رفتن و نعمت نفیج نون و کسر آن و جمیع مخطک و پناه میجویم تو از همه بی رضائی و خشم گرفتن تو و راه مسلم و عن عائشة رضي الله عنها قالت کان رسول
 صلی الله علیه و سلم یقول گفت عائشه بود آنحضرت که می گفت اللهم انی اعوذ بک من شروما عملت و من شروما لم اعمل خداوند پناهی میجویم از بدکاری که کرده ام و از بدکاری
 که نکردم یعنی در مستقبل کاری میگویم که راضی نباشی تو از آن یا نپذیرد که ترک قیام با وجود عدم ترک آن را و راه مسلم و عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم کان یقول اللهم صلک اسلمت خداوند از امر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم و بک امنت و بتو ایمان آوردم و بتو بگردیدم و علیک توکل کردم و تو
 توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم و الیک امنت و بسوی تو باز گشتم و روی آورددم و بک خاصمت و بقدرت تو یاری دادم و تو پیکار کردم اللهم انی اعوذ بعزمتک خداوند
 من پناه میجویم بعلیه قوت تو لا اله الا انت نیست اگر تو ان فضلنی از آنیکه که اکتفی تو ما را انت المحی الذی لا یموت توئی زنده که نمیرد و الجن و الانس یمیتون و
 پیران و آدمیان هر میمیرند متفق علیه الفصل الثاني عن ابی هريرة رضي الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ
 بک من الاربع خداوند پناهی میجویم تو از چهار چیز من علم لا ینفع و من قلب لا یخشع و من نفس لا تشبع و من دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمیک نفیج نکند و از بدکاری
 ترسد و از فتنه سیر نشود و از دعا نیکه شنیده نشود یعنی ستیج ب نکرد و راه احمد و ابوداؤد و ابن ماجة و در راه الترمذی من عبد الله بن عمرو و النساء عنهما
 ایحدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمرو و العاص و نسائی از زید و عن عمرو رضي الله عنه قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یقول من خمس بود آن حضرت که پناه میجویم تو از پنج چیز من الجبن العجل و سوء العجز از بدی سعه و در زنی آن چنانچه تو بی خاص و قوت طاعت
 و بندگی نماید و فتنه الصد و از فتنه و ابتلا میبندد که روی اخلاق و تمیز و عقاید باطله جای کند یا تنگی آر و از قبول حق و تحمل بلا و عذاب القبر و راه ابوداؤد و النسائی و عن ابی هريرة
 رضي الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر و الفقری است که روی عسر نباشد و در حقیقت استعاذه از فتنه فقر است و القلة و از کمی خیرات
 و سبب و الذل و کسر زوال و از خوری نفس که نزد خداوند از راه باب دین غریبی که اشارت میکند بدین قول حق سجاد و اسد العزة و لرسول و للمومنین نماید و اعوذ بک من ان الظلم و الظلمین
 میجویم من این که ظلم کنم یا ظلمم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت و راه ابوداؤد و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاء
 بکثرین پناه میجویم از خضومت و عداوت اهل دین و التفاق و از تفاق اصل مخفی تفاق در دین انما کفر است و الظلمایان و شاید که او اینها را متر از است شامل بدینا و علامات خفاق از کذب و خیا
 و خلف و عده و انظار آنچه خلاف ضمیر است یا احباب و اصحاب و سوء الاخلاق و پناه میجویم از بدی اخلاق و راه ابوداؤد و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع خداوند پناهی میجویم تو از گرسنگی فانه بلش الضمیع پس بدینستیکه بدینم خواهد است گرسنگی استعاذه از گرسنگی از حبست نصرانسان است این
 بدین و قوی و حواس ظاهره و باطنه و حصول قنور و جمعیت و حضور و منع و ی از طاعت و خدمت و لذت تعبیر کرد و از وی بضمیم که سفید معنی لزوم و محبت است و درین اشارت که جمیع محبت
 است که لازم حال انسان و صورت ضرب باشد و بک باعیا و طریاض و در اعتدال موافق حال گردد و غرض است بک موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدست از اراض و لغراض و
 اعوذ بک من الخيانة و پناه میجویم تو از بی وفایی و بی وفایی در تصریح خیانت نداشتی و لکن کسی را فافنا بلست البطانة پس بدینستیکه بدینا است خیانت بطان بکسرا
 حاصل یعنی اشترک علیه ضد ظهاره امیره جامه را که نینداستخاره میکند برای هر پیرت انسان که در باطن مضر دارد و دوستی و دینی خاصه را نیز گویند و راه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجة
 و عن ابن رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص بفتح با و رومی و میبشدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا

شود بجهت فساد مزاج آن و الحذاب بضمیم و ذال مجری می شود که حادث میگرداند از انتشار سواد بدن و فساد میگرداند مزاج اعضا و هیات تنار و المخبون و از دیوانگی و پوشیده شدن عقل
و من سئ الاسقام و انجمه بیا ربیای بد و راه ابوداؤد و النسائی و عن قطب بن مالک بضم قاف و سکن طای و بیای سوده صحابی کوفی است قال کان النبی صلی الله علیه
و سلم یقول اللهم انی اعوذ بک من منکرات الاخلاق و الاعمال و الاوهو و خداوند من پناه میجویم تو را جلالتی بد و از کارهای و از بهواها و خواستهای بد که نفس بدان میل دارد و منکران
گروه شده در شرح و آتشگاه در دین وجود او شناخته نشود و صد معروف و راه الترمذی و عن مشیر بضم شین مجرب و فتح مشانه و سکن تخانه و زاد آفرین شکل بشین مجرب و فتح کاف حمید
بضم حاء و فتح تیماعی کوفیت و پدری کل بن حمید صحابی کوفی است عن ابیه و ابیه یکند شتیرا پدر خود شکل و غیره و بی یکس از وی روایت کرده است قال قلت یا نبی الله علمنی
تعویذا لنعوذ به کونیم یغیر وجهه بلان مرافقونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیه قال قل کنت آنحضرت بواللهم انی اعوذ بک من شر سمعی خداوند پناه جویم تو را بدی تو
من که سخن بد استنوم و مشو بصیری و از بدی مینای من که چیز بدانه میجویم و مشو لسانی و از بدی زبان من که سخن بدانگویم و مشو قلبی و از بدی دل من که خاطر بدانه بشم و مشو منیجی و پناه
میجویم از بدی آب منی جو که در زمانه غیبت و نظریه مجرم شهنوت نکند که آن نیز نشانی است و راه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و عن ابی الدیر بفتح تاء و فتح حاء و راه صحابی مشهور است
از انصار حاضر شده عقبه را و بداند ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یلعن عوب و ان حضرت که دعا میگردان و دعا اللهم انی اعوذ بک من الهم و سکن الهم و سکن الهم
الکندن و ویران کنایه یعنی از بدی و بدی که فتنه و هم بفتح و الهم نام آن خانه که فتنه و کسب و الهم آن شخص که میبرد در قرآن و مشهور در روایت حدیث سکن و الهم است چنانچه در قرآن آید
و فتح آن نیز روایت است و اعوذ بک من التودی و پناه میجویم تو را از فتنه و از جای بلند و اعوذ بک من العرق و الحرق و پناه میجویم تو را از غرق شدن در آب و سوغین در آتش
و غرق و حرق هر دو بجهت را و سکن بر و است و توشیحی گفته که اسکان در حرق خطاست و الهم و پناه میجویم تو را از پیری سخت و اعوذ بک من ان یخبط الشیطان عند الو
و پناه میجویم تو را ازین که ماس کند مرا شیطان نزد من یعنی در وسوسه اس فکند و اندکند و تابه که در اندکی الصراح بخطابه یواکی و اشتن و بعد و م را منه قوله تعالی کاذب یخبط الشیطان
المس ای یفنده و اعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبر و پناه میجویم تو را از اینکه بمر در راه تو پشت و بنده مرا در تخمین از جنگ کافران است و تواند که تخمین از لشکر شیطان
و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب پس از گرمی نعوذ بک من ذلك و اعوذ بک من ان اموت لدیاف و پناه میجویم تو را از اینکه بمر مرگ زنده مار و گرم
و خزان و راه ابوداؤد و النسائی و زاد فی روایه اخروی و زیاده کرده است نسائی در روایت بیکر لفظ و الهم و پناه میجویم تو را از غم و اندوه و عن معاذ رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال متعین و ابالله من طلع یحید الی طلع پناه جوید بخدا از طلعی که راه نماید بعیب و نشی در دین و نقصان در مروت و مردانگی طلع
متحرک نمید و اشتن الی زردم و طلع بفتح در اصل رنگ گرفتن شمشیر و خزان در رنگ شدن و مرا و اینجا بعیب و شین است و در جمع البی گفته که طلع سبکون هر کردن و بجهت و سن فتح هر
میفرمود که طلع امید و اشتن بلی که مشکوک باشد رسیدن آن و اگر حقین بود چنانکه مشا هر دو را ریا و عده صادق یا محبت را سخن و طلع نباشد و میفرمود چون کشتی با بجزیره مکران رسید و سوره
و کسوت صوفیه نزد آمدند و گفته که چون موسم کشتی در سد در باطن با امید پیدا آید که مردم خواهند رسید و با چیزی خواهند داد و اباین را باب طلع و شرف که نزد این طالع مذموم است
باشد یا نباشد و جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد و اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود و اشرف باشد و راه احمد و البیهقی فی الدعوات
الکبیر و عن عایشه رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم نظر الی القمر فقال روایت میکند عایشه که آن حضرت نگاه میکرد بوسی ماه پس گفت یا عایشه استعین
یا الله من بشر هذا ای عایشه پناه جو بخدا از شر این اشارت قمر کردان هذا هو الغاسق اذ اوقب پس بدستیک این است غاسق و فتنه غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق
واقع شده است و من شر غاسق اذ اوقب و غاسق را تفسیر کرده اند شب چون تاریک کرد و بغیب است غسق و بقره و فتنه که گفته شود و آت مرد و قتی که غائب کرد و در قرآن با قیام کرد و وقت
یعنی فرود آمدن آفتاب و خزانست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و در بخت تفسیر کرده و بقره و فتنه خسوف کند و سبب استخاره از آن آن است که خوف و کسوف از آیات خداوند است که
مندر است بوجه و حادث و نزول نواب چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد آن حضرت صلی الله علیه و سلم ترسان مولانک و نیست مرا و این حوادث و نواب
که بخوان از احکام کسوف و خوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلامیان قهر علیست بلکه مراد آیات خدا که مندر است بدان مثل آن که عبرت گیرند و ترسند که چون قربان نبوت
در ساعت منخف شده نور از وی سلوک بکشت مبادا نور ایمان عمل از وی زایل گردد و امثال آن و راه الترمذی و عن عثمان بن حصین بضم حاء و فتح صاء و رضی الله عنه صحابی
مشهور است و پدر و نیز صحابی است قال قال النبی صلی الله علیه و سلم لابی کنت عثمان بن حصین که گفت آن حضرت م پدر مرا پیش از آنکه اسلام آورد یا حصین کم تعید الیوم
الهاجذ خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی مسبحه گفت پدر من بخت خدا را عبادت میکنم ستانی الا در و داخل فی السماء شش خدا در زمین و آن نبوت و یعوق و نسروا
و منات و غمی و اویش شش و قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان که خالق همه اشیا است قال کنت آن حضرت فایهم تعد لوفعتک و دهنتک پس کدام یکی از ایشان را میثاری میثا
میداری برای امید و میجویم و قال الذی فی السماء گفت حصین آن ماک را سانسنت قال کنت آنحضرت یا حصین اما لانت لو اسلمت علمتک کلین تنفغانک ای حصین
آگاه باش بدستی که تو اگر مسلمان میشدی دانایند تر ازاد کلمه که سود میگردند ترا قال کنت عثمان فلما اسلم حصین پس بنگامیکه مسلمان شد حصین پدر من قال کنت حصین یا رسول الله
علمنی الکلمین اللین و کلمه بلان مر آن دو کلمه را که وعده کرده بودی مرا افعال قل پس کنت آنحضرت بواللهم الهمنی و شدی خداوند در دل من کلن شد و او شد بضم او و ک
شین بره شدن و اخذنی من شرفی و پناه دهم از بدی نفس من و راه الترمذی و عن عمرو بن شعیب عن ابیه من جدان رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible]

سوال کن از پروردگار خود سلامت آفات و بلیات ظاهر و باطن و المعافاة و التمتع و هدر زدن حق تعالی از مردم و بکر و زنا و زاری ایشان از آنرا آنچه منکر یک سلاست است
فی الدنيا و الآخرة و در دنیا و آخرت ثم انما فی اليوم الثانی پسترا آمدن حضرت زار و زور و در روز دوم و هفتم سوال کرد پس گفت آن حضرت
ما در جواب مانند آنچه در روز اول گفته بود ثم انما فی اليوم الثالث فقال له مثل ذلك پسترا آمدن حضرت زار و زور و در روز سوم و هفتم سوال کرد پس گفت آن حضرت ما در جواب
آن حضرت فاذا اعطيت العافية والمعافاة فی الدنيا و الآخرة پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت خدا بخلت پس تحقیق بستی و وفای با
تو رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حديث حسن غریب اسنادا و عن عبد الله بن يزيد الخطمي بفتح غای مجید و سکون طای جمله نسبت بخله بخله
از او و صحاح است هفده ساله بود که در حدیثیه حاضر شد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه كان يقول فی دعائه روایت میکند آن حضرت که می گفت در عای خود اللهم ارزقني
خداوند روزی کن مرا دوستی خود اوجب من فیغنی جبه عندك و روزی کن و دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی از تو اللهم ما در وقتی ما احب خداوند پذیرد روزی که ده تو مرا آنچه دوست میدار
من فاجعله قوه لی فیما تحب پس بگردان ترا سبب توانائی مرا آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از ما و عافیت و سایر نعم و نیایا عشت شکر و طاعت خود و ساز اللهم ما در وقت عای ما
احب فاجعله فراغالی فیما تحب خداوند پذیرد که قبض کرده و در کشیده از من آنچه دوست میدارم از نشانی مذکور پس بگردان او را سبب فراغ و چیزی که دوست میداری تو تا فراغ مال بی مریغ
و صراف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنچه از چیزی از دنیا و بی توفیق شکر آن به ملاز غنای شاکر باشم که منعم کنی و زنی هر از ان فراغ دارد دل را از ان غیر متعلق آن تا از غنای صابر باشم رواه
الترمذی و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قلنا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من مجلس حتى يذهب بهؤلاء الدعوات لاصحابه کم بود آن حضرت که می ستاد از مجلس آنچه
و عایم کرد باین دعا ما یران خود را از ایشان داخل اندران ما برای تعلیم ایشان اللهم ما تقم لنا من خشتات ما تحول به بنينا و بین معاصيتك خداوند بخش و برده ما را از ترس خود چیزی که حاصل شود
بآن قدر خشت میان ما و میان کنایه تو یعنی چون قصد کنه که تیر ترس تو در میان آید و گذارد که گناه کنیم و من طاعتاتك لملئنا به جنتك و بخش ده از طاعت و فرمان برداری خود چیزی که برسان
ما را سبب آن طاعت بهشت خود را و من المقيمين ما نهون به علينا مصيبات الدنيا به در نقیص چیزیکه آسان گردانی بآن صفت بر ما مصیبتهای دنیا را و مصیبت تغریب یعنی انداختن
رسیده بکسی و عنتها با سعادتها و اصابها و قوتنا و برده مذکر در ان ما را بشیوایهای ما و عینهای ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی روایات و خوانا بجم قاف جمع قوت که آنرا حواس خوانند
ما الحیثینا تا آنکه زنده داریم ما را و اجعله الواو ث منا و بگردان آن برده من شدن را و ارشاد ما یعنی باقی و موجود و بعد از من ما را عالم بزرگوارت مرده کسی می باشد که بعد از وی باقی بود و در ادعا
حسن صیت بخیرات است بگردان مذکور که اسلح او با و قوی باشد و ارشاد ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضا و حواس را سلامت دار و اجعل ثما و فاعلی من ظلمنا و بگردان
کینه کشی ما را کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظلمان کینه کشیم یا از جانب ما و کینه کشی بی آنکه ما کشیده گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظلم سازد تعدی تجاوز بخیم و کینه کشی
بغیر ظلم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه می کشیدند و هرگز از عقیده خویشان وی می یافتند می کشند و میزدند و الضونا علی من عادانا و یاری و نظف ده ما را بر کینه دشمن دار و ما را
از عداوتی دین و دنیا و لا تجعل مصیبتنا فی دنیا و مکرمان مصیبت ما را در دین ما و لا تجعل الدنيا الا کبرهنا و لا مبلغ علمنا و مکرمان دنیا را بزرگتر از دین و داندیشه ما و لا تجعل سیدنا
علم ما که تمام و کامل و فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و الکبر رجب آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس عالی نیست و لا تسلط علينا من لا یرحمنا
و بگردان بر ما قهر و عاف کسی را که مدد بانی نکند بر ما و رواه الترمذی و قال هذا حديث حسن غریب و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول اللهم انفعني ما علمتني خداوند سود مندر گردان ما را چیزی که تعلیم کرده ما را و روزی کن عمل بدان و علمی ما یعنی و تعلیم کن ما را چیزی که سود گذارست با آنچه دار شده است که هر که عمل
کند با آنچه دانسته است بهما و را علمی که ندانسته است چنانچه فرمود و دفعی علما و زیاده گردان ما را علم الحمد لله علی کل حال شکر خداوند را بر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال از لطف نیست ظاهر
و اقلش آنست که زیاده برین بلا نفرستد و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که و عطفه و بلا نیز نظر است بلا حظ لطف حق و نعمت آن جزا و ثواب آخرت و حصول تعرف بصفت قدیر جلایه و لیکن نظر
بضعف لمبیعت و بشیرت اقتضای بر صبر کرده اند و اعوذ بالله من حال اهل النار و بنا و یومیم نجد از حال اهل و فرخ اشارت شکر بر نعمت ایمان که متضمن تمام نعم است اگر فرضا تمام
بلا در دنیا باشد نجات از آتش و فرخ و آخرت پس است و مستوجب شکر است رواه الترمذی وابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث حسن غریب اسنادا و عن عمر بن
الخطاب رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم انزل علیه الوحی بود آن حضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بروی وحی سمع عند وجهه و وحی که وی الفخل
شنیده میشد از جانب روی وی مانند از نور روی نفع وال و کسروا و تشدید آواز و روی الیج و درش باد آواز و نیرامی کونید و همچین و وحی کل و طایر و این دوی یا آواز وحی بود که می شنیدند
از اصحاب و مکتف میشد بر ایشان انکشاف تمام و نمی فهمیدند آنچه میشدند چنانکه کسی دوی صوتی می شنود و نمی فهمد آوازی بود که می شنیدند از آن حضرت از خمتی نفس و می شنیدند و سلم از نقل وحی
حوال ظاهر تر است زیرا که و عطف کرده شد و وحی که گاهی مانند آواز بر سر بود فاقول علیه بوما پس فرو فرستاده شد و وحی بروی روزی می گفتنا ساعه پس درنگ کردیم ما ساعتی
خسری عنه پس گشاده شد و در کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسری گشاده شدن نه و فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت قبله را و دفع
بیلید و برداشت هر دو دست خود را و قال گفت آن حضرت اللهم زدنا و لا تقصنا خداوند زیاده گردان ما را منعمت های دنیا و آخرت و کم گردان و اکو صنا و لا تقصنا و کرامی دار ما را و امانت کن ما را
و بگردان و امانت خواری و بیک داشتن و امانت تکرار شدن و سهل انگاشتن و اعطانا و لا تحرمنا به ما را و بگردان و آخرت را و محروم گردان و محروم نمیدارد کسی را از چیزی و
اثر و لا توثر علينا بگردان ما را بگردان دین و بگردان بر ایشان را و ارضنا و ارض عنا و ارضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده که رضی شویم و راضی شوای ما یعنی توفیق کار داده که سبب

رضای تو باشد رضا شود شدن و پسندیدن ثم قال پس گفت آن حضرت انزل علی عشا آیات من اقامهن دخل الجنة فوفرتا هه شده بر من و آیت هر که بر پا دارا شد او را عمل کند
در آن آیه هشت را ثم قرأ بقرآن خذ ان حضرت این آیت را قرا فاحمل المؤمنون حتى ختم عشا آیات تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره و واه احمد والترمذی الفصل
الثالث عن عثمان بن حنیف بضم مای مملد و فتح نون و سکون تحتاً یه صامیت از اشرف انصار و بعد دست و اهل کوفه قال ان رجلاً صریح البصر اقی البقی گفت برستیکم
مروی بنابیا آدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینائی فقال ان مشیت دعوت و ان مشیت
صبرت پس گفت آن حضرت اگر خواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکنی فهو خیر لک پس صبر کردن تو را بنیائی بهتر است و ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن هشت است در حدیث
آمده است که فرمود حق تعالی چون بتسلک را در من بنده خود را بدو چشم و وی بنده صبر کند عوض آن هشت دهم بوی قال فادع له پس گفت آند عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را که
از جهت اضطراب و عدم تصبر و اختیار او بود و ثواب را و لهذا آن حضرت را ضعیف شده زوی و نفس شریف عقیده داشت و بهم وافر بود که دعا کند و لیکن چون مضطرب دید و عافیت کرد و
و خود را شفیق و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن حنیف فامره ان يتوضا فحسب الوضوء پس اگر در آن حضرت آنرا که وضو کند پس یک کند وضو را بر عافیت شکر
و ادب و اسبغ و اکمال و بدعوا بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسألك و اتوجه الیک خداوند برستی کن سوال میکنم در و بسوی تو می آرم بنفیک محمد و بسید جمیع
تو که نام پاک و می محمد است نجی الوحی که پیغمبر هست و اورا رحمة للعالمین فرستاده و بنی الرمی که از نامهای آن حضرت است انی توجهت بک الی ربی برستی کن من بدوی آوردی
بوسید تو بسوی پروردگار خود خطاب بآن حضرت است و بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بک الی ربی یعنی من در حاجت من که این است
و زیاده کلمه فی چنانکه در قول و ی سجاز است و اصلح لی فی ذریقی اللهم فشفعه فی خلد و پس قبول کن شفاعت او را در حق من و واه الترمذی و قل هذا جلد
حسن صحیح غریب و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام اینک می گفت اللهم
انی اسألك حبک و حب من یحبک خداوند من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا و العمل الذی یبلغنی حبک و خواهم کار را که برساند مرا دوستی ترا اللهم
اجعل حبک لک من نفسی و مالی و اهلی و عباد و من یرزق منی من زبدتی نفس من طار ما من و کسان من و من الما الباد و واز آب سرد و بعضی روایات
العلشان زیاده که در حدیثی از آب سرد زرد شده قال و کان رسول الله گفت بود در او بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داود و یحیی علیه نقول چنان ذکر میکرد داود
علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد از وی میگفت کان اعبد البشر بود او و بنده که کشته ترین آدمیان یعنی در زمان خود و واه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب
و عن عطاء بن السائب عن ابيه قال عطا که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود سائب که صحابی است که گفت صلی بنی احماد بن یاسر صلوة بکذا و یا عطا
بن یاسر نماز را یعنی ایامت میکرد ما را فواجز فیها پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قرات و در آنجا یاد او عابسا نکرد چنانکه سیاق حدیث نظر در آنست فقال له بعض القوم پس گفتند
عما را بعضی ازین گروه که با وی نماز گذارند لحد خففت و اوجزت الصلوة هرگز به تحقیق سبک نگردد و کوتاهی کردی نماز را فقال اما علی ذلک پس گفت عمار ای فلان نیست
بر من موجب زیان این تخفیف و ایجاز لحد دعوت فیها بدعوات تحقیق دعا کردم درین نماز دعا های که سمعتم من رسول الله شنیدم آن دعا را از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ظاهر آنست که این دعا را او تشنه خوانده باشد و احتمال دارد که در استفاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز و قرات باشد آن حدیث است که گفت اگر
ایجاز و قرات کرده ام و لیکن تطویل دعا بر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعا کنکه از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر نمی چست فافهم فلما قام
تبعه و جل من القوم پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را در وی از قوم و دلی از وقت هوا می میگویی عطا آن مرد پدر من بود سائب فبدا نذکری عن نفسه بخبر آنکه وی گفت
کرد از نفس خود و صریح گفت که من در پی او رفتم فساله عن الدعای پس پرسید که فرمودید من باشد عمار از آن دعا که فافهم فلما قام و عمار خود را و بان دعا و قوم را و عمار
اللهم یعلی الغیب خداوند و ال میگویم ترا بحق و هستن تو غیب را که پوشیده است بر جز تو و قل و قل علی الخلق و قدرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی میدانی و هر چه کنی
خواهی برانی اعلی ما علمت الحیوة خیر الی زنده دارم تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من و توفیقی اذ اعلمت الوفاة خیر الی و باین مراد و قتی که دانی مردن مرا
بهتر و مصلحت تر برای من اللهم اسألك خشتیلت فی الغیب و الشهادة خداوند سوال میکنم از تو ترس ترا در بنان و آشکارا و اسألك كلمة الحق فی الوضوء و الغضب
و سوال میکنم ترا بحق راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق را رضی باشد خواه افاض چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرایا
آنست که در حالتی رضی باشم یا در خشم باشم یا ایشان بخشنده شاکویم و بتسایم ایشان را اگر رضی باشم یا ایشان و بگویم و بگویم کم اگر اراض باشم چنانکه عادت عام خلق است و اسألك
القصد فی الفقر و الغنی و سوال میکنم از تو میان روی و فقیری و توانگری که بسیار فقیر باشم و محنت و اضطراب کنم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتلاف کنم و گفته اند که کفاف
افضل است از فقر و غنا و اسألك فیما لا یفقد و سوال میکنم از تو نعمتی که پسری نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر و ابد باقی ماند و اسألك قوة عین لا
تقطع و سوال میکنم ترا قوت عینی که گسسته و فانی نگردد و دعا و اولا و است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة عین یا ما زادنا و ادمت ثواب
آن چنانکه فرموده است و جعلت قرة عین فی الصلوة و قرة عین یعنی شکر و قرام و در وی و دیده به دیدن محبوب خنک کرد و در قریباید و چپ و راست خمید و اسألك الرضا
بعد القضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضاء و اسألك بعد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا سروری زنده گانی و آسایش بعد از من و اسألك لذت النظر الی وجهک

فرستاد و بعد از آن حضرت پیش از هجرت مدینه و بیعت با عمارت قریش است که در جاهلیت حج میکردند و جمهر بر آنند که در سال ششم هجرت و طایفه یمن که در آن
 هم است و همدین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تجیزا سبب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال با امر غزوات و تشدید احکام شریعت و تعلیم و فواید میسر نشد پس با آنکه
 امر حاج ساخته مگر فرستاد تا حج ببرد و مکه بگذارد و از عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رضی الله عنه و فرستاد چون علی را بخارج رسید بوجوه گفت امیر و امور علی گفت بل با من و علی مرتضی را برای مصلحت حج
 فرستاد و بودند که خواندن سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن با اهل بیت مرد مغضوب میباشد الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال خطبنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس قد فرض عليكم الحج احدى مردان تحقيق فرض كرايمه شده است بر شما حج بخیر حج را فقال رجل اكل عام بكنيت
 موي كذا موي اقرع بن حابس بود آیه سال حج کنیم یا رسول الله کویا این مرد قیاس کرد بفرأض بیکر که اگر اند فکست حتی قال لها ثلثا پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکه گفت آنرا این کلام را سه بار
 پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت انکم یفلتتم من آری هر آنکه واجب میشد حج هر سال و لما استطعتم و هراینه نمی توانستید که در ظاهر این حدیث در آن است که احکام مغضوبان بعد از هجرت
 چنانکه ذنب بعضی است و لکن بعضی روایات آمده است که آن مرد و فرمود که ترا دو بار جواب میدهند که قول عام است و حی باشد یا از پیش خود فم شتم قال ذرونی ما توکنتم پس گفت آن حضرت
 بکرید ما و میسرید من که چنانست و چون است که ما و امیک ترک و هم شمارا و بیان کنیم که چنانست و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید که مطلق حکم کنم بی قید بعد می علی باطلاق آن کنید و اگر
 بیان کنم که چندین بار بکنید همچنان چند بار کنید زیرا که برای بیان شرایع و رسانیدن احکام فرستاد و نه هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت بسوال شما ندارد و اما هلك من كان من
 قبلکم بکثرة سؤالهم پس هلاک نشد آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بیایرسیدن ایشان و لختلافهم علی انبیاءهم و بسبب خلاف کردن ایشان بر پیغمبر ایشان چنانکه از قوم
 بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشی فاقوامنه ما استطعتم پس چون امر کنم شما را بچیزی پس بایرید از آن و بکنید آنچه می توانید و طاعت شماست و این تاکید و مبالغه است
 در اتقان امور و بذل طاقت محمود در آن و یا اشارت است تیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرائط و می و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امر است
 اما در نهی باید که احتیاط کرده شود و ترک آن و بذل محمود نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود و اذا انهیتم عن شی فادعوه چون نهی کنم و باز دارم شمارا از چیزی پس بکنید
 آنرا تا تمام و کمال و واه مسلم و عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسید و شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اعی العمل افضل کدام کار افزون تر است در ثواب قال
 ایمان بالله و رسوله گفت آن حضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قبیل ثم ماذا گفته شد پیشتر بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
 گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد قبیل ثم ماذا گفته شد پیشتر کدام قال فرمود حج مبرور و حج مقبول متفق علیه بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند که در وی
 از کتاب منهای نگیرد و سعه و ریاض باشد و این صحیح است و واضح آنست که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است که
 قبول میکند از بند و میکند از دار تقصیرات و می و غنچه میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است بر کرد و دو بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و باصافی خود بخند تفسیر جادیت
 در بیان افضل اعمال آمده و وجوب توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال ساطعین و فحاطین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم فکند و عنه قال قال رسول
 صلى الله عليه وسلم من حج الله فلم يرفث ولم يفسق و حج کبیر و ولدته امه کیس که حج کند برای خدا برای ریا و اغراض و یکس فکند و فسق نورزد باز کرد و پاک از گناهان بچو پاک بودن
 او از گناهان در روزی که زاییده است و را داد و او مراد بر رفت بقیع را و فاجاع و فحش و سخن کردن با زنان در جماع است و در نهایی گفته رفت منهی خدا آنست که خطاب کرده شود آن زن را و اگر بی
 شنیدن زن گوید رفت نبوده و مراد بفسق خروج از حد و شریعت با کتاب حرام و در قرآن مجید نهی از بدای تکرار و مراد بدان جنگ و جدل با رفیقان و خدا و ان و دشنام کردن یکدیگر است و
 در حدیث دیگران ذکر دو گویان را داخل فوق داشت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجرة الى الحجرة كفارة لما بينهما عداوة و دیگر گفته است
 مرگنا باز که واقع شده میان دو نفر چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علماء را آنجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از تباها مخصوص
 بحج است فذبر و الحج للبر و للیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مراد از آنکه مبرور است متفق علیه و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان الحجرة فی رمضان تعدل حجة بمرستیکه عمره بآوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و بعضی روایات آمده که حج که همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 گذاردند و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بحال چنانکه در امثال این واقع شده است متفق علیه و عند ابن النبی صلی الله علیه و سلم القی و کانا بالروحا و هم تبارین عباس
 که آن حضرت پیش از سواری چند را و حاجت را و سکون و او و حاجی هملر بزمانه جائی است بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون
 گفته سلمان انیم قالوا من انت پس گفته تو کیستی قال رسول الله گفته پیغمبر خدا ام فرمعت لیه امرأة صبیها پس برداشت بسوی آن حضرت و پیش آورد و زنی که در آن را فحالت لیل
 حج پس گفت آن زن آیه این کو که اگر حج کند ثوابی و اجریت با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی و فی نفس نه قال نعم و ان حج گفت آن حضرت آری در ثوابی هست و هر چه که در او بریزد
 و میری و غم خوری یکی آن ثوابی است و صبی اگر دعالت مباح کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین چندین بار آنرا کرد و اما فقیر که حج کرد و از واجب واقع شود و بعد از آن عاده واجب
 نبود و واه مسلم و عنه قال ان امرأة من ختمت قالت و هم زان عباس است گفت که زنی از قبایع ختم نمیداد و سکون مثلثه و قیع ملک گفت یا رسول الله ان فريضة الله علی عباده
 فی الحج بدستیکه فرض خدا بر بندگان او حج گذاردن است ادکت الی مشی اکبر او را یافته است و رسید و پدر مراد طایفه و می کبیر است و ضعیف است بجهی که لا یلیت علی الخ
 نمیتواند بجای ماندن بر شتر فاجع عنه ای پس حج کنیم از جانب وی قال نعم گفت آری پس حج گذاردن از جانب غیر که فرض باشد جایز است نه و اگر فرود گیر و عجز و وقت مرگ و اگر بگذارد

و تفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر فعل است جایز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی امر و بی وصیت و تفصیل این در کتب معتبره
و ذلك في حجة الوداع و این گفتن زنجشیه حال پدر خود را جواب داد که آن حضرت را در محال بود و این قصه دیگر است که فضل بن عباس مدینه آن حضرت بود و در غایت
حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بشا بهر حال او را و نکران او شدند و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان شخمیه صاحب حسن میباشند بر و چشم در یکدیگر دید و خندان حضرت صلی
علیه وسلم چون این حال مشاهده کرد دست پریشان فضل بن عباس نهاد و کرد و او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی کردی پس عمر خود را فرمود ای عمر شیطان مسلط است
بر بنی آدم و در آینده است در رک و پوست ایشان کما قال متفق علیه و عنه قال انی دخل النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان احدثت ان شئ من شئ و انما ماتت و هم
از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت گفت بدستیکه خواهر من مذکر کرده که حج کند و می رود است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و لو کان علیها ذن
اکنت قاضیه اگر میسر بود و خواهر تو ای آیه بودی تو که میگذاری و ام ویرا قال نعم گفت آن مردی میگذارد و ام قال فاقن دین الله گفت آن حضرت پس بگزار و ام خذوا لهموا حق القضا
زیر که و ام خذوا لهموا حق القضا نیز جایز نیست مگر بصورت و اتفاق و این منتهی است و نزد شافعی هر که مرد و در کردن می حق خدا است حج یا غیر حج واجب است فضا
آن از اس مال می تقدم بر وصایا و میراث متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسا در مردی یا زنی یعنی زن
بیگانه خواه جوان باشد یا سر خلوت تنائی ساختن و لا تأسفون امراه الا و معها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که بخلج با وی جایز باشد یا خواه
جوان باشد یا سر و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی و ثوق و اغما و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زمان باشد متعدد و ثقات و بایک زن نیست
و بعضی گفته اند که در جرح صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است فقال و رسول الله الکنتبت بضم نونه و سکون کاف و ضم می اولی و کسری می
ثانیه و سکون با نوشته شده هم و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوه کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که جنگ با کافران و غزوات رو نوشته اند
که همراه ایشان بغیر ابریم و خروجت امواتی حاجت و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را چنانکه میباید در روز نماز تکیه کردم که حج رو یا سواره زن و ام قال اذهب
فاجتمع مع امرأتک گفت آن حضرت بر ویس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیارند و با زن تو جزو کسی نیست که برو و متفق علیه و عن عائشه و رضی الله عنها قالت
استأذنت النبی صلی الله علیه وسلم فی الجهاد گفت عائشه طلب ستوری کردم آن حضرت را در جبا یعنی اذن طلبیدم که اگر بغیرا یبند بجا در و ام فقال جهاد کن الحج
گفت آن حضرت جهاد شما ای طایفه زمان حج است یعنی پس است زمان که حج بیرون می آید و حاجت نیست که بجا در آید متفق علیه و عن ابی هریره و رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تأسفوا امرأه مسیوره یوم و لیلته الا و معها ذ و محرم سفر نکند زنی در سیر کرد و زو شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ و زاید است
و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تجدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محمد شین در سفر و احکام وی صدی معین از شارع ثابت
نشد است و تحقیق این در باب مسیره سفر گذشت متفق علیه و عن ابن عباس و رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم لاهل الدنیه
ذا الحلیفه میقات کرد اندی است آن حضرت برای اهل مدینه ذ و الحلیفه را که نام جای است قریب مدینه پنج شش میل وقت به کام و میقات به کام کار و جای آن واقع
آمده این اسم بر جای احرام سبک که از آنجا بی احرام میگذرد و مرد و مفاقی را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند پس اهل مدینه را ذ و الحلیفه میقات ساخته اند و لاهل
الشام الحقیقه و در اهل شام را حجه بضم حیم و سکون حای مکه و فایز نام موضع است میان مدینه و مکه و لاهل نجد قرون المنادیل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنادیل است
و نجد در اصل معنی زمین بلند است ضد غور که بعضی زمین است و الآن نام بلاد عربست که از نیمه تا زمین عراق است و قرن یعنی کاف و سکون را که در اقرن المنادیل هم
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح است از بلاد دین که فی القاموس و لاهل الین مدینه و برای اهل یمن یلم بفتح تخانیه
و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است فطن یمن و لمن اتی علیهن من غیر اهل یمن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل یمن این مواضع که مذکور شد مذکور کسان را
که بیایند و بر سبب برین مواضع و مکه رندان چنانکه اهل مدینه بر سواره شام بر سوار حجه احرام ببندند و اهل هند و سنان بر راه یمن بر سوار حجه احرام ببندند مثلاً لمن کان یزید
الحج و العمرة این مواضع است که کسان را راه می کنند حج و عمره را و این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات گذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست و احرام برای دخول و مکعب
از منتهی شافعی همین است و نزد ما و اینست در آمدن مکه بی احرام که چاره داده حج و عمره ندارد از خبث قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یحی و احادیث الایحرام و این حدیث
مطلق است معنیه باراد حج و عمره نه بگوید و احرام برای تعظیم این معتقد است پس برابر است حاج و عمره و خراشیدن و اما هر که داخل میقات است و را جاز است دخول مکه بی احرام زبیری
حاجت خود زیرا که در آمدن او که را بسا میشود و در ایجاب احرام بر حاج است پس حکم او حکم اهل مکه است که فی الیهایه فتن کان و فتن فیهل بضم میم و فتح و تشدید لام من
اهل پس سبکی باشد ولی این مواضع داخل پس اهل اهل احرام و از جای او است که در آنجا ساکن است و اهل اهل احرام و از جای او است که در آنجا ساکن است که در و تهمینیم
آواز بلند میکنند و لکن ال و لکن ال و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از آنها جدا است که ساکن است در آن حتی اهل مکه بچلون منها تا آنکه ساکنان
که احرام می بندند از آنکه و این مخصوص است حج و از برای عمره اهل مکه از زمین اهل احرام می بندند و الآن متعارف موضعی است که نام او تعیم است و این موضع قریب ترین موضع حل است
بلکه و عائشه صدیقه رضی الله عنها از یمن جابری عمره حرام است با آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام است چنانچه باب حج الوداع سایه متفق علیه . من جابر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مهل اهل المدينة من ذی الحلیفه والطریق الاخر حجة
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قون واهل الین بلیم درواه مسلم ترجمه این حدیث را شرح حدیث سابق مفهومی شد و مراد بقول وی والطریق الاخر حجة
است که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام میامیز حجه میقات ایشان میگرد و در راه است که از اینجا حرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته و در حدیث مذکور نیست
بل و معروفست طول آن از جهاد آن تا موصل و عرض آن از قادیسیه تا حلوان و تسمیه او بعراق بجبهه است که این بلاد بر عراق دجله و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق
نام موضعی است از شرقی که بر دو مرطه موازی قرن و عرق بکسر عین که پنجه فرود گویند و من اش رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع عمره گفت انس عمره
بر آورد آن حضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة بمکین چهار عمره در ماه ذی القعدة بودند الا التي كانت مع حجة مکران عمره که بود همراه حج آن حضرت که آن را در ذی الحجة را بیا
حج بر آورد و عمره برفع و نصب من الحد یلبیته فی ذی القعدة اول عمره و از آن چهار عمره که آن حضرت کرده اند میباید است بعضی ها و فتح و ال مطمین کسر مرصوده و تخفیف تخفیف و
تشدید نیز آمده و تخفیف شده و اکثر است نام قریه است بر زمین میل از مکه که اکثر آن در حریم است باقی محل و بعضی گویند نام چاهی است و بعضی گویند نام دشتی است که آن بقعه را بوی
نام کردند و ذی القعدة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در آن آن می گوید القعدة فی السعدین المؤمنین از بیابان یثرب تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول الله صلى الله عليه وسلم از مدینه
روز دوشنبه ذی القعدة در سال ششم از هجرت بقعه عمره در یک هزار و چهار صد یا بیشتر نفر جمع شدند قریش و بازو اشتند از روز آمدن مکه پس صلح کرده باز گشت و عمره کردند
که سال آینده بیاید و عمره گذارد پس بحقیقت اینجا عمره نمود و لیکن آن را از عمره بشماردند و حکم احصاء از اینجا شروع شد و این را فتح نیز گفته اند که بعد از فتوحات بود و بعد از ذی القعدة
و جزان و تمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجمل از آن مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده و نیز در ذی القعدة
که در وقت صلح قراری افتاده بود آن حضرت مکه درآمد و عمره گذارد و سه روز آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده
و این مورد مذکور خفیه است میگویند که محرم با حصار از حرام براید و واجب است قضای ذی القعدة و در ذی القعدة و در احادیث واقع شده است بعضی صلح
است و قضا بعضی صلح می آید و عمره قضا نزد ایشان بآن معنی است که میقات است و مصالح قریش در سال آینده کردند و عمره من المعجزة حیث قسم فنانم حنین فی
ذی القعدة سوم عمره است که از جبرانه مکه رفت بر آورد آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمتهای فتح حنین را جبرانه بکسر جرم و عین حمله و تشدید را موضعی است بر یک مرطه
از مکه که در سنه ثانی بعد از فتح مکه و حنین با فتح حنین که در ده و غنائم بسیار آنجا حاصل شده و در جبرانه بازده شانزده روز اقامت فرمود آن غنائم را آنجا قسمت نمود که آن حضرت شب
بعد از گذاردن ناز غنائم سوار شده مکه آمد و عمره گذارد و بعد از آن شب باز گشت و نماز صبح بجزان گذارد و عمره مع حجة و عمره چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده و لابد این
در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در و اما حج اسلام جزئی نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آن حضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در
ضبط علمانه در آمده است و الله اعلم متفق علیه و عن البراء بن عازب و رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج فمکن
گفت بر آن عمره که آن حضرت در ذی القعدة پیش از حج گذاردن و بارگویی بر آن غار عمره حدیبیه رشمه زیرا که تحقیق در وی عمره نبود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سبب شد
و پیش از حج یکی عمره قضا و یکبار جبرانه و یکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد و راه المنجاری بیان کنیست حج و عمره و او را جمیع است که حج و قوف بعزرة و طواف میت و سعی میافان
و مرده است و عمره طواف و سعی است و احرام در هر شرط است و حج فرض می باشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت آن حضرت بعد از نذر فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستی که خداوند
نوشته یعنی فرض کرد اند بر شما حج تمام الا قریع بن جالس پس ابتداء قریع بن جالس که در فتح مکه و در فتح بنی تمیم اسلام آورد و در آنوقت القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف
بود و شانی داشت فقال فی کل عام پس گفت ایها در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتهما نعم لوجب کفارة آن حضرت اگر بگویم من آن جبر را یعنی برای وجوب
آری هر سال فرض است هر سال واجب میگرد و در هر سال و لو وجبت لم تقبلوا بها و لم تستطعوا و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید که وجبت ثواب
مشقتی که در و است بیدل اموال و بهر آن مل و اولاد و مفارقت و طمان خصوصاً اهل بلاد بعید و فالج مریض پس حج در عمره کبار فرض است فمن زاد فقلوع پس یکیز زیاده
بر یکبار کند نفل است و راه احمد و النسائی و الدامی و من علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ماک زاد و ادا حله تنبله
الی بلیت الله کی که مالک شد توشه را و شتر می سوار کرد بر ساند و آقا خانه خدا و لم یحج و حج نکرد فلا علیه ان یموت یهودیا و نصرانیا پس نیست تفاوت بر وی
که بمیرد یا فریدین یهود یا دین نصرانی و دین غایت تغلیط و تشدید است بر آنکه حج و یهود و نصرانی گفته اند که صاحب کتاب و ملت اند که هر کس کافر نذر از شرکان از
مجموعی و غیر هم که از ایمان و ملت مجبور و محروم اند و فلان ان الله تبارک و تعالی یقول و ان وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید و الله علی الناس حج الی بیت من
امستطاع الیه سبیل و اوحی است در فرار بر مردم قصد خانه کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید و من کفر فان بعد غنی عن العالمین و یکسافر و زندگانی
خدا گذارد پس خدای نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند و از آن سودی و زیانی نیست سود و زیانی ایشان را است و تغلیط در اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شده که یامر او تمام
این است و راه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسناده مقال و هلال بن عبد الله مجهول و الحارث یضعف فی الحدیث و این برادر او

پس می آید یعنی نه کنان و از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک را ویت و چون از مسجد اقصی بکعبه میاید بدین مظهره در راه نیز باید رسید پس مشرف شوید بافضل مقامات دواول
 اوسط و آخر فلا بد از این ثواب عظیم روزی که در آن قدم رواه ابو داود و ابن ماجه **الفصل الثالث** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل البیت یحجون
 کعبت ابن عباس بودند بل من می برآمدند بیچ فلا یترکون و پس توشه برنیدشتند و یقولون نحن المتوکلون و می گفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مکة سالوا الناس پس وقتی که
 قدم می آوردند و میرسیدند بکعبه سوال میکردند از مردم و که ای میگردند فاقول الله تعالی و کس فرودستاد خدای تعالی این آیت را و تزود و افان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید
 و تقوی کنید و پرینیز فایز سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و کویا که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آن است که او را
 توشه کند و آن در حقیقت توکل هم نبود و در واقع آن نکردند فافهم رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه گفت گفت یا رسول الله
 علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست قل نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی هست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال
 که ام است الحج و العمرة یعنی حج و عمره از زنان بهتر است از مردان و رواه ابن ماجه و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم
 یمنعه من الحج حاجه ظاهرة کیک باز نماند از حج از حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان جابر یا قهرمان بیکر سلطان در اصل معنی سلطنت و قهرمان است
 و الان استعمال می یابد و ذات صاحب سلطنت او مرض صاحب با بیماری باز دارند یعنی بیماری که نتواند آن بفرماید فحالت و لم یمنع حج پس بر آن کس حج نکرد و کاین موانع نماند
 فلیمت ان شاء الله یا و ان شاء نصر انیا پس کوبید و آن کس اگر خواهد پیروی و اگر خواهد نصرتی شرح این حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی
 روایان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث داری معنی مذکور نیست و الله علم رواه الدارمی و عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه
 قال روایت است از ابی هریره از آن حضرت گفت الحاج و العمرة کتند کان و عمره بر آن کس یعنی آنکه حج و عمره برآمده اند یا آنکه حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است
 و حج در اصل یعنی قصد است و قل الله قدوم آن کس که نماند و رسانند که نماند و وی وفادت بالکسر بر سولی بر آمدن و از بر سولی برآمده و دفع نفع الواو و سکون فاد و وفود
 بعضی را و او فاجامعت آن ان دعوه لجا فجمع کرد عایکند خدا را اجابت میکند شانه و قبول میکند دعای ایشان را و ان استغفروه غفر لهم و اگر طالب آمرزش گناهان میکنند از خدا
 می آمرزد و ایشان را و رواه ابن ماجه و عنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یقول و قل الله ثلثة و افان
 سه کسانند الغازی و الحاج و المعتمر و رواه النسائی و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا
 لقيت الحاج فسلم علیه و صلحه چون بر منی حاج را پس سلام کن بروی و دست و بر یکدیگر صاف دست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جاعت نیز اطلاق میکنند و
 مروه ان یستغفروا و بفرما و اگر طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بلیت پیش از آنکه در ای خانه خود را خانه محفوز له زیرا که وی امر زید شده است مروه را و استغفار او مغفوره
 و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بلیت برای آنست که وی بنموز در راه خداست و باطل و عیال مشغول نشد پس این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای
 وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او از وفادت ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جوع از حج و رواه احمد و عن
 ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من خرج حاجا او معتمرا و غازی یا کسی که بیرون آید حج یا عمره یا بغیر اثم مافات فی طرفه
 پیستمر در راه و کتب الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر می نویسد خدای تعالی هر دو را بر او عطا کند و حج گذارنده و عمره برآورنده و در حکم او است هر که بتعلیم علم و احکام دین
 برآمده و رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الاحرام و التلبیه احرام و تحمیر حرام کرد و ندین چیز را و حج و عمره چند چیز است میگرد که بیان آن خواهد آمد و تحریر نماز نیز از این باب
 یا احرام یعنی در حرام درآمدست و چون احرام سبب استباحث دخول حرم نام کرده شد بدان و تلبیه یک گفتن چنانکه بیا به **الفصل الاول** عن عائشة رضی الله عنها قالت
 کنت لطیب رسول الله صلی الله علیه و سلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عایشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می آمدید مطیب را برای احرام و می پیش از آنکه احرام بند
 و لحله قبل ان یطوف بالبلیت و برای حل و یغنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روزی که از مدینه بنامی آمد بعد از رمی حجره عقبه
 انا احرام بر می آید و همه چیز حلال میشود و از زمان پس بکعبه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنار حج میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک تطیب میکردم بطیبی که
 در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک بکلاب استعمال کنند کانی و نظرا الی و بیض الطیب معاف و رسول الله عایشه میگوید که یاس می نیم در خنده طیب
 در تارک سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بیض بصاد و مملد و خشن برق و جز آن و مفرق کبر انا را که سر و مفرق مبطع میگرد که یاس موضوع تارک را مفرق نام نماند
 و هو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی از طیب بعد از احرام در مبارکاتی می ماند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه طیب بعد از احرام حرام نیست مفسد
 استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی نماند از آن نماند و مشهور در مذنب واحد نیست مستند بر حدیث فردیک الملک و شافعی و برایتی از امام
 مکره است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن بعد از احرام و طیبی باحت و شافعی و کراست قول الملک ایجاب فیه قول ابی حنیفه ساخته و آنچه مذکور است در طیب و شرو آن و
 شرح کتاب خرقی که در مذنب امام احمد است مگر کرده که از عید بن عمر رسیدند و می که شب احرام است و تطیب کرد و بر جاست صباح که بوی طیب می آید از وی کعبت اگر من مطلقا
 بقطران و دستروا که آنرا کف و این خبر عایشه رسید پس آنکار کرد برین عمره و روایت کرد از پیغمبر را و عبد بن الزبیر را دیدند که احرام است و در مصر و برین می طیب بود و الله اعلم و عن ابی

هر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يعل ملبدا اكبر بى اى شدة ده گفت ابن عمر شينه ام آن حضرت را كه اهل اهل ميكر دوعالى كه ملبداست اهل اهل بكنردن آواز و تلبيه و
 تلبيه كرد ايندله و هر در سفر و چيزى از فضل صبح و خطى تا بهم چيد بوى در ليد و غبار آلوده كرد و در احوال مخصوصا نذير يقول ميكفت آن حضرت لبيك اللهم لبيك لا شريك لك
 لى اى ستم بر اى خدمت و طاعت تو اى بار خدا اى نسبت شريك مترادف استحقاق خدمت و طاعت آن الحمد بكبر بزه و بفتح تيز و ايتى است و النعمة لك بفتح تيكه تسائش نيكنى
 و منت مترادف است و الملك بضم ميم معنى پادشاهى لا شريك لك لا يزيدي على هؤلاء الكلمات زياد ميكرد آن حضرت در تلبيه برين كلمات و در بعضى روايات زياده بگويم
 و ابن عمر بگويد آنچه من شنيدم حين كلمات است زياده بر آن نى و بين مقدار كافى است فافهم متفق عليه و عند قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل اهل
 فى الخوذ و هم از اين عسراست گفت بود آن حضرت چون مى درآورد و پاي مبارك خود را در كعب غز بفتح معجمه و سكون را و نيزى در آخو كعب كه انچرم باشد و چون از جوب و يا از اس باشد
 آزار كعب خوانند و استوت بانه ناسته قائمه و بر مبدشت آن حضرت بابرشت خود ناسته اى استاده اهل من عند مسجد ذى الحليفة بلك مى آرد و آن حضرت تلبيه
 از مسجدى كه در ذى الحليفة است كه ميعات اهل مدینه است و مسجد بعد از زمان آن حضرت بنا كردند و در زمان ايشان مسجد نبود و در اى سخن موافق اين زمان كه در آن حضرت نماز كردند
 از مدینه روان شد و نماز عصر در ذى الحليفة كرد و در شب آنجا گذارد و صبح احرام بست و چون بر پشت ناسته برآمد و بياست و تلبيه گفت متفق عليه از اين حديث معلوم ميشود و آن حضرت
 بعد از برآمدن بر پشت شتر و ايتاد شتر گفت و اين حدكرد و شافعى و ترمذى و تلمبيه بعد از نماز ناسته و قول لك نيز معين است و در هر ايه ميگويد كه تلبيه كن تعقيب صلوة كه مردى از اهل
 و اگر بعد از استوار بر پشت ركعت نيز دست است و ليكن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز است و مختار تر در بعضى از اصحاب وى بعد از نماز است و در شرح كتاب فريغته كه
 جبريكت گفته ام بن عباس عجب از صحابه رسول الله صلى الله عليه وسلم كه اختلاف كرده اند و اهل اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم كه بعد از نماز بود و يا بعد از استوار بر پشت ناسته پس گفت ابن عباس بچنديك مرز نا
 تر جمه تحقيق حال اهل اهل كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بعد از فراغ ركعتين احرام پس شنيدند آنرا قومي و يا و كركند پس ندان سوار شدن حضرت و اهل اهل كرد پس شنيدند آنرا قومي گفتند
 اهل اهل آن حضرت هم دين حال بود و بعد از آن روان شد و نيز ميده كه موضعي ملبداست برآمد و اهل اهل كرد و شنيدند قومي و كان بر دك الا ان ابتدى اهل اهل كرد و انتم التبتة ابتدى اهل اهل
 صلى الله عليه وسلم در مصلای او بود و از انجا حاصل شد توافق ميان روايات و از دعاء و اجتماع صحابه و رج بسیار بود و تا گفته اند كه انشا يرون بود و از صدر از كس شيرت و از هر طرف آنجا
 چشم ها ميگرداوى بود و عن ابى سعيد الخدري رضى قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يصيرح بالبحر صواخا يرون آمديم با ان حضرت و التلبيه
 مى آورد و رج و رج و برآوردنى يعنى نيت كج كرده بوديم و تنها و اين موضع اختلاف است در شرح احاديث آيند همين كرد و صراح بضم صاد و خاى معجمه و آخره از ذوق و ادواه مسلم و عن
 انس قال كنت رد ديف ابى طلحة كفت انس بود من در پس ابى طلحة اضار كى كه دى بود سوار شونده و انهم لم يصروا خرون بهما جميعا الحج و العمرة بفتح تيكه ايشان پيغمبر
 بر آيند آواز مى برآوردند و عسره رواه البخارى و عن عائشة رضى الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع يرون آمديم
 بان حضرت بر اى حجة الوداع كان حضرت كج برآمده بود و وجه تسميه حجة الوداع معلوم خواهد شد ففنا من اهل بعمرة پس بعضى از اكسانى بودند كه بانگ مى برآوردند بعمه و تنها
 من اهل الحج و عمره و بعضى از اكسانى بودند كه تلبيه ميكندند و عسره هر دو و منما من اهل بالحج و بعضى از اكسانى بودند كه تلبيه ميكردند بچ تنها و اهل رسول الله و اهل اهل
 پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بالحج بچ تنها ما من اهل بعمرة محل اكسيكه اهل اهل كرد بعمه پس طلال شد يعنى يرون برآمد احرام بعد از اى عمره پيش از ايام حج و ايام
 اهل بالحج او جمع الحج و العمرة فلم يميل و اكسيكه اهل اهل كرد بچ تنها ايام جمع كرد بچ و عمره پس علل نشد و نه برآمد احرام و در بعضى نسخ فلم يميل بضمير جمع حتى كان يوم النحر
 شد و در نحر يعنى روز عيد كه وقت تمام شدن حج و برآمدن احرام است اگر چه طواف باقى است متفق عليه و عن ابن عمر قال تمنع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حجة الوداع بالعمرة الى الحج تمنع كروان حضرت و حجة الوداع بعمه بسوى حج تفسيرش است كه گفت بد اهل بالعمرة آغاز كرد بعمه غم اهل بالحج بستر اهل كرد بچ متفق
 عليه تبنيه ناسكان مناسك حج بر سه قسم نديكى مفرد بضم ميم و سكون فاو كسر رايه يعنى افراد كننده كه احرام دى براى حج تنهاست يا براى عمره تنها و دم قارن يعنى قران كننده كه احرام براى
 حج و عمره هر دو بست و متمتع و صورت تمنع آنست كه اول عمره ميكند كه شوق بهى كرده است پس بر احرام مياند اگر چه دست احرام مى برآيد بعد از آن در كه مى شنيد و چون ايام
 حج مى بيايد احرام مى بندد و حج ميكند چنانچه در بيان اين احكام ميبايد و فضيلت تمنع آنست كه اين بر دو تنگ و يك سال دست آمده و احاديث و اخبار مختلف آمده كه صحابه بگويد حج
 بود و نياز قارن يا متمتع و همچنين در فعل آن حضرت اكثر احاديث صحيحه در آن آمده كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم قارن بود و هفده صحابه آنرا را فائت كرده اند و در افراد حج نيز احاديث
 بسيار آمده و در تمنع نيز احاديث مروى شده و در توفيق و تطبيق اين احاديث در روايات علماء كرام آمده و در آخر از رجوع و ادواه و در شرح سفر السعاده ناسته ذكر كرده شده است آنجا بايد بخريد
 بعضى از طائفة ما بر اهل اسلام و دينداران را كه كشته شده و گفته اند چه شد شمار اى معاشر مسلمانان كه ضبط ترواستيد كه در حال پيغمبر خود را صلى الله عليه وسلم كه قارن بود يا مفرد با وجود
 اين همه كثرت و اجتماع كثر و اجتماع و از دعاء مانع تخفيف تعيين شد و با وجود آنكه تر تحقيق و تطبيق مشخص است كه حال چنان
 شما يكد كنى تخفيف زمان و هر يك شايخ فوى بدرها بهى بسيار است الفصل الثانى من زيد بن ثابت رضى الله عنهما انه روى النبى صلى الله عليه وسلم تجرد لاهل
 و افصل و ايتى است از زيد بن ثابت كه از انقضى صحابه و كبا و ايشان و كتاب مى و جامع قرآن و قائم بر ارض بود كه دى ديكن حضرت كه بزمه شد براى احرام خود و فصل كرد اهل اهل و
 بلند كردن است بر تلبيه و از اين احرام است كه سبب اهل است و در نسخ مصابيح الاحرام واقعه شده و غسل كردن بر اى احرام افضل و اكمل است و اگر وضو كنند تير كفايتى است رواه الترمذى

نیز بودند و در واتی صد و بیست و چهار هزار و اند علم فخر جناب معده پس بیرون آمدیم یعنی صحابه آن حضرت حتی اذ التینا ذ الحلیفه تا آنکه چون آمدیم و اهل حلیفه را در سیم
 باین موضع قولت السماء بنت عیس محمد بن ابی جبر و ضی الله عنهما پس برآید اسماء بنت عیس بنضم طوطی و فتح سیم ز و جانی کبر صید فی بود محمد بن ابی کبر را و این اسماء بنت عیس بنضم
 بود جمیل عاتقه که همه کس او را میخوانند سخت و سخت بود بکر صید فی بود بعد از آن علی رضی الله عنهما است بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما جمعین و در وقتی که حضرت یحیی برآمد نزد ابی کبر بود
 محمد بن ابی کبر را زاننده فارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسماء ز و پیغمبر صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم حبسیت احرام بر بندم یا نه و چگونه بر بندم حال گفت
 آن حضرت اعتسلی غسل کن و استغفری ثوب و بر بند جای خون را بجا و احوی و احرام بند و صورت استغفار بنای شله و بغا آن است که پذیرا و دیگر خود بر بند و خرقه پس گرفت بر
 جای خون بند و هر دو طرف آنرا پیش و پس آن بکشد محکم کند تشبیه دار و آنرا بشرف نفع شاف و بعضی پاره و دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام فضا و این مجمع علیه است فصلی رسول
 الله پس کرار و پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام و در رکعت فی المسجد در سجده ذی الحلیفه ثم و کب القصو و استرسوار شد و خود را که نام وی قصو است قصو است نفع خاف
 و سکون صادر ممل و تسمیه او بقصو است که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصو است بجهت آن بود که جانب کوش می بریده بود و قصو را
 ناقد را گویند که طرف کوش می بریده باشد و شاه قصو و فاقه قصو و جبل اقصی گویند و گفته اند که قصو و بعضی نفع عین ممل و سکون فضا و محمد و بوجه و بعد عا جیم و دال ممل نام یک
 ناقص است که آن حضرت را بود صلی الله علیه وسلم گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند چه عاست و اگر ربع رسیده و قصو و اگر از ربع بریده و اگر از ربع بریده اند صلا است بضا و ممل
 و بعد این الفاظ و المات واقع شده است و گفته اند که طرف کوش ناقد آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده و حتی اذ الاستوت به ناقد علی البید
 اهل التوحید تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقد وی بریده آواز بلند کرد بتوجیه مراد تسمیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
 الحمد والنعمة لک والملاک لا شریک لک قال جابر لسان نوحی الا الحیج گفت جابر نبودیم که میت میکردیم که حج را لسان نوحی العصوره نبودیم که می شایستیم عمره را یعنی
 در اشراج حتی اذ التینا البیت معده استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بود و داد آن حضرت حجر اسود را زدن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود
 مرکز است و آنرا زدن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود و همین رکن مراد کرد و مراد با تسلیم بود و دان او است یا سون دست فتعال است از اسلام یعنی محبت و سلام بر وی
 همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل این رکن را محبا گویند یعنی میم و تشدید یا که او را تخت میزنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از اسلام است بکسیرین یعنی مجار و واحدی سلمه کسیر السلام
 اسلام از و است چنانکه اکتال ز کحل التلمت لجر یعنی بسته و وجه دیگر نیز هست که در شجر آواز کردیم فرمول ثلثا و مشی و دعای پس رمل کرد آن حضرت در طواف در شستن و مشی کرد و چهار
 و ذکر طواف نکرد و زینت ظهور و شمرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل بختین حیدر و مشی که سخت نبود یا جفا نیدن و دو شهاب چنانکه پهلوانان و مبارزان و دریا
 و وصف قتال کنند و باید که در رمل کامناز و یک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آن است که چون آن حضرت در عمره القضا بکمال آمد و شکران گفتند که ایشانرا آب شرب لاف و سست خست
 است پس آن حضرت مسلم نماز فرمود که باین نوع مشی حرکت و اظهار جلالت و قوت کند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجه الودیع نیز که ذکر کردیم گاهی بر وال علت حکم نیز زایل میکرد و چنانچه
 نصیب موفقه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل سون است در هر طوافی که بعد از وی می است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف غاضت و طواف و ادعای قیل و دأغراب خطبه یوم النحر
 از این مجلس باید که آن حضرت در طواف غاضت رمل بخرد و قدر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرد و ان شاء الله تعالی و درین حدیث که از اصحاب بضا و محمد و بای موده نیست
 با آنکه این نیز سون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اصطبایع را از زیر بغل راست برکت چپ انداختن و ضعیف معنی باز و است و بعضی نیز از آن و درین نیز صورت
 بخلا است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پسر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام منکی است که در وی نشان پای ابراهیم است علیه السلام و آن در پیش خانه
 و حجره نهاد و نیز فقو پس خواندن حضرت این آیت را و اتحن و امن مقام ابراهیم مصلی و دیگر مقام ابراهیم را جای نماز اتخاذ و اتفق خاکسرا آن در قرآن بود و قرأت است و در
 و حدیث کسیر آمده فصلی و کتبتین پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد و بعد از هر طواف زینت و دوام بدان و نیز و شافعی سنت است فحجل المقام
 بنینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام بیتا و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت مجاز است هر جا که گذارند و فی
 و وایه الله قرأ فی الرکعتین و در واتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
 واقع است و صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنه توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اتمام حال
 اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره مقدم مجاز است و این را شواهدی که در
 و احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پسر بر پشت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه و آنرا شام خروج من الباب الی الصفا پسر بیرون آمد و در مسجد بسوی کوه صفا
 و هم برآمدن از صفا بود و صفا و لغت شک مطرب صلب المس لآن نام کو همیت متصل با یاقین فلما ذاق من الصفا قوا پس بنمایند و یک شدن آن حضرت بضا خواندن این آیت
 ان الصفا واللوة من شعاق و الله بهر سیکه مفا و مر و زاننا اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابداء بما جلد الله به آغاز کنیم بخیری که آغاز کرد خدای تعالی با
 عبد ابنا الصفا پس آغاز کرد آن حضرت بضا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده و فوقی علیه پس بآمد آن حضرت بضا حتی وای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن
 کعبه را بضا نمود و پیش و در میان بود و آن بانی هم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود و در بعضی روایات هم که محاذی او است می افتد فاستقبل القبلة پس روی

آورد آن حضرت قبله را فوحد الله و کبره پس یکدیگر یاد کردند و از و نیز یکی یاد کرد و او را و قال و کنت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قلیل لا اله الا الله وحده انجو و عده و اگر در راست کرد اند و عده خود که بفتح که و حصول تقو حات عظیم کرده بود همه بود آه و نصر عبده و یاری داد بنده خود که ذلت شریف می باشد و هزم الا خواب وحده و شکست داد و هر پای کاfran و دشمنان این ما شام شد عابین ذلك پسترد و کار میان این یاد کار قال مثل هذا ثلث مراتب گفت مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و عا کرد و یاد کرد و عا کرد تا سه مرتبه و همچنین کرد و ثم نزل پسترد و آواز صفا و مشی الی اللوه و رفت بسوی مرده که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتی انصبقت قدامه فی بطن الوادی ثم سعی تا آنکه به پستی فرو آمد هر دو پای آن حضرت در مفاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد و دیده و شتاب رفت انصباب و اصل ریخته شدن آبست و صعب بفتحین شیب چون پای از بلندی به پستی زیران می آمد تغییر با نصباب کردند و بطین شکم و مفاک زمین حتی از الصعدتا مشی بفتح نهره و سکون صاعدا تا آنکه چون شروع در بالا آمدن کرد هر دو قدم آن حضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته رفت و سعی بکذاشت و اصعدا در اصل و در رنق در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع مراد است که اقبل و قاضی عیاض در مشارقی گفته صعود و اصعدا بیک معنی است و اصل درین باب آنست که ماجر فقیه حیم ام سیحیل هم در و قاضی که سیحیل طحل بود و روی مطلب آب رفت و چون درون وادی می درآمد سیحیل از نظری پوشیده می گشت پس بر صفا و مرده می برآمد تا بر روی نگاه کند پس این سست زوی ماند و آنحضرت نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را خاک پر کرده مفاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا استخرا و انصباب نمائند و مفاک بیک در سبب بجای آوردن سنت حق اقی اللوه و آنکه آمدن حضرت بر مرده که کوهی دیگر است مقابل صفا و مرده در اصل سنگ سعید براق را کوه که از وی آتش میجهد ففعل علی المروة ما فعل علی الصفا پس کرد بر مرده آنچه کرد بر صفا که کوهی از توحید بکسر و دعا و سعی بین الصفا و المروة واجب محبت با راست از صفا مرده یکی و از مرده بصفا و پس ابتدا از صفا است و ختم کرده و چنانکه فرموده حق اذ کان باخوطواف علی المروة تا آنکه چون یافته شد باخوطواف برده و فقال پس گفت آن حضرت لوا فی استقبلت من امری ما استجدت اگر میشد که من پیشتر نید استم از مرده و حال خود چیزیکه از پس دانستم لم اسق الهدی غیر از دم هدی را و من آن آوردم با خود و هدی بفتح ما و سکون و ال قربانی که بحرم فرستند و جعلتها عمره و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام من کان منکم لیس معه هدی فلیحل پس یکدیگر هست از شاکه نیست با وی هر پای باید که طلال شود و بر آید از احرام و لیجعلها عمره و بگوید تا زاعمره ترجیح این کلام بطبیعی علی طبع حاصلش آنست که اگر کسی صلی الله علیه و سلم بعد از وصول مکه بمکه معظمه وادی عمره اگر صاحب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا دایم مخزج کند یا مرده عمره کند و از احرام بر آید و فسخ حج عمره کند بعد از آن در ایام حج احرام بر بندد و حج بکند و هر که سوق هدی نموده است عمره کند بر احرام خود بماء تاج بکند از بعد از آن احرام بر آید و آن حضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجه بر صاحب بران آمد یکی بجهت آنکه از احرام بر آید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و ترک متابعت او کنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عمره جز پنج روز نماند پس مناسب نیست که از احرام بر آئیم پیش از آن بر ویم و هنوز از مذکیر ما نمی بگذرد باشد و بعرفه در آئیم و حج کیتیم سوم آنکه در جاهلیت عمره را شهر حج از شش شایع بود پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم و غضب آمد و فرمود چکار کنیم حکم الهی چنین است که اگر من پیش ازین می دانستم بر آمدن احرام بر شمشاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام می بگذرد و فسخ حج عمره می کردم و من نید استم که حکم الهی چنین خواهد شد فقام بین ایستاد و سواقه بضم سین و مله بن مالک بن جشم بفتح جیم و سکون عین و شین محو فقال پس گفت سراقه یا رسول الله العمانا هذا لم لابل ایا برای امسال است این حکم برای همیشه است فثبت و رسول الله پس در هم آورد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اصابعه انگشتان خود را و احده فی الاخری یک انگشت را و انگشت دیگر را می تمایل و قال دخلت العمرة فی الحج و گفت دآمد عمره در حج مرتین و بار گفت این کلام را و گفت لا یخینین نیست که تو گفتی این حکم با امسال مخصوص باشد بل لابل ابل بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از اتماع عمره را و فسخ حج و قدم علی رضی الله عنه من الیمین امیر المؤمنین علی را که بقضای این فرستاده بودند در همین ایام حج قدم آورد و بدن الیمین سیدنا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بدن بضم با و سکون دال جمع بمنه بفتح با و دال شتر و کا و قربانی که بحرم کنند و زود شافعی مخصوص بمنه بشتر است یعنی علی رضی الله عنه آمد و بدن بسیار برای آن حضرت آورد و فقال ماذا فقلت حین فوضت الحج پس گفت آن حضرت بعلی پر خیر خیر و نیت کردی تو هنگامیکه فرض کردی حج و احرام برستی قال گفت علی رضی الله عنه قلت این گفت و نیت کردم که اللهم انی اهل جا اهل به لکن خداوند بدستیکه من احرام برستم بخیر یا کاحرام سبب آن پیغمبر خیر تو قال گفت آن حضرت فان معی الهدی پس بدستیکه با من هدی است و از احرام می بر آیم فلا تحل پس طلال میشود از احرام بیرون میا قال گفت جابر که راوی این حدیث است فكان جابقه الهدی الذی قدم به علی من الیمین پس بود مجموع شتران که آورد و آنها را علی رضی الله عنه ازین و الذی الی به الیمین و آن شتران که آورد و آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از منیه همراه خود و خانه صد قال گفت جابر فخل الناس کلام پس طلال شدند و برآمدند از احرام مرده و بر سر و صورت و موی قصه کردند و مرده که با قصر موی با وجود فصلیت خلق چنانچه حدیث کسب است برای آن بود تا بقیه از موی با آنکه در حج طلق کنند یا چنین طبعیت ایشان یکی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند و بقای حکم آن تمام که طلق است و اقتصار کردند بر تقصیر و انما علم الا النبی کریم صلی الله علیه و سلم که از مرده برآمد و من کان معه هدی و دیگر کسی بود با وی هدی طلال کان يوم المروة پس به راه که شده و ترویج و توحه الی منی را و آوردند بسوی منی و منا ما منی از آن کوه نیکه در وی ریخته میشوند و منایا محبت آنچون برین جویست که مختارقت کنندم را علیها السلام گفت منی کن چه خواهی گفت بهشت میخایم و اهلوا بالحج و احرام برستند برای حج و يوم الترویة نام روز ششم از وی الحرام است زیرا که روی در لرب میگرد و شتر بر لایحیت آنکه ابراهیم علیه السلام میفرمود و فکر میکرد در رویان و که منفرج دید و بود که فی القاصص من منی و حیوة منی در آن نزد ما واجب نیست بلکه تقصیر

[illegible]

تا که از این وادی و مشهور است که این مکان نزول عذاب بود بر صاحب قبل که قاصد هم میت آمد زاده تعظیما و تکریمآ آده بودند پس سحاب است شتاب رفت و کشتن ازان و پست
 شده است در صحیح اگر کون آن حضرت صلی الله علیه و سلم کفر نه کان از دیار لوط و دیار ثمود و بینه کشتن و کفر نه کردن و عبرت گرفتن ازان و هم چنین بود عادت شریف و مواضع کمال
 شده در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از آن سویی که از علمای شافعی است نقل کرده که سبب بی آسنت که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافع گفته یا مشرکان عرب می ایستادند
 چنانکه در وسیع گفته پس اگر کرده شدیم مخالفت ایشان و امام شافعی در آن گفته که چنانکه است که این نیز کشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جای بود شایسته
 و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در آنجا تمسکی متوجه کرد و چون نیز کشتن از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز ازین باب است و این زندانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر
 حضرت کفر نه کان را نیز کشتن بجهت خوف حق و شد و قدر و جلال او است تعالی و نیز نشومی آن موضع را آنکه آنجا مذابی نازل شده تا آنکه اگر می ایستادند نازل میکرد و عذاب این آن اعلی
 نمی ماند و با وجود آن چون صریح نمی و منع و وعید در کشتن از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص است و فایده مذکور و کثرت در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه کسی دهان
 نشسته بر آن آید چنانکه غالب ظن با آنها در آن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستد میسوزد از آنجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چنانجا غالب ظن و اینجا
 تو هم هست و فرق است میان اسباب ظنیه و وجهیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در وجهیه منافی است و اینجا جرم منع و نهی واقع شده و بر آن کتاب آن وعید و بر ترک عباد
 واقع شده و دیگر جای سخن است اما از این سبب موجب سخطه و اسباب عذاب ثم سالت الطریق الوسطی پسر رفت آن حضرت میانه راه را و این غیر رای است که ازانان رفتن
 آن راه نخست را طریق ضعیف میگویند مضایقه و تشدید موعده و این را طریق باطنی نام و گویند که است بکسری و فتح میم و لند از وقت رفتن بر وی منکر کشته بود و التی تخرج علی
 الحجر الکبیری آن راهی که بیرون می آید جمره اولی که در جانب زلفه قریب مسجد حنیف است مقصود تعیین طریق است اما از ازان جمره میگذرند و بجهت می آیند که در جانب است
 و او را جمره خفیه میگویند و عقبه فقیع عین و قاف راه در کوه و این جمره در ته اوست و بیعده العقبة که انصاف کرد و نیز مضاف با و است و احکام می جمار بقصیل در باب خود بسیار
 اتی الحجره التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آن حضرت جمره را که بر دخت است مرا و همین جمره عقبة است که مذکور شد فوماها بایع حصیات پس انداخت در وی
 هفت سنگ بره و یکم بر مع کل حصاة منها در حالی که بکثیر میگفت با هر سنگی که از ازان سنگی را مثل حصی الخذف مانند سنگیهای خذف فقیع خار و سکون و آل محبتین سنگی
 انداختن با کشتن آن خذف و بکسر میم و سکون خالفا و صورت خذف آنست که سنگیهای خسته دارد و انکشتن بسیار میگیرند تا میان از انکشتن و سبانه نموده می اندازند یا نمیدانند و میسازند
 از چوب و بومی می اندازند و در حدیث از خذف نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگیها است در صخره و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانند و بعضی
 گفته اند که ازانرا خود و خود ترازند و بعضی مثل شلک و سفند و می من بطن الوادی انداخت آن حضرت سنگی را را از میان وادی که جمره و اینجا است ثم انصرف الی المحضر پسر از
 بر کشتن آن حضرت بسوی قربان جای که در منا بود و فحقو ثلثا و ستین بدنه بیل و پس بر کرد آن حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و شتر کشتن و بر سینه زدن نیز و بیل
 نحر و بیل و آنکه در سنت در شتر است و در غیر وی هیچ در باب انحصار کشتن ثم اعطی علیا رضی الله عنه فحقو ما غیر پسر و آن حضرت یعنی شتر را یا کار و اعلی پس نحر کرد و علی
 چیزی را که باقی ماند بعد از شتر آن حضرت از شتران و سابقا معلوم شد که جمره شتر بود ندیس باقی سی و هفت باشد و شتر که می هدیه و شتریک در انداخت آن حضرت علی رضی الله عنه و شتر
 خود ثم امر من کل بدنه بضعه پسر کرد و آن حضرت بکشتن کوشت پاره از به شترینه نفحات واحد بدن ضم و سکون فجلت فی قل و پس گردانید و شترین کوشت پاره را در
 یکی طحلت پس بخت شد آن کوشت پاره را فاکلا من لحمها پس خورد و نیز دروغی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت علی رضی الله عنه از کوشت و ایما از کوشت قدر و
 قدر و شتر می آید و شتر با من مرقها و نوشیدند از شوربای آن هرق بفتح میم و را شور باجبت آنکه سحاب است که از قربانی خود چیزی بخورند و باقی کوشتها بخش کردند و در وی آید که کشتا
 کردند و فرمودند که هر که خواهر بکشد و تاراج کند ثم دیک رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاقاض الی البیت پس شتابی را بد بسوی خانه
 کعبه و طواف کرد و این را طواف فاضل گویند و این کن دیکر است آنچه بعد از وقوف بعرفه و این تمام میشود و این افضل است و در غیر و بعد از وی نیز جایز است فصلی میگوید
 الطهر پس گذارد که نماز پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بنا بعد از کشتن از کوه و هر دو روایت صحیح است
 و سخن در اینجا بسیار است و در شرح همین شده و الله اعلم فاتی علی بنی عبد المطلب پس آمد آن حضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد
 آن حضرت است و منصب ستایه از زرم بدست ایشان بود لیسقون علی و زرم در حالی که آب میدادند مردم را بر زرم فقال پس گفت آن حضرت انزعوا بنی عبد المطلب
 بکشد آب از زرم ای پسران عبد المطلب فلو لا ان یعلیکم الناس علی ستایه بکم پس اگر می بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زرم و اجتماع و از و عام ایشان برین
 از جهت تبلیغ فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما لغت محکم بر این میگید من آب از زرم زجت فضل و شرف این فعل فاولو له دلو و اقرب منه پس دادند
 آن حضرت را دلو ای آب از زرم پس نوشید آن حضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام می آید میگویند هم در محل
 مذکور کرد آن شایسته تعالی و راه مسلم و عن عایشه رضی الله عنها قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمیم
 با آن حضرت در حجة الوداع فنامن اهل بجمرة و منامن اهل یحج پس بعضی از ما کسی بود که احرام بست و تمسک کرد و بعضی از ما کسی بود که احرام بست و تمسک کرد و بعضی از ما کسی بود که احرام بست و تمسک کرد
 فذل منا مکه پس بکامیکه دم آوریم بکف قال پس گفت رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من اهل بجمرة و لم یهد فلیعلل لیک لعل که بجمرة و بی فسر

پس باید که حلال شود و بر آید از حرام یعنی حرام نبوده و حج و عمره و کسی که احرام بست عمره و هدی فرستاد پس باید که اهل کعبه یا عمره ثم
 لا یحیل حتی یحیل منهما بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود و از هر دو و فی و واقعه فلا یحیل حتی یحیل فخر هدی و در و و ای یحیی آنکه که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود و هر کس که
 خود میل عمره این حکم دارد و من اهل بیح فلیتم حجه و کسی که احرام بست حج پس باید که تمام کند حج نور اقامت گفت عایشه فخصت پس حیض کرد من و لم اطف بالبيت و طواف نکردم
 بخانه کعبه برای عمره و لا بین الصفا و المروة و نه طواف کردم میان صفا و مروه و مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حایضا پس همیشه بود من
 حایض حتی کما یوم معرفة تا آنکه شد روز عرفه و لم اهل الا بحج و احرام نه بستم بود من مکر برای عمره فاصونی النبی صلی الله علیه و سلم ان انقض داسی و امنستطایس امر و ملائ حضرت
 که یکشایم سر خود را و شانه کنم یعنی برای احرام و صبا که در آنجا حرام شده بود و احرام و اهل بالیج و احرام بستم بعد از آن حج و اقول الحجة و ترک کنم عمره را فغضت پس کردم من آنچه فرمود آن حضرت
 حتی قضیت حتی تا آنکه تمام کردم حج خود را بحث محیی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد ما من برادر امر عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عایشه بود از یک مادر و اوصی
 ان اعتمر مکان عسوتی و امر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض و برآورد بودم از احرام آن من التعمیم احرام بستم این عمره را از تخیم که جای است
 بیرون که بدو سه میل نزدیکترین زمین محل بحرم و در آنجا جاسیت که از مسجد عایشه می گویند یعنی جای احرام بستن وی از آنجا و خواص الناس این تخیم را عمره گویند چون از برای عمره احرام
 از آنجا می بندند قالت گفت عایشه فطاف الذین كانوا اهلوا بالحج و بالبيت پس طواف کردند آن کسانی که احرام بستم بودند برای عمره بخانه کعبه و بین الصفا و المروة و کسی که
 میان صفا و مروه هم حلقوا پسر حلال شدند و برآمدند از احرام ثم طافوا اطوافا بعد ان وجعوا منی بعد از آن طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آمدند از نماز و در طواف زیارت
 و اما الذین جمعوا الحج و العمرة فانما طافوا اطوافا واحدا و اما انکسائیک جمع کردند حج و عمره را و قرآن کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر برای حج و عمره معا متفق علیه
 و عن عبد الله بن عمر قال متع رسول الله صلی الله علیه و سلم بالحج و بالعمرة الى الحج متع کر آن حضرت عمره بسوی حج فساق مع الهدی من ذی الحلیقة پس را ند و برد
 با خود هدی را از ذی الحلیفه که آن جای احرام است و بدایع اهل بالحج و بالعمرة و آنرا کرد پس اهل بالیج پسر اهل بالیج فتمتع الناس مع البنی پس تمتع کردند مردم با بنی عمره صلی الله
 علیه و سلم بالحج و بالعمرة الى الحج عمره بسوی حج چنانکه صورت تمتع است فکان من الناس من اهدى و منهم من لم یهد پس بود از مردم کسی که هدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که هدی
 نبرد فاما قد اهدى الله علیه و سلم مکة قال الناس پس بنه یکدیگر قدم آورد آن حضرت بلکه گفت مردم من کان منکم اهدى فانه لا یحیل من شئ حرم منه کسی
 هست از شما که اهدا کرده پس بدستیکوی حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شد و از وی یعنی احرام نبرد و هم بران حال که بوده باشد حق قضی حجه تا آنکه بگذارد حج خود را و من لم یکن منکم مکة
 فلیطف بالبيت و بالصفا و المروة و کسی که بنا شد از شما که اهدی کرده پس باید که طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه و لیمصرو و باید که قصر کنندوی خود را ذی این است و الا حلق افضل است
 و لیمحیل و باید که حلال شود و آنجا مناسک و اعمال عمره است بجا آر و چنانکه در حدیث جاریست که از حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم تمتع بود و حج
 آنست که آن حضرت فارن بود و تاویل این حدیث آنست که مراد تمتع معنی لغوی است که انقطاع و التذات است و شک نیست که این معنی در قرآن موجود است از جهت کفالت و مناسک
 منسک و احادیث و آنست که امر کرد اصحاب را تمتع و سنا و تمتع بحضرت وی بطریق اشنا بسبب است چنانکه میگویند بنکر دپاوشاه شدی را زار که چون بنا با ما و است کویا و بنکر دپاوشاه
 آنجا آن حضرت صلی الله علیه و سلم سفر بود پس و آنست که نخت احرام حج سبت پس از آن نیت عمره کرد و فارن شد هر که لفظ اول رشنید خیال کرد که بنا با ما و حج احرام سبت و افراد کرد و این
 تا ویات بحبت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده اند و است و الله اعلم بالصواب بعد از آن حال تمتع را که هدی نکر بیان نمود
 چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد و ثم لیهل بالیج پسر یکدیگر چون ایام حج برسد احرام بندد برای حج و لیهل و باید که اهدا کند که هدی کردن و اراقت دم نمودن واجب است
 تمتع برای شکر کننده ای این نعمت که توفیق ادای هر دو منسک یافت من لم یجد هدی یا پس کسی نیابد هدی را فلیصم ثلثه ایام فی الحج پس باید که دوز دوازده روز در حج هر سه روز که بشد
 و افضل آنست که سابع و ثامن و تاسع بدارد و بعضی گفته اند که پیش از تاسع و دوازده و سبعة اذ رجع الی اهل و زوجه و در سبعة روز وقتی که برگردد بسوی خانه و دوازده که جمعی ده روز باشد و قرآن مجید
 مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود و سبته اذ رجعت پس بعضی تفسیر کرده اند آنرا رجوع باهل و بعضی بفرار از اعمال حج و برآمدن از نماز و رجوع بکعبه میفای گفته اند که منسک این است
 طبعی نیز موافق آن گفته اند و باید که گفته که از رجوع الی اهل و زوجه هر این حدیث مویدین مذہب است و چون آن حضرت قدم آورد و بیکه و امر کرد اصحاب را بدینکه رجوع فطاف حین قل مکة
 پس طواف کرد و منکامیکه رسید بیکه و استلم الکون اول شئ و بوسه و اجماع سودا و غنث از هر جنبه ثلثه اطواف پسر بیکه و در هر یک از چنانکه گذشت در طواف که از اشوا
 میگویند که یکبار در کعبه گشتن است و مشی اربعه و شئ کرد بطریق معتاد آهسته چار مجموع سفت طواف و شوط شد که از طواف که نذ فوج حین قضی طوافه بالبيت عند المقام
 و کتبت پسر گذارد و منکامیکه تمام کرد طواف میت باز و مقام ابراهیم در رکعت نماز را ثم سلم پسر سلام و او فافصرف پس برکشت از نماز فاتی الصفا پس آمد که صفا را فطاف بالصفا
 و المروة سبعة اطواف پس طواف کرد بصفا و مروه سفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو که هفت بار که آنرا سعی من الصفا و المروة گویند ثم لم یحیل من شئ
 حرم منه پسر حلال نشد آن حضرت از هیچ چیزی که حرام شده از وی و از احرام نیز آید زیرا که فارن بود و اگر تمتع بود هدی با خود داشت حتی قضی حجه و نحر هدی به یوم النحر تا آنکه
 اگر از حج خود را و نحر کرد هدی خود را و نحر و افاض و ریخت بسوی کعبه یعنی از منی بیکه آمد فطاف بالبيت پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت ثم حل من کل شئ حرم منه پسر حلال
 شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی قضی نسا و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نسا و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام آمد و فعل مثل ما فعل رسول الله و کرده اند آنکه

فی حج و عمره

۱۱

دوازدهم بحکم
قال عقلت
عقل و غلبه یزید
که در کوهان فصاحت
که ملال شود به

بغضت علی الله
یعنی کرد
یزید او را صلوات
از آن که زین شهادت
و ابریم و دیگران
شهادت

عنما وزفاف وموتی هم دین موضع اتفاق افتاده بودند فلعل البیض علی الله علیه وسلم وانا ابکی پس در آمد آن حضرت و حال آنکه من کریمیکم از وقوع حیض که با و مانع
شود از گزاردن جمیع خصال اعتکاف نفست بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که تو حیض کردی مرا و از نفاس اینجا حیض است و در ملاوت نفست بلفظ محمول می گویند قلت نعم گفتیم
آری قال فان ذلك شیء کتبته الله علی بنات آدم گفت آن حضرت اندیش کن زیرا که حیض چیزیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر دختران
آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از نسائی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فاعلی ما لتغیل الحاج پس بکن ای عایشه چیزی که می کنند
حاجبان غیر آن را نطوفی بالبت حتی تطهری جز آنکه طواف نمیکنی بخانه آنکه پاک شوی متفق علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال بعثت ابوبکر رضی الله عنه
فی الحججة النخامة النبی صلی الله علیه وسلم علیها گفت ابوبکر فرستاد مرا ابوبکر و جمعی که امیر کرده اند بود و او را آن حضرت برای حج یعنی برای حج قبل حجة الوداع پیش
از حجة الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود کرد و سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بقبروات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را اسیر حاج ساخت
یوم النحر فی دھط فرستاد مرا ابوبکر و زخمیان کردی که امره ان یؤذن فی الناس امر که ابوبکر آن گروه را که اذان گوید و سلام کند در دم اتمثال دارد که ضعیف بود
هر روزه و الا لا یج بعد العام مشرک که با شید که حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی حج کردن مخصوص مسلمانان باشد و لا یطوف بالبت عریان و باید که طواف نکند
بخانه کعبه هیچ برهنه و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و می گفتند عبادت نکنیم خدا را در جاهای که گناه میکنیم در آن متفق علیه **الفصل الثانی عن**
المهاجر النکحی قال سئل جابر عن النبی یوم البیت یزید یزید یزید که گفت مباح که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می فرمود بیت را بر میداد و هر دو دست خود را
فقال قد حججتا مع النبی گفت جابر تحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم یکن بفعله بنون پس نبودیم که بکنیم از او یا بنیر و است یعنی نبود آن حضرت که میکرد
آنرا که مذہب ائمہ ثنائین است و امام احمد گفته و سنابر و او را دعائند و در شرح کتاب خرفی که در مذہب امام احمد است حدیثی دین باب روایت کرده است و بعضی روایت
که در مذہب حنفی است ذکر کرده اند که در ذل که نظر بر بیت افتد و عاقلند و لا بد بر فرض عین از من دعا است و اسد علم رواه الترمذی و ابوداود و عن ابی هريرة قال
اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل مكة ردی آورد آن حضرت پس در آمد که را فاقبل الی الحجز پس ردی آورد سوی حجر اسود فاستلمه پس استلام کرد حجر
ثم طاف بالبت یستطوف کر بخانه ثم اتی الصفا فاستلم بحبل صفا فعلا ه پس بالا برآمد و اراحتی بنظر الی البیت تا آنکه نظر میکرد بخانه فوضع یدیه پس برداشت هر دو
دست را فجعل یدیهما ماسا و یدیهما و یدیهما پس گشت که ذکر میکند خدای تعالی را که میخواست و دعا میخواست پس ازین معلوم میشود که بنظر بسوی خانه دست بر میداشت و دعا می کرد
مکرر و از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد و اسد علم رواه ابوداود و عن ابن عباس رضی الله عنهما و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الطواف حول البیت
مثل الصلوة طواف کردن کرده خانه نماز است در ثواب الا انکم تکلون فیه پس فرق این است که شما سخن می کنید در آن سخن کردن بطل نیست از آنجا که نماز و درین عبادت
ایمانی است که اگر سخن نکند بهتر است فمن تکلم فیه فلا یستکلن الا بخیر پس کسی که سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر بیک سخن نیک کند اگر چه از نفس کلام باشد و درین
حدیث شاهد لال کرده شده است بر اشراط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذہب ائمہ ثنائین است و لیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه را و نیست زیرا که طواف
ثواب و استقبال قبله و قرات و سایر اركان معتبر نیست و لیکن طهارت افضل است نزد ما و اتفاق دارد مذهب آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که بر این غیر طواف افضل
است که غنیمت است و جای دیگر بخانه هندیافت رواه الترمذی و النسائی و الدارمی و ذکر الترمذی جماعه و قفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جماعه را
از رواه که و تفکر کرده اند ازین حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است و لیکن ظاهر آنست که این موقوف در علم فروع خواهد بود و اسد علم و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم نزل الحجز الاسود من الجنة فرواده است حجر اسود از بهشت و هو اشد بیا صا من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شرف و فسوق و خطا
یا منی آدم پس سیاه گردانیده است و اگر انا دان و لا آدم و رسیدن و سنای ایشان رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و گفته اند که در حدیث صحیح
ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول میکند از انبیا و نبی تا ویل ضعیف الایمان ترمذی میگوید و دو کافر منکر میشود و لعمری در حدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم آنجا
آن کند باشد تا ویل کند و صرف از ظاهرا نماید و قول بل زینع که ما دستایم مخصوص که بهشت و آنچه در بهشت از جواهر مبین و مخالف است بحقیقت چیزی را که مخلوق اند درین دار
فانیه و خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطه اوقات بدان و باین حجر خود اوقات برسد تا آنکه از دست قاطعه و طاحه شکست که بنور ایشان در وی باقی است و جانش آنست که نوازند
از نزول در دود و نیا آن احوال تغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از کربکی و تشکی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد جودن و از خبت جنت جود من و برکت و شرف و کرامت
که با چیزیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او و سیاه کشتن او و بجا بیان آدمیان تنبیه است مراد میان را که عبرت گیرند که گناهان درجا تاثیر میکنند چه و لای ایشان و این همه ترمذی
شک و تا ویل از ظلمت باطن و جلا نفس است و راه راست آنست که بظا هر آن یان یارند و حقیقت آنرا بعلم الهی تقویض نمایند و بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده برترین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و با اسد التوفیق قائمده مشهور شده میان مردم که ماتی مانده است در حجر اسود سفیدی چون که آن سفیدی میرود می آید قیامت از رنگ
میشود قیامت و فخر و تخریر دین تخریر بود که این را اصل باشد یا نه پس در تاریخ که فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیزی ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده میخیزد شرق و بود ظلت
این چیزی در دست با سفید و مینا و دونه و فقیه سلیمان بن شسطلانی در مساک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در مقصد و شست بود

چپ خود که معنی اضطرار است مشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از جبرانش شب بیکه آمد و بیکس را خبر نظر ظاهر و جویا باوقات و دیگر کرده باشند آنرا وایت میکند و اسلم
 رواه ابوداود **الفصل الثالث** عن ابن عمر قال ما ترک استلام هذين الركنين الیما فی والمحر فی شدة ولادعاء کنت عنی رضی الله عنهما ترک
 نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یما فی وحریر اسود است در سختی و نرمی یعنی در زوحام و غلوت منذ رأیت رسول الله از آن باز که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سینه
 که بوسه میداد آن دو رکن را متفق علیه و فی رواية لهما و در وایتی و مجاری و مسلمات ایچنین آمده است که قال نافع رایت ابن عمر سئل المجربید که گفت نافع دیدم
 ابن عمر را بوسه میداد و حجر اسود را بدست خود و ثم قبل من یستر بوسه دست خود را و قال ما ترکته منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یفعله و گفت
 ابن عمر ترک نکردم من را از آن باز که دیدم آن حضرت را که سیکه این را و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اشکی گفت اشکم سیکه که درم بسوی آن حضرت که من بیماری دارم یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا و شکایت بمعنی کله کردن و بمعنی بیماری شدن نیز می آید و این نزاع معنی
 اول است که بایعصه وی کلمه میکند از حال خود فقال طوفی من واء الناس و انت و الکبة پس گفت آن حضرت طواف کن این مردمان و حال آنکه تو سوار باشی فقطفت
 و رسول الله پس طواف کرد من و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلی الی جنب البیت نماز میکند در بملوی خانه کعبه بقیما بالطور و کتاب سبطور
 در حالی که میخواهد سوره و الطور و کتاب سبطور را متفق علیه و عن عائش بن عین ممل و کسر موحده و آخرسین ممل من و بعینه بعضی از اینها به شمرده اند و بعضی از
 تابعین ذکر کرده اند و اکثر برین اند قال وایت عمر یقبل الحجر و یقول گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد و حجر اسود را و میگفت انی لاعلم انک حجوا
 تنفع و لا تنقر مد سیکه من آینه میدانم که تو سکی باعتبار صورت ظاهر در دنیا سود میکند و زیان میرسانی و لولا انی رایت رسول الله و اگر نمی دیدم که من دیدم پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم یقبل بوسه میداد و ما قبلت بوسه میدادم ترا می گویند که عمر این قول از جنت آن گفت تابعی قریب العهد باسلام در رفقه پیغمبر عبادت وی و
 آورده اند چون عمر رضی الله عنین سخن گفت علی رض گفت بازمان ازین سخن یا امیر المومنین که وی نفع و زیان میکند باذن خدای عزوجل متفق علیه و عن ابی هريرة فحول
 عنه ان البنی صلی الله علیه و سلم قال وکل به سبعون ملکاً یعنی الرکن الیما فی رایت میکند ابو هريرة که گفت آن حضرت که مکرر کرده اند و شده اند بوی یعنی این
 یما فی و فرشته من قال پس سیکه بگوید اللهم انی اسألك العفو والعافية فی الدنیا والاخرة و ذبائنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قناعاً عندنا
 الدنیا و قالوا سیکه یما فی و فرشته آمین هر که رکن یما فی را این خصیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکه زیاده بران و تواند که این خصیلت و خاصیت مخصوص بر رکن یما
 بود و رکن اسود را افضایل و بیکر باشد اهل و عظم و فرزندان و و اما بنی حاجه و عنه ان البنی صلی الله علیه و سلم قال من طاف بالبیت سبعا و لا یکن الا سیکه
 طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله محبت عنه عشر سیات محمودة می شود و از
 ده بدی و کتب له عشر حسنات و نوشته شود بر وی و می و دفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود بر وی و می و پای و من طاف فکرم و سیکه طواف کند پس
 سخن کند یعنی بان کلمات مذکوره و مکرر آورد و من طاف را حکمی دیگر بوی مونا و مریو طاکر و اند و هو فی ذلک الحال و حال آنکه وی همان حال است و در بعضی نسخ فی ملک الحاله
 خاص فی الرحمة بوجلیه می در آید در رحمت بد و پای خود کخاض الماء بوجلیه همچو میند آب بر پای خود ایچنین تکریر کرده طیبی منی این حدیث را و گفت بدو ضعیف عمره
 که در خاطر خان طمان میکند که معنی این حدیثان باشد که اگر چه یکم بکلام ناس کند به آنچه ذکر کرده شده در تنبیح و تحمید و تلیل و تبکیر مقابل قول او و لا یکن الا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله محبت عنه عشر سیات محمودة می شود و از
 که می باشد خاض در دریای رحمت بد و پای خود و اسفل بدن خویش از جنت بودن او عامل و عابد باسفل و فی رسد رحمت تا اعلا می او از جنت بودن او و سیکه بغیر ذکر کند و چون یکم دیگر خدا
 کند مشغوق میگردد در دریای رحمت از باسرا و اسفل تا اعلا و اسلم اعلم فافهم و باسرا التوفیق و واه ابن حاجه **باب الوقوف بعرفة** بانه توقف بعرفه یکی از دو رکن حج است
 و رکن عظیم است چنانکه وارد شده است که الحج عرفه اسم مکانی مخصوص است و بمعنی همان که روز عرفه است نیز آید و المعرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار
 انواعی و اطراف و تعدد و حال توقف است و وجه تسمیه عرفات بحجت تعارف آدم و حواست درین مکان بعد از بیابان خانه مشهور است یا از جنت آنست که در جیل تعلیم کرد درین مکان
 ابراهیم خلیل را مناسک حج و می گفت عرفت شناختی ابراهیم می گفت عرفت شناختم یا از جنت آنکه این مکانی معظم و مشهور است که با معرفت است پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جنت
 تعرف عباد و در فلی بسوی خدا عبادات و ادعیه و این معنی اگر چه مشترک است میان وی و آنکه دیگر و لیکن این مکان عظیمترین مکانها است که ملازمی و معادل نیست و هیچ مکانی از
 آنکه از ضمیمه پس تمهید کرده شد بدان که ذیل و برین وجه مشق از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشق از عرف است بفتح عین و سکون را و اگر استعمال کرده میشود آزاد بر وی خوش
 و چون و منی بوی بدی بجهت کندن ذیابح پیدامی گردد در مقابل آن عرفه فتنه از جنت خالی بودن و از آن رواج و وقوف بعرفه عبارتست از ایستادن در آن وادی اگر چه ساهی باشد
 و اگر چه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع است و حاجی شد بعد از آن طواف است چنانکه گذشت **الفصل الاول** من محمد بن ابی بکر الثقفی که تابعی ثقة است الله ساء
 ان بنی مالک روایت میکند که وی پرسید این را و ها غادیان من می الی عرفه و حال آنکه آن هر دو بر قنیه وقت با ما دارنمی بعرفه کیف کتم تصنعون فی هذا اليوم مع
 رسول الله پرسید چگونه بود و شما چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال کان یهل منا الليل فلا یکنر علیه بود که تلبیه میکرد
 از ما هر که تلبیه کند بود پس انکار کرده نمیشد بران و یکنو المکنو منا فلا یکنر علیه و بیکر می گفت هر که تلبیه کند بود پس انکار کرده نمیشد بران و یکنو المکنو منا فلا یکنر علیه بود که تلبیه میکرد
 از ما هر که تلبیه کند بود پس انکار کرده نمیشد بران و یکنو المکنو منا فلا یکنر علیه بود که تلبیه میکرد

رواست و لیکن گفت اندک بخیر گفتن رخصت است و سنت است که تلبیه گویند و بخیر روز عرفه میخارج داشت غیبت سنت است که تاری جمرة العقبة تلبیه بگوید و باشد و اما بخیر سنت است
در پس نماز حاج و غیر حاج را متفق علیه و عن جابر بن عبد الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بخیرت ههنا روایت است از جابر که گفت آن حضرت که بخیر در کعبه
ایضا اشارت بر وضع معین میکند از نماز آن حضرت و آنجا هر کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منحر النبی نامند و تبرکات آنجا عمارتی کرده اند و منی کلها
منحور و مناجیه محل نماز است در هر وضعی از منی که نمکنند جایز است فاما منحر و افی در حال که پس نمکنند شمار منحر لعل و جایهای رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت و
وقت ههنا و عوفه کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و عرفات همه محل وقوف است و در روز فقه که اوج جمع نیز گویند بفتح جیم بحسب اجتماع آدم و حوا در وی و از دوافع نیز
بعنی قرب و اجتماع است گفت و وقت ههنا و حج کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقف است و شک نیست که مکان آن حضرت افضل و اشرف خواهد بود
اما جواز شامل است همه را و راه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما من يوم اکثر من ان یعق الله فیہ عبدا
من الناس من یوم عوفه گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی از آن که در آن روز خدای تعالی در آن روز بنده را از آتش و نزع از روز عرفه و انه لیدنو و بدستیکه وی را
نزدیک میشود و رحمت و مغفرت ثم یباهی بهم الملائكة یسرفون فیها فرات میگردانند که حاضر اندن موقف ملائکه را فبقول ما اراد هؤلاء پس میگویند
بملائکه چه میخواهند این بنده کان من بلغنا استغفام تعجب ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از ظنی که در ایشان میکردند و راه مسلم الفصل الثاني من عوفه
عبد الله بن صفوان تابعی قرشی است ذکر کرده و در این بیان در ثقاته عن خالد بن یزید بن شیبان روایت میکند عبد الله بن زحالی که مراد است گفته میشود و در این
بن شیبان صحابیست قال کنافی موقف لنا بعوفه گفت یزید بن شیبان بودیم در موقعی که بود ما را عرفه در قدیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما آنجا و قوف
کرده آمدند بیابان و همرو من موقف الامام جلد دوم می انداخت یعنی وصف میکرد و بعد آن موقف را عمر بن عبد الله بن زوقف نام بسیار و البته قافان پس آمد ما این
موضع را انصاری بکسیریم و سکون را و قف موحده نام از یاد است یزید بن عبد الله فقال انی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاده پیغمبر خدایم صلی الله علیه و سلم
الیک بسوی شما یقول کم قفوا علی مشاعرکم میگوید آن حضرت شما را و قوف کنید شما بر مشاعر خود فاکم علی ارث ابيکم ابراهیم پس بدستیکه شما بر میراث ابراهیم را
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل منی حدیث است که هر قومی و قبیل از عرب پیش از زمان اسلام موقعی معین بود از عرفات که در آنجا و قوف میکردند و موقف قبیل این نیز
بن شیبان در جای بود که بسیار دور بود از موقف آن حضرت که موقف امام عبارت از آنست پس اینجا هستند که عرض نمایند که نزدیکتر است بنا حضرت خود تفرس نوگو خواهند و در
الصحابی را که بن بر می گفتند بایشان فرستاد که بجای خود بایستند و از موقف قدیم که از پدران آمده است و مشاعر ایشان عبارت از آنست انتقال نکنند که عرفات همه موقف است
دوری و نزدیکی از موقف امام متفاوتی ندارد و اما در تنازع و تخالف فقیه و راه الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه و عن جابر بن عبد الله و رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال کل عوفه موقف همه عرفه و هر جزوی موقف است هر جایکه وقف کنند صحیح است و کل منی منحور و همه مناجیه است در هر جای که بخیرند جایز است و کل
المزلفه موقف و همه مزلفه موقف است و کل فجاج مکه طریق و منحور و همه راههای مکه راه و منحور است فجاج بحسب فجاج ففتح راه کشاده میان دو کوه یعنی از راه که یکدیگر
درست است و همه جایکه در که نمکنند رواست منحور در هر جای که مردم است لیکن در منی عادت شده است و روز خمر که هم قوی الحجه است در منی میباشند آنجا قربانی میکنند و دهائی میگیرند
مثل منی و دم شکر متع و نذر و جز آنها اگر در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تنویر مواضع مذکوره اصل جواز خروج از عوفه است و الا فقیهیت موقف آن حضرت و منحور طریق
وی باقی است کلا یعنی رواه ابوداود و الدارمی و عن خالد بن یزید بن شیبان و عوفه ففتح با و سکون و او ذال جمرة قال رایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یحیط الناس
یوم عوفه خطبه میکرد و در راه و عرفه یعنی در عرفات علی بن ابی قحافه ثانی الکواکب بر شتر سوار ایستاده و در کاب کویا که این بقصد ارتفاع و حصول قوت و کلام بود اما از روز و نزدیک
هم میشوند رواه ابوداود و عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال خبر الدعاء دعوایوم عوفه بهترین دعا و دعاوی روز عوفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیانست و خیر ما هلت اما و النبیون من قبل و بهترین دعا و ذکر که گفتم من و غیر این که پیش از من بوده اند
لا اله الا الله و احد لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی و در وی مالک بن عیسی طحطه بن عبید الله الی قوله لا
شریک له و عن طلحه بن عبید الله بن کوز بفتح کاف و کسر و سکون شانه تخانیه و در آخر زامی و عبید الله بلفظ تصغیر اینجا و واقع شده است و نسخ شکوه موافق آنچه واقع شده است
در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذنبی و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بن یزید و یافق آنچه ذکر کتب اسما الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه
و مالک و جز ایشان و حدیث او در مسند است و طحطه بن حمید از عشره مبشره است و وی طحطه بن عبد الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه است و الدارمی بحسب حدیثی رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما دئی الشیطان یوما هو فیه اصغر کفئت آن حضرت دیده نشده است شیطان در هیچ روزی که وی ندان روز خمر و تر باشد و لا
الحدود و دعاوی ملتین و در روز و روزه و لا احقر و نه خوار تر و خوار تر و الا غیظ مننه و خشم و غصه خورند و تر از خودش فنی یوم عوفه که در روز عوفه میباشند یعنی شیطان
همیشه از مشاهد خیر و خوبی آزاد میان غصه خور و خوار میگردد و در روز عرفه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خوار و غصه وی و ما ذلک الا لما یروی من تفرج الرحمة و
غیبت آن را مذکور و خوار و غصه و غم شیطان در روز عرفه بحسب چیزی که می بیند از فرد آمدن رحمت بر آدمیان و تجاوز از الله عن الذنوب العظام و در که شستن خدای تعالی اند

نزدیک

کتابان بزرگ ایشان الامواتی یوم بد و کلمه دیده شد از خاری و زاری و زاری شیطان روز بد که روز قیامت نصرت مسلمانان و غرت و شوکت اسلام بود در آن روز خاری و زاری و می مانند
 روز غفر بود یا بیشتر فانه قد ای جبرئیل بنوع الملائکه پس بدستیکه شیطان تحقیق دید جبرئیل را در روز بد که ترتیب میداد ملائکه را و نصرت مسلمانان و غرت و شوکت اسلام بود در آن روز خاری و زاری و می مانند
 وعین مصلح باذن اشق و منکر کردن و لشکر افراتهم کردن و وزیر فتح و او سرسنگ و سالار لشکر و باز دارنده و راه مالک و مسلول و فی شرح السنه بلفظ المصایب روایت کرد این شد
 در شرح سنه بلفظی که در مصایب مذکور است و عین جابود رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان کان یوم عرفه ان الله یزل الی السماء الدنیا چون می باشد روز عرفه
 بدستیکه خدای تعالی فرود می آید باستانی که پایان تر است یعنی قریب میشود رحمت و احسان و کرم فیما هی بهی الملائکه پس می نازد و بزمیان فرشتگان را فبقول انظر والی
 عبادی پس میگوید سجد کنید بسوی من بدان که من اوتوی شعبان غیر از این آمده اند در کاه رحمت مرا ثلثه موی خیار آلوده فرماید و کند بر آن آلوده را بلیه و ذکر و شست
 بضم شین جمع اشعث و غیر بضم نین جمع اغبر و ضحی بضم حاء و فریاد کردن من کل فج عقیق از راه کشته و در روز از اشهد کم افی قل غفرت لهم که او میگوید شما را بزرگ
 بدستی که من گفتم ایشان را فبقول الملائکه یارب فلان کان میوهی پس میگوید فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت بر حق کرده میشد و حق
 بدی کردن و ارتکاب محرم کردن و عظیم کردن و فلان و فلافه و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان مذکور گفت آن حضرت یقول الله میگوید خدای عز و جل قل غفرت
 لهم تحقیق آری می دانم ایشان را قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فامن یوم الکثر عقیقا من النار من یوم عرفه که گفت آن حضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روزی آن
 شدن در وی از آتش و روز از روز عرفه و راه فی شرح السنه الفصل الثالث عن عائشه رضی الله عنها قالت کان قریش و من دان دینها گفتند
 بودند قریش و کسانی که گرفته بودند دین قریش را و باع ایشان بودند یقفون بالمزدلفه و قوف میکردند بفرزقه از جبهه ترفع و تفوق بر مردم و می گفتند ما اهل الله و ساکنان حرم
 اویم بیرون نمی آیم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل و کانون الیسون الخمس و بودند قریش که نام کرده میشدند خمس بضم حاء سکون سین و جمله جمع احسن یعنی شجاع از حاشیه
 یعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بکسانی که نام کعبه است زیرا که ستمکاری او سیاه اندام ل سفیدی و آن سخت می باشد چنان
 سافو العرب یقفون بعرفه پس بودند باقی عرب که قوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله بنبیه پس ستمکاری آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی بر پیغمبر خود را علیه
 علیه و سلم آن یاقی عرفات که بیا به عرفات را فقیف بها پس قوف کند در وی ثم یقیض منها پتیرا نه و سیر کند بشالی از وی یقیض بضم یاء از افاصمت یعنی شاک
 و آب بکثرت و میبارد و آن شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی ثم فیضوا من حیث افاض الناس پتیرا و آن شود و بر آید ناخاکه را
 میشوند و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید ازین امر مسلمانی ازین متفق علیه و عن عباس بن مرداس صاحبیت انوار الله القلوب اسلام آورده
 پیش از فتح بانکه زمانی و نیکو شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با ناصد کس از قوم خود و از نجای است که حرام گردانیده بودند خمر را بنفش خود و جاهلیت آن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از وی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عالمه عشیته عوفه بالمعفوره دعا کرد و مراست خود را در شبانگاه روز عرفه
 با مرزیده شدن کتابان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است فاجیب انی قل غفرت لهم و اخلا المظالم الی حاجت کرده شد
 و قبول کرده شد دعای آن حضرت باین طریق که بدستیکه من تحقیق آری می دانم ایشان را همه کتابان از این مظالم که مرا امان حق و عباد است جمع مظالم بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را
 مشکواید و بعضی ضم را نیز بخیر کرده اند و مظالم عامه است که در مال باشد یا در عرض فانی آخذ المظلوم منه پس بدستیکه من گیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این قسم
 اگر کتابان را نمی بخشم و اخذ بلفظ مستحکم روایت است قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الحبه که گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر میخواهی پس می
 مظلوم را از نعمت بدست یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است و غفرت للمظالم و می آفرم می مظالم را فلیحیی عشیته پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد دعای آن حضرت
 در شبانگاه روز عرفه فلما أصبح بالمزدلفه پس بزمیکه صبح کرد آن حضرت بفرزقه عاد الدعاء باز کرد دعا را فاجیب الی ما سأل پس اجابت کرده شد آن حضرت بسوی چیزی که
 سوال کرده قبول افتاد دعای آن حضرت در آن مرزیده شدن تمام کتابان اگر چه مظالم باشد قال فضحك رسول الله صلی الله علیه و سلم و ای پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
 سلم و قال تبسم یا کف راوی بجای تبسم فقال له ابو بکر و عمر پس گفتند آن حضرت را ابو بکر و عمر باجی انت و ای ان هذه الساعة ما کنت تفعل فها
 پدر و مادر من فدای تو باد بدستیکه این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در وی یعنی شان و مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مرا و مثل این ساعت است آن
 که و ای انی کف ابو بکر و عمر آن حضرت را بگریه ایشان در روز دلفه ندیده بودند که بگریه و نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت فاما الذی اضحکک اضحک الله سنات
 پس چه خنداند ترا همیشه بخند خدای تعالی و ندان ترا کنایت است از شادی و خوش حالی قال گفت آن حضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عز و جل قد
 استجاب دعائی و غفر لامتی بدستیکه دشمن خدای که ابلیس است بکنا میگوید دانست که خدای تعالی تحقیق قبول کرد دعای مرا و بیامد مرا امت مرا اخذ التراب فجعل
 میخسوه علی رأسه گرفت خاک را پس کشت که می اندازد بر دودست خاک را بر سر خود و مدعی بالویل و الشور و دعا میکند بویل و ثبور و ملاک و میگوید یا و یا و یا ثبور
 و ویل یعنی وای و نختی و ثبور یعنی ملاک و در قافوس گفته که ویل یعنی حلول شر است و ثبور یعنی تفضیت و گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ فاضحک ملایط
 من جزعه پس در خنده آورده و از چیزی که دیدیم من بزی صبری و ناله و فریاد و و راه این ماجه و روی البیهق فی کتاب البعث و النشور و ما کنا نین حدیث معلوم

میگوید که حج مکه مظلوم می شود و در طریقی گفته که این محمول است بر ظالمی که تو بگرد و عاقلانه از فحای حقوق و بیعتی گفته که مرابن حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است
 و الا پس قول حق سبحانه و تعریف و آن در آنست و ظلم داخل در داد و نشت و شرک است و در مواهب الهیه میگوید که تندی گفته است که آنچه در حدیث تصحیح آمده است کسی که
 حج کند و زشت نکند و ضیق نوزد و بیرون آید از کسانان همچو روزی که زانده است او را مادر و مخصوص است بمعاصی متعلقه حقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله تیر ساقط
 نمیکرد و نفس حقوق پس کسی که بر ذمه او نماز یا کفار است و مانند آن حقوق الله ساقط نمیکرد و زیرا که آن حقوق است از ذنوب و ذنوب نیست مگر تاخیری پس نفس تاخیری ساقط نمیکرد
 بجز آن حقوق با نفسها پس حج مبرور ساقط نمیکرد و از آنست که مخالفت از آن حقوق و این تمهید که از مشاییر علمای محدثین است گفته که کسی که حج ساقط کند که حج ساقط می کرد و از چیز که واجب
 است بر وی از حقوق خدا بخواهد نماز که بر ذمه او است مثلاً توبه داده شود و از این قول او و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط می کرد و حق آدمی حج اجماعاً است و درین کلام
 از تشدید و تصنیق چیزیست که تحقیق نیست و مشهور آنست که حقوق الله مغفور است بجز و در حقوق عباد خلاف است و جمهور بر آنند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است
 و الله علم بآب الدفع من عوفه و المزدلفة باب در بیان بر کشتن و بیرون آمدن و شتاب را زدن از عرفه و مزدلفة ظاهر آنست که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع یعنی
 بر گردانیدن و بیرون آوردن است نه بر کشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر به دفع بجای آن گردانیدن چون از حرام بود وقت بر کشتن بعضی مردم
 بعضی دفع می کردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فضول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند الفصل الاول عن هشام بن عروه و ابی
 است مثل پدرش عن ابیه قال روایت میکند از پدر خود که گفت سال اسامه بن زید کیف کان رسول الله پر سیده شد اسامه بن زید که چگونه بود و پیغمبر خالصی الله
 علیه و سلم پسیر فی حجة الوداع حین دفع بحیثیت سیر میکرد و در حجه و ادع هنگامیکه بر کشتن از عرفات قال گفت اسامه کان یسیر العقیق بود آن حضرت که سیر میکرد
 شتاب و عقیق طبعی سیر سریع و بعضی گفته میان آهستگی و شتابی زیاده بر می و بعضی گفته که کام شادمانان فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجه تیز رفتی فی العسک
 فجوة بفتح فاء و سکون حیم قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف و هم فی فجوة منة و نص بصدا و مملو سیر شدیدی فوق عقیق و فی الصراح نص نیک را زدن نص بافته میگویند و قتی که بر ذمه
 آنچه در و است از سیر و اصل می استقصا و رسیدن نهایت چریست متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه و سلم فی
 عوفه رفایت است از ابن عباس که وی دفع کرد و بیرون آمد همراه آن حضرت و روزه و فمخ النبی صلی الله علیه و سلم و از آنجا شد و بدو ضرر باللیل پس
 شنید آن حضرت در پس خود دفع سخت و زدن مرشتر از آنکه مردم مبالغه می کردند و تیز را زدن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشاد بسوطه الوجه پس اشارت کرد آن حضرت
 بتأیید خود بسوی مردم و قال و گفت ایها الناس علیکم بالسکينة ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار و زید فان البولیس بالایضاع زیرا که نیک کردن و ثواب
 یافتن در باب حج و جز آن نیست به تیز را زدن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفتن و فسوق در بودن و روا
 التجاری و عند ان اسامة بن زید کان رد فی النبی صلی الله علیه و سلم من عوفه الی المزدلفة و هم از ابن عباس است که اسامه بن زید بود سوار در پس آن حضرت
 در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفة ثم اردف الفضل من المزدلفة الی منی پس سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سوار می که اسن اولاد عباس بود باز
 نه دفع بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه و سلم یسیر و یعنی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یلیج حتی و می حجة
 العقبه تبی می کرد تا آنکه می کرد و در حجه عقبه در روزه و بعد از عقیق تبی می کرد و در حجه عقبه در روزه و بعد از عقیق تبی می کرد و در حجه عقبه در روزه و بعد از عقیق تبی می کرد
 قال حج النبی صلی الله علیه و سلم المغرب والعشاء جمیع گفت ابن عمر حج کرد آن حضرت نماز مغرب و عشاء هر دو را در یک وقت که وقت عشاء است بجز از دو روز دفعه و جمیع نام
 مزدلفه است چنانکه گذشت کل واحد منهما باقاة که از هر یکی ازین دو نماز باقایت یعنی هر یکی را بخیر جدا بر آورده و اگر چنانچه یکی بود چنانکه در فصل اول از باب جمیع الوداع گذشت
 و لم یصح یلیجها بکثرة نماز قل بیان این دو نماز و لا علی الاکل و حلاوة منها و در هر یکی از اینها یعنی نماز فعل اصلاً بکثرة و نه راتبه مغرب و نه عشاء و اواد التجاری
 و عن عبد الله بن مسعود رضی قال ما روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی صلوته الالیقائتها گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر را که گفته هیچ نماز را
 نکرد و قش الاصلوتین صلوته للمغرب والعشاء جمیع کرد و نماز که مغرب و عشاء باشد در مزدلفه ازینجا معلوم شد که جمیع میان صلوته که در سفر روایت میکنند بر آن وجهی که
 شافعیه فیه اندک محل سخن است و آنکه جمیع میان ظهر و عصر در روزه و عقیق از حجت شد امر او است و صلی العجوة می شد قبل میقاتها و بکثرة نماز را بعد از دو روز دفعه
 پیش از وقت و یعنی وقت اعتدال و می که همیشه می کرد و در تاریکی گزار و چنانکه مردم در شک و شبه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده باشد و آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم دریافت بخور و می یا بزیه علمی داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر بخیر است و مصرح است با آنکه بعد از طلوع فجر که از ذمه پیش از وی و در
 بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود آمده که وی گذارد نماز فجر با مزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گذارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی تو هم کرده اند که پیش از
 دخول وقت گزار و این خطا است و مخالف اجماع متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قلیم النبی صلی الله علیه و سلم لیلۃ المزدلفة
 فی منخه اهله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه و منم فی حفا ان اهل و عیال خود را و آنرا چنانکه در احادیث یاد و خود بعد
 از آنکه پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت اینست و این جامع در شب فرستاده و فرمود که در حجه العقبه بکثرة نماز را بکثرة و آن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس یاد

و قول امام ابو حنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و در حیره العقبة بکنید و نظریان اطلاق امام شافعی و امام احمد بن حنبل و در بعضی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نمائید که طایفه
نظر بقاعده ستمه شافیه آنست که مطلقاً اصل بر تقیید میگرداند و الله اعلم بمقتضی علیه و عن الفضل بن عباس و کان ردیف رسول الله صلی الله علیه و سلم و
است افضل و بود وی پس آن حضرت نشیند بر ناقه الله قال فی عشیة عوفه و غداة جمع للناس من دفعا و آن حضرت گفت در شب پنجم و غره و بامداد و زلفه مردم را بنشیند
تیزانه ندو و زجر و ضرب بسیار کردند علیکم بالسکینه بر شما دای مردم که قرار آرا کم کنید و شبالی و اضطراب نورزید و هو کاف ناقه و حال آنکه آن حضرت باز دارند و بودند و خود
از تیز رفتن کاف تشدید فاذکاف بعضی باز داشتند حتی دخل محسراتا آنکه در آمد وادی محسراتین مکتوره مشد و و هو من منی و این وادی محسراتینا است و بعضی میگویند از
غره و فله است و تحقیق آنست که بنیخ است میان هر دو چنانکه گذشت قال علیکم بحصى الخذف اللی یومی به الحجرة گفت آن حضرت بر شما که بر وارید سکنه بر واری
ازین وادی مانند سکنه بر و خذف که رمی کرده میشود و آن حیره و سابقه بیان حصی الخذف که شت ظاهر این حدیث آنست که سکنه بر و از راه برداشته و در بعضی روایات آمده که از رفقه
برداشتند بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضع که بردارند جایز است مگر آن جرات که بوی رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر آنها را بردارند اصل
جواز باقی است لیکن خلاف اولی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که بغت سکنه بر بردارند که برای رمی حیره العقبة و زجر و بکار و یا عقدا که بغت امر و فواهد غلخت و
شصت و سبیل روزهای دیگر و قال لم یزل رسول الله و گفت فضل بن عباس همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم لیلی تبلیه میگفت حتی رمی حیره العقبة
بعد از رمی حیره از تبلیه باز ماند و رواه مسلم و عن جابر رضی قال فاصاب النبی صلی الله علیه و سلم من جمیع و علیه السکینه افا صکره یعنی روان شدن آن حضرت از زلفه و
حال آنکه بود وی قرار و آرام و امر هم بالسکینه و امر مردم را نیز بسکینه و آشکی و اوضح فی وادی محسراتینا و از راه وادی محسراتین این سابقه گذشت و امر هم بان
بمثل حصی الخذف و امر مردم را که رمی کنند مانند سکنه بر و خذف که مقدار خود را بقدر شاک باشد چنانکه گذشت و قال لعلی لا اراکم بعد عامی هذا و گفت آن حضرت
با صاحب شاید که من بنیم شما بعد از این سال چینی پس بیاموزید احکام دین را و از این جهت این حج را تحت الواع کونید که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و دو و اگر دیار از مولف میگوید که
لم یجل هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح از در فضل اول ثلاث میکند بر وجود آن در صحیحین الا فی
جامع الترمذی که در جامع ترمذی آنرا یافتیم مع تقدیم و تاخیر با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی ابغضی و مقتضای این آنست که در فضل ثانی ذکر کرده میشد الفصل
الثانی عن محمد بن قیس بن مخزومه ففتحیم و سکون خای حیره و ففتحیم را بفتحیم تابعی نقل است قال خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان اهل الجاهلیة کانوا
یدفحون من عوفه من یكون الشمس کانها عالم الرجال فی وجوههم خطبه فاذن حضرت پس گفت به رستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از غره تا آنکه میخواستند آفتاب که بایک
دستارهای مردانست در رویهای ایشان قبل از آن تغرب یعنی پیش از آن که فرو رود و آفتاب طیبی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است خیر را که حق از نور آفتاب
نزدیک میشود باقی بجامه زیر که نور آفتاب میدرخشد در روی مردان مانند درخیدن یاقوت غماز منتهی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غائب میگردد و خف کویا عالمه است بر سر کوه ترا
که شکل غماز نصف کرده است و من المزدلفة بعد ان تطلع الشمس من کون کانها عالم الرجال فی وجوههم و روان میشدند از زلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه
میشد آفتاب که بایک عالمه مردان است در رویهای ایشان و انما الاندفع من عوفه حتی تغرب الشمس و بدینکه روان میشدیم از غره تا آنکه غروب کند آفتاب و دفع من المزدلفة
و روان شویم از زلفه قبل از آن تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدینا مخالف لهدی عبدة الاوثان سیرت و روش بایان مخالف است سیرت پرستندگان بتها
و الشوک و مخالف است سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال فیه و گفته است بیهقی در وی خطبنا و ساقه نحوه و رانده است پیش
و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب اینجا بیاض است و این عبارت را جزوی نوشته و در تخریج این مجاز از البیهقی من حدیث مسدود بن مخرمه نحوه و من
ابن عباس و رضی الله عنهما قال قل منا رسول الله صلی الله علیه و سلم لیللة المزدلفة پیش فرستاد ما آن حضرت در شب مزدلفه اعطیله حتی عبد المطلب که گویا
عبد المطلب باشیم علی حمیرات سوار بر مرکب فخلج بلیج الفحاذ فانس کشت آن حضرت که میزد و کف دست و ان لای ما بر وجه الخطف و در اعان فی الصلح بطا و حای صلیت کیف
وست بر پشت زدن کسی را نرم و میقول و میگفت ابی بضم مزه و فتح موحده و سکون تحانه و کسرون و فتح بای شده ای پسر کان من و تصحیح این الفاظ بسیار است در شرح بیان که
لا ترموا الحجرة حتی تطلع الشمس می بکنید حیره را تا آنکه طلوع کند آفتاب وقت مستحب برای میزدن این است تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر جایز است و لیکن اساقی دارد و زلفه شافعی و
احمد در وایتی پیش از طلوع فجر هم راست بی اسات بشرطی که بعد از نصف لیل باشد و رواه ابوداود و النسائی و ابن ماجه و عن عائشة و رضی الله عنها قالت ارسل النبی
صلی الله علیه و سلم بام سلمه لیللة الحزکة عائشة فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب خرفومت الحجرة قبل الفجر پس رمی کرد حیره را پیش از فجر ثم مصنت فا فاضت سیرت
گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد و کان ذلك اليوم الذی یكون رسول الله صلی الله علیه و سلم عند هاهنا و آن روزی که میبود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز
نوبت او بود که باین اشارت بسبب استعجال وی در رمی و افاضت و الله اعلم و گفته اند که این خضتی بود خاص بام سلمه و دین حدیث متعال است و اساطین علم حدیث منکرند از زوال
او بود او در فرستادن ام حبیبیه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند و عن ابن عباس رضی قال علی المقیم و العتمر حتی یستلم الحجر تبلیه میکند پیغمبر
تا آنکه اسلام بچهر میکند شروع در طواف چنانچه و کلمه ادبوی شک را و سیرت و مذهبیم کسی است که قامت بلکه کرده است عمره بجامه اند پس را بختیم و تقیم کی می افتد و مقصود است که

و مرده نیز غنیمت بار است و الطواف تو گشتن کرد که بجز غنیمت بار است و از استجماع احکام طاعت جمعه و چون استجماع کند یکی از شما باید که استجماع کند بطاق تحریر برای ناکید است
 هر حکم سابق با محبت ایتام و مبالغه در رعایت تملیث دواء مسلم الفصل الثانی عن قدامه بضم تاف و تخفیف دال بن عبد الله بن عمار یثع عین و تشدید میج عالی است
 قدیم الاسلام طلیل الهدی قامت کرد بلکه و بمرت تکرر بدینه قال و آیت رسول الله صلی الله علیه و سلم برمی الجحرة يوم النحر علی ناقه صهباء کفنت دیدم آن خضر
 که برمی میگرد و جمره را در و زخم بر شتر را ده سفید سوزی که سرهای موی دی سرخ بود فی الصراح اصعب شتری که سفیدی دی با سرخی آمیخته بود باین نوع که بالای شتر دی سرخ بود و درون دی سفید لیس
 ضرب و لا طرد و بنود زن و نه راندن یعنی مردم را از پیش میرانده باشد و میزد و باشد چنانکه پیش ملک و امره میکند و لیس قبل الیک و بنود گفتن یکوشود و در شوق قبل یعنی قول الله
 دواء الشافعی و الترمذی و النسائی و ابن ملج و الدارمی و عن عائشة رضی الله عنهما ان الله صلی الله علیه و سلم قال انما جعل دمی الجمار و السحی بین
 الصفا و المروة لاقامة ذکر الله فرمود آن خضر شروع کرد انداختن سنگ بر پا و دیدن میان صفا و مره و مکرر برای یاد کردن خدا می توانی چون افعال حج اکثر از آن
 قبیل بود که در عقل نمی آید پس آن و در ک میگوید معنی عبارت در آن خصوصاً سنگ بر پا بکفایت مخصوص از آن و از آنجا آنجا و دیدن که این امور تعبیدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این
 امور از برای اقامت و ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان آنچه مقارن آنهاست از ادعیه و ادکار که در خطا بر نزد عقل شما ندر آید یا آنکه عاقل اگر بفکر کند در سعی و رمی شما تحمیر میشود
 و فهم میکند که از آن تعبید محض می باید و عقل خود را مغرول و مضمحل بشمارد و نمی بیند که امر شایع را و یاد می آورد ما سوا حق را و این قسمی از قناست که اخضر انواع ذکر تحقیق است و این
 باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آن حضرت دود و توقف آن حضرت در آن اما کن و موافق و اتباع و موافقت و می صلی الله علیه و سلم رسیدن دهن و دست و پای در آنجا
 که وی ساد و لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثر و دود و قمار در باطن می آرد که زبان تعبیر باین آن عاجز است عرف من ذاق رخ ذوق این می شناسی شما آنچه بخشی اللهم
 از رقا و اذ قنا و دواء الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن عائشة قالت قلنا و بر عائشة است که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول الله الا
 فبني الله بنا ابطالک یعنی آید بر کیم برای تو بنای و خانه که سایه کند ترا بنا قال لا گفت آن حضرت بنا بخند و در خانه می منای من سبق مناجای فرود آمدن و نشستن کسی است که پیش تو
 و پیشتر بنما رسیده منای در اصل اخت جای نشستن شتر است و مراد آنجا منزل است یعنی مناجای نیست که مخصوص بجای باشد جای عبادت است که در آنجا بنا کند تنگ کرد و جای بر بندگان
 خدا این توجیه شافعی است و نزد ما وجهی نیست که زمین حرم و قناست زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد که را و وقف کرد و اندر زمین حرم را پس مالک نشود و آنرا هیچ یکی از آن
 عربان جا بساخته و محل بنا کرده اند و عمارت های عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی با می آمد که رحمة الله علیه که خادمان
 ایشان جای بکر اندر منار کوفه و متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح حسندی می گوید که در مصالح و علم و فاضل بود آنجا آمد و نشست خادمان آن حضرت شیخ آمد که گفتند که
 قاضی صالح آمده از ما بر و آنجا را گرفته نشسته است فرمود متعین بخند و بگردید و چند طبق از نوک طعام میساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند بایشان عرض کنید که ملازمان خوب
 کردند که اینجا آمده نشستن جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباحث است کار فرمودند دواء الترمذی و ابن ماجه و الدارمی الفصل الثالث عن فاضل
 قال ابن عمر کان یقف عند الجمرتين الاولین گفت فاضل که ابن عمر بود که می ایستاد نزد و جمره اولی یعنی بعد از رمی و قفاط و بلا ایستادنی در آن یعنی بسیار می ایستاد و بکبر الله
 بکبر می گفت خدا را و سبحه و تسبیح میکرد و می تعالی را و بحمده و حمد می گفت و او را حمد تخفیف و تشدید هر دو را بیت است و یدعو الله و دعای می کرد خدا را بسیار ایستاد و درین
 دو مقام و عاقل در آن تصریح نمودن مستحب و مسنون است و گفته اند تعداد قرات سوره بقره میباید ایستاد و بعضی از باری تعیش ذلال رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان سست
 شده و باند التوفیق و لا یقف عند جمره العقبة و می ایستاد بعد از رمی ز جمره عقبه در و زخم و در ایام دیگر و در باب یوم نحر باید که گفت ابن عمر چنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
 علیه و سلم عقبه را بر آمدن بر کوه و این جمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم توقف نزد این جمره عقبه و طول توقف نزد و جمره دیگر بنا نموده که در و اشارت تعالی دواء
 مالک باب الهدی یفتح و سکون و یفتح و کسر و تشدید بر و آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قرأنت و واحد بر و هر دو هدیه است و و
 چیز نیست که فرستاده میشود از چهار پایا بلکه تا بچ کرده شود و کاهن بطلق اهل نیز اطلاق می یابد و وجه تشدید بدی آنست که بنده هر چه میفرستد بجناب حق و تقرب میجوید نزد وی بدان
 هدیه ای نابل و بقر جانراست باتفاق و در غیر خلاف است و نزد ما جانراست و جانز نیست در و اما اگر آنچه جانراست در ضحایا الفصل الاول من ابن عباس قال صلی رسول الله
 علیه و سلم الظهور بذی الحلیفه گفت ابن عباس که از آن حضرت نادر پیشین را و دقتی که بر آن سجده می کردی اهل حلیفه که میقات اهل مدینه است ثم دعا بناقته پسر طبلیده و خواند
 ناقه خود را که میخواست آنرا چای کرد و از فاشعروها فی صفحه سنامها الا یمن پس زده از آن ناقه را در گردن راست کوهان و فی الصراح منکر که در هر چیز صانع انسان پهلوی وی و
 سلت الدم عنها و بستر و پاک کرد و در آن و قلدها نعلین و او بخت در گردن ناقه و نعل را فی الصراح تعلیه چینی در گردن سوار قربانی و آه تخمین بجهت علامت هدیه بود
 از عادت جا بهیت بود که میگرد و تا معلوم کرد که هدیه است و بچکس نذر و دوا سلامه نیز مقصود است از جهت صحت غرض ثم کب و احلته بعد از آن سوار شد آن حضرت بر شتر
 خود که ناقه قصیر بود فلما استوت به علی المبیله اهل الحج پس بنگار میگرد داشت ناقه آن حضرت را برید که نام وضعی است تبلیک و دج و دواء مسلم بدانکه اشعار باره کردن حج
 که بآن است بنگار روان شود از وی خون شش از شعور است یعنی علم یعنی تا بدانکه این هدیه است و تمیز کرد و در و داخل او شاخته شود و زخم شدن و باز از این دزدان و زخم بر زخم
 اگر ملک کرده و اذنا که دانه بزرگ اشعار و در غم مسبب عفو می نیز ستم میگرد و در مویهای او و در غم تعلیه پس است اشعار سلت است ز جمره و اید و روایت کرده شده است اما آنجا

که مستحب است تقلید و مکروه است اشعار زیرا که این مثل است و تعذیب خیران است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان با نفاق آمدند
از تعرض آن مکر با شعار و مردم بر سرین سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند و اشعار و این مثل نیست بلکه در حکم قصه و مجامع زخمان و در وقت
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بجای تعذیب بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یبعد و لایحیی این کلام مشهور است میان قوم کوفه
که اگر است ابی خنیفه را شعار را رابل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سلبت جراحت و فساد عضو بود پس سبکت تقلید پس است در احرام و حصول غرض و با شعار حاجت
نه آنکه اصل اشعار مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنرا که میکردند مبالغه میکردند و اشعار را
احرام نموده بود پس مکروه پنداشت از جهت آن و الله اعلم و ثوابی از توحیدین سخن زیاد و تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده ایم و با الله التوفیق و عن عائشة رضی الله عنها
قالت اهدی النبی صلی الله علیه و سلم مرة الى البیت فغنا کنت عایشه قدی فرشاد آن حضرت یکباری بخانه کعبه که سفیر اطفال هاپس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد
متفق علیه و عن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عایشه بقرة يوم النحر کففت جابر و جگر آن حضرت از جانب عایشه و از جهت
وی که او را روز غزو کعبه اندک شایان باذن وی بود زیرا که تفسیر از غیر بی اذن وی روا نبود و او مسلم و عنه نحو النبی صلی الله علیه و سلم عن انس انه بقرة فی حجة و هم
از جابر است که مکرر آن حضرت از جانب زمان خود کاه وی در حج خود خراجی یعنی ذبح است زیرا که مکرر بعضی نیزه زدن است مخصوص شتر است و مشهور نزد ایه است که کاه از شتر
کس کرده باشند و او مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت لفلانک بدن النبی کف عایشه یا فتم من کردن بندهای شتران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
بیداری بد و دست خود بدین بختمین و بضم سکون جمع بدنه تفحات ثم قلدها و اشعارها بستر تقلید کرد بدن را و از احتیاط آنها را و گردن آنها و اشعار کرد آنها را و اهل اها و شتر
آنها را بیکبار یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرصت حج امیر حاج کرده فرستادند فاحرم علیه شی کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزی که حلال کرده شده بود و او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عایشه این را برای آن گفت که رسید بوی کلبن عباس میگوید که هر که بدی بکر فرستد حرام میگرد و بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تبارسد بدی بکر مکرر کرده شود پس
رو کرد بر ابن عباس این قول و بر متفق علیه و عنها قالت قلت لفلانک بدن النبی کف عایشه و هم از عایشه است که گفت باقیم فلان بدن آن حضرت را و صوفی بگوید
نرو من عن کعبه و سکون یا شرم یا شرم زکین ثم بعث بهما مع ابی بکر فرشاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق یعنی الله عنه متفق علیه و عن ابی هريرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رای رجلا بسوق بدن آن حضرت دید و مردی که میرانده شتر را فقال ادکها پس گفت آن حضرت سوار
شو آنرا فقال انها بدن نه پس گفت آنرا و این بدن است یعنی شتر بدی است چون سوار شوم قال ادکها و یلیک بلذ فرمود سوار شو آنرا و ای بتو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر
نمیگویی فی الثانیة و الا لثمة در کت دوم گفت آن حضرت بنیاد در کت سیوم و از آنچه ذکر کرد در بن حدیث معلوم میشود که در کت سیوم فرمود اما این دین رفاست است
و در وایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر بدی درست است یا نه قومی بر آنند که درست است اگر زبان نکند و او را جمع میگویند که مضطر گردد و درست است
و الا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود و الله اعلم متفق علیه و عن ابی الزبیر نام وی محمد بن مسلم مکی است تابعی است و اسع اعلم قال
سمعت جابر بن عبد الله سئل عن ذکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر را سوار شدن بر بدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم
صلی الله علیه و سلم یقول میگوید ادکها بالمعروف و سوار شو او را با حقدل و اندازده بی افراط و تجا و از حد اعتدال اذا المحبت الیهما این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تحب طهر او را تا کنونی بی تو پشت یعنی ركب را که بر پشت او سوار شوی و او مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنه
اقال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم ستده عشر بدن نه مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شتر زده بدن بکر همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد نایب بن جندب
اسلمی است و امره فیها و امیر و حاکم گردانیده و اردان بدن بکر که مکه بانی آن بکند و خبر او را باشد فقال پس گفت آنرا و یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منھا چگونه کنم و چه سازم
بدنه که مانده شود و طاک کرد و ابداع ما آمدن شتر از سیر کعبه مانکی یا با رکن ابداع بضم بزه و سکون موحده و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد و زبان علم در شرح ذکر کرده شد
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها منکر و اثم اصنع فعلیها فی دمهها پشتر رنگ کن برود فعل بدن را که تقلید کرده شده است بدن را
خون وی ثم احبلها علی صفتها پشتر بگردان فعل را که بیاورد و فعل یکی از دلها در حدیث دیگر که در فصل ثانی باید فعل لفظ مفرد ذکر کرد و صفت شام بدن را باندازد و باندازد که بدی است
پس بخورند از وی فخرانه اغنیاء خوردن آن برایشان حرام است و لا تا کل منها انت و لا احل من اهل و فقتل و مخور از آن بدن تو و مخور هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو
همراه اند خواه فقر باشند یا اغنیاء و حکمت در نهایشان از اکل هر چه فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و رفع تمت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و فر
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فاجاعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظا لم یست و لیکن صحیح ثبوت او است در وایت و اضافت بیانیه است گفته اند این در بدنه که واجب
گردانیده است بر خود و از بدن نظیر میتوان خورد اگر گویند چون یکس نخورد سباع میخورد و درین توضیح مال است جوایش آنکه عادت بر آنست که اهل بودی می آیند و پشتر ایشان
و میخورند و رفع میگردان و گاهی فاعله دیگر میسرست منتفع میگرد و او مسلم و عن جابر قال انحر فامع رسول الله گفت جابر که رویم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم عام الحبل بیبنة البدنه عن سبعة و القرة عن سبعة و سال حدیث بکره آمده و منحصر شد شتر از شتر کس و کاه و از شتر از شتر کس و بدن نه از شتر

بگوید
امام مالک
نقل
کتاب
دین
صدا
مالک دارا
زیاده افزون

مشت و پنج یعنی فقر و احتیاج را در آن تعیین و افیه پس خواستم من بنی از او خدا که اعانت کند و مردم بخورند آن چون اسباب احتیاج بر طرف شد من نیز بر طرف گشت که
 بنده رخصت است متفق علیه و عن نبیسته بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین محجه مجالی است و رانیشیه النیر میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم انما انما یفینا کم عن الحومها ان تا کلوها فوق ثلث گفت آن حضرت برستی با بودیم که منی میگردیم شما را از گوشتهای قربانیها که میخورید از ابوالای سه و زو زاده بران یکی است حکم
 برای آنکه آنجا نایش کند شما را و فراضی شود میان شما و هر کس برسد جا الله بالسعة آورده خدای تعالی فراضی و کنجایش را بخلو او و دخروا پس بخورید و بنسید و انفقوا و ابهره یعنی بطلب
 کنید بوی اجر و ثواب را از تجارت و الا تشدید نامی بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورید مردم را شاید که در خوردن نیز اجزی و توانی باشد که ایام ضعیف
 است چنانکه فرمود الا ان هذه الايام ايام اکل و مشروب و ناوله کاه باشد بدستیکاین روز یعنی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چنانکه
 ایام ضعیف کشید و محنت و یدیدین چند روز که حج کردید و مغفوره شد بدین بخورید و بنوشید و دوی آسایش بینید با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود و ذکر
 و این روزهای ذکر خدا است و علامه ابوداؤد باب المخلوق خلق سترون موی و اتفاق دارند بر آنکه خلق افضل است از قصر حاج و مقدر اگر نماز را که خلق حرام است بر ایشان و در
 افضلیت آن است که مقصر باقی دارند است بر نفس خود رغبت را زوی و حاج و معتبر مامور از بزرگ زینت و تزیین و انکسار و ادنی قصر است که بیکر نماز موی سر خود معتدل است
 و کفایت میکند در خلق نزد خلق ریح راس و خلق تمام سر را قرب است بسبب چنانکه در مسج و ثابت نشد دست خلق از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فرج و عمره و در
 خلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نسبت کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست الفصل الاول من ابن عمر و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه خلق و أسد فی حجة الوداع آن حضرت خلق کرد و سر مبارک خود را در حجة الوداع و اناس من اصحابه و خلق کردند جماعه از اصحاب و منی نیز از حجت دریافت شرف
 و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آن حضرت از اب عامر حلقین را چند بار و قصر بعضی از حجاب رخت اندر رخت بعد از دعای آن حضرت مقصران را
 نیز در آن خیر التماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویه انی مقصرت من و اس النبی صلی الله علیه و سلم
 عند اللوة و عقیص گفت ابن عباس که هر گاه گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت زمره و عقیص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و متفق بکبریا
 شین محجه و فتح فاف بیکان عریض یا طویل تا بر کاین بیکان را دست و بعضی گفته اند که متفق نام حرام است بفتح حیم و لام مقراض که بوی موی و چشم و جزو که پسند و شتر اینند و این
 لا نسب و اظلم است متفق علیه و عن ابن عمر و رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت گفت در
 حجة الوداع و وقت بر آمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوند از رحمت کن موی سر شتر و کان را قالوا و المقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنند کان موی را نیز دعا رحمت کن یا رسول الله
 قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوند از رحمت کن محلقان را قالوا و المقصرین یا رسول الله التماس دعا باز کرد صحابه برای مقصران و درین مرتبه
 قال گفت و المقصرین و متضرر از رحمت کن درین روایت و در بار تقصیر محلقین کرده و بار تقصیر مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت و تقصیر
 متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که این دعا را محلقین راه التماس صحابه و عامر مقصرین را در حجة الوداع بود و این دعا احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را بر آمدن از احرام امر کرد و در و بخورید
 که از احرام حج بر آمدند و بعضی گفته اند که در حدیث بود که بعلت احصاء از احرام بر آمد و خلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بخلق و ایشان دعا قائل این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصاء بیاید
 و اسما علم و عن یحیی بن الحصین بضم حای تابعی ثقة صدوق است عن جده روایت میکند از جده خود که صحابه است و کفایت دوی ام حصین است انها سمعت النبی که جده
 دوی شنیع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلاثا و المقصرین موة واحدة که دعا کرد آن حضرت از محلقین را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر
 حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت و المقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعا محلقین در قول او و المقصرین که مقید اشتراک آنها است با
 مقصرین فاف و چه عجب است موقع لفظ و المقصرین درین مقام که بجهت تقصیر خود را در امتثال امر خود شده اند دعا می آن حضرت صلی الله علیه و سلم و او مسلم متفق علیه و عن ابن
 و عن النبی صلی الله علیه و سلم انی منافاتی الجمرة فوماها روایت است از انس که آن حضرت آمد بنیاس آد جمره العقبة را پس دعا کرد آنرا و این در روز خمر است
 که از زلفه آمد چنانکه گشت ثم اتی منزله ممنا و مخرفسکه پسر آمد و منزل خود که بنا داشت و مخر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحل لاق پسر طلب پسر تراش ما که نام وی عمر بن عبد الله است
 مدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد که چون حرم آمده و استر در دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد آن حضرت گفت یا عمر مکن که زلفه را پسر خیز
 برو و زلفه گوش خود در دست تو استر است یعنی بشیار باش و قدر این نعمت بدان هر گاه گفت یا رسول الله بدستیک این انعمهای خداست و منت او است بر من آن حضرت گفت
 آنرا یحیی است و قال الحالی شقة الامین و او سر تراش را جانب راست خود را ظاهرین حدیث آنست که مقبره و تبار بین مخلوق است و بعضی بین خالق اعتبار میکنند فخلقه
 پس خلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا بالحل لاق انصا دی فاعطاه لایا پسر تراش آن حضرت ابو طلحه انصا دی را که از مشاهیر صحابه است و دست که در مقبره شریف را
 خمر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و از عیبت در بعضی روایات آمده که با ام سلیم و او ثم ناول الشق الا لیر فقال لخلق پسر تراش آن حضرت جانب چپ خود را پس
 گفت تبرش لخلق پس تراشید فاعطاه بالحل لاق پس و او میرا بالی طلحه فقال فتعده بین الناس پس گفت تمت کن این در میان مردم پس بر یک دایک ترا ده موی و دو تار و دو
 نصیب رسیده که یا شاعر این قصه شارت کرده است بیت مرا زلف تو موی پسند است فضلی میکنی بی پسند است و همچنین اخوان نیز قسیم کرده و بر حاضران قسیم فرمود و این برکات

در میان است مالی یخا باقی ماند که بحث مذکره و یادداشتی بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که یابوی بسند است که گفته است این چنینی و اما مست متفق علیه و
 همین عایشه رضی الله عنها حالت کنت اطیب رسول الله کنت عایشه بود من که طیب میگردم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قبل از من میگردم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر
 قبل از طواف بالبيت و طیب میگردم و در نحر پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه بعد از طواف لبس ثياب بطیب فیه مسک بخوشبوی که در روی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی طیب
 احرام مشک و کلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روز نحر احرام می برآیند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد از طواف نسا نخلال می شود متفق علیه و همین ابن عمر رضی الله عنهما
 صلی الله علیه و سلم فاض یوم النحر ثم وجع فصلی المظهر منار وایت است از ابن عمر که آن حضرت آمد و در نحر طواف کرد و دست راستش را بر کمر گذاشت و در ظاهر ایستاد و راه
 و در حدیث جابر و عایشه آمده که گذارد و ظهور انبیا و درین حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگریست و حدیث جابر و عایشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه
 اگر چه اینها از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عایشه رضی الله عنهما قال لا نهی رسول الله کنت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان مطلق المرأة راسها
 از حلق کردن زن سرش را و راه الترمذی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لبس علی النساء العلق منهن بزنان حلق و چون این حدیث
 مطلق جاز خلق بود و در این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر منیت بر زنان مگر تقصیر و راه ابو داود و الدارمی و هذا الباب خل من الفصل الثالث و الاخری
 سابق الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس یسألونہ ان حضرت توقف کرد و ایستاد
 در جای در حجة الوداع بمنی برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه رجل فقال لم اشعر فجلقت قبل ان اذبح پس آمدن
 حضرت را مردی پس گفت آن مرد که آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه خلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح و لا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ مشکلی و باکی نیست
 فجاءه آخر فقال لم اشعر فجلجت قبل ان اذبح پس آمدن حضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم قال اذبح و لا حرج گفت آن حضرت بپرداز
 و نیست هیچ چیز فاسئل النبی صلی الله علیه و سلم عن شیء قد لم ولا اخو الا قال اقل و لا حرج پس پرسید نشد آن حضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شد و در چیزی که تاخیر کرده شد
 که اگر گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه و فی روایه لیسلم و در روایتی بر مسلم این چنین آمده که آگاه و جل فقال جلجت قبل ان اذبح و ایستاد آن حضرت را مردی پس گفت
 حلق کردم من پیش از آنکه ذبح کنم قال اذبح و لا حرج گفت آن حضرت ذبح کن هیچ باکی نیست و آگاه آخر فقال افضت الی البیت قبل ان اذبح و لا حرج تقدیم و تعجیل
 و در صورت بدو سه واسطه است و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم سیال یوم النحر بمنی فقیل لا حرج گفت ابن عباس بود آن حضرت که پیغمبر
 همیشه روز نحر بمنی پس میگفت نیست هیچ فساله و جل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت وصیت بعد ما مسیت و میگردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه روزی وقت
 باده او است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزواته اکثرنا خیرک تلغوب لازم میگردم و مراد از سازند ایشان بعد از عصر است و نزواته که شب کرد لازم نیست و چیزی و
 اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود و راه البخاری و دیگران فقال روز نحر ما است و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب نیست است یا واجب اگر علماء باند و شافعی و احمد و اشاعره
 که سنت است متمسک با پیغمبر و جماعت که امام ابو حنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است و میگویند مردی از بنی جرح رفع اثم است از جهت جل و نیان و لیکن جمیع
 است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب که روایت کرده پس اگر نمی فهمید و می این چنینی را از پیغمبر بخلاف آن و اندک الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه
 الله عنه قال آگاه و جل فقال آگهی آن حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان اذبح من طواف فاضه کردم پیش از حلق قال لما حلق و اذبح
 لا حرج گفت آن حضرت ما نذر و حلق کن و تقصیر کن و نیست هیچ چون تخفیف کرد روی در ترتیب زیاده کرد و در ترتیب یعنی اگر حلق هم کنی تقصیر اگر کنی نیز جایز است و با آخر
 فقال ذبحت قبل ان اذبح و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از آنکه حلق کنم و لا حرج این و در حدیث سابق مذکره نشده بود و راه الترمذی و ابن عمر رضی الله عنهما
 عن اسماء بنت شريك بن قیس و کسر اصحابی است نزول کرد و کوفرا و حدیث آمده که کوفیان است قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حاجا فکان النبی
 یا قوله گفت برآمد من با آن حضرت قصد حج کننده پس بود و در مردم که می آمدند نذر آن حضرت من قائل پس بعضی گویند و در این را که یاد رسول الله سعیت قبل ان اذبح
 سعی کردم میان نضاد و راه پیش از آنکه طواف کنم و آخرت شیا و قد مت شیا یا گویند و در آنکه تاخیر کردم ضرر بیشتر کردم و زود قتش بیشتر کردم انان میقول لا حرج پس و
 آن حضرت که میگفت هیچ باکی نیست و هیچ بزه نیست الا علی و جل اقتص من عرض مسلم و لیکن جرح و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد و آب روی مسلمان را بغیبت و امانت و غیره
 فی الصلح عرض بکسر منی چسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم آنرا و می خواهد دفعش و می باشد یا بدیدان یا در هر چه لازم امر اوست و فقر میکند یا از حسب و شرف و فخر
 میدارد آن را از نقص و عیب کردن و هو ظالم و حال آنکه آن مرد قسم کننده است و شایسته آنرا در رساندن دست و برای عرض صحیح دینی نموده چنانکه جرح رواه و شود و تفسیق و
 و گندیب دانند آن میکند فذلک الذم من حرج و هلاک پس انگش است که بزه کار شده و هلاک کشته بمعصیت حرج بکسر است بر وزن کسح و راه ابو داود و باب خطبة
 یوم النحر و در ایام التشریق بود و در خطب بقیعین شان و امری که واقع میشود و در خطب کلام منشور بر کاف القاموس یعنی خطاب کردن بیکدیگر و غالب آمده
 معروف بر خطب چنانکه خطب بکسر خای و طلب لایة و ایام تشریق نام سه روز است بعد از نذر و نحر و تشریق قدیم کردن گوشت و چون گوشتی قرانی بنام دین ایام قدیم میکنند ایام تشریق
 گفته و از جهت آنکه تشریق اند که قرانیه را در دو وقت طلوع آفتاب میکند پس از تشریق یعنی منو شمس باشد و حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیجبه مراد بتوجع و دواع

کردن کعبه است بطواف و دو بار و دو رکعت آن حضرت مردم را و لهذا می آن حضرت را بجهت الوداع نام کردند الفصل الاول من ابی بکره منقح با سکون کاف تا در آخر صافی غنیمت
قال خطبنا النبی صلی الله علیه و سلم یوم النحر خطبکم و ما را آن حضرت در روز نحر قال ان الزمان قدام مستل و کسیته یوم خلق الله السموات و الارض گفت آن حضرت که
زمان یعنی سال تحقیق بازگشت به حیثه و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پید کردن خدای تعالی آسمانها و زمین را بود اثنا عشر شهرا یعنی دوازده ماه و گشت که در اول
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدّة الشهور عدّة اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض الا باین کلام آنست که عرب تا خبر میکردند محرم را تا ضرفا
گفتند در وی و میکردند این را و در هر سال و از هر سالی یک روز می زدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کیسیته العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی
علیه و سلم در وی حج کرد از دهان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و می گویند ازین جهت تاخیر کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم حج را تا حج در آن
واقع شود که میقات است و منها اربعة حرم از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بختین جمع حرام است ثلثا متوالیات سه ماه حرام
بی هم آید هانذ فی القعدة و نفع قاف و کسیر آمده هابی است که می نشستند در وی از سفرها و ذوالحجّة بکسر طاهسی که در وی حج میکردند و نیز بعضی نفع است و وجب حضور
مضر بضم می و فتح ضا و معجم بن زکریا بوقبیل است و مضر و اصل شیر ترش را گویند که جغرات است و وی دوست میداشت و بسیار بخور و از این جهت نام او ضرفا و از جهت بخور
زکریا و نام کرد و در اضافت جب بضم جبت آنست که مبالغه می کردند ایشان در محافظت تحریم وی الذی بین جمادی و شعبان آنما که میان جمادی الاخری و شعبان است
صفت و جب خضراست از برای زیادت بیان و قال و گفت آن حضرت ای شهر هذلا که نام ماه است این ماه مقصود ازین موال تسمیه و تاسیس بیان مقصود است
و تقریر آن در اذان ایشان قلنا الله و رسولنا علم کفیم ما خدا و رسول خدا و انما تر است عادت صحابه بود که نزد سوال آن حضرت صلی الله علیه و سلم این کلام می گفتند و ادب میکردند
اگر چه خود جواب آن را میدادند خصوصاً در اینجا که با وجود آنکه معلوم و متعین بود پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند فسکت پس خاموش ماند آن حضرت حتی طشتان
سیسمیه بغیر اسمها تا آنکه گمان بر می آید که آن حضرت نزدیک است که نام سیر و آنرا بجز نام شهر که دارد و فقال اللیس ذال حجة پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجة قلنا بلی کفیم
این ماه ذی الحجة است قال گفت آن حضرت ای بلد هذلا که نام شهر است این شهر قلنا الله و رسولنا علم کفیم حتی قلنا الله سیسمیه بغیر اسمها قلنا اللیس البلیله
گفت آیا نیست این بلد قلنا بلی کفیم ای این شهر بلده است بلده بسکون لام یعنی شهر است هر شهر که باشد و بغیر نام مکّه شده که فردا کامل شهر نیست که بلده جامع خیرات و برکات و فضیلتها
و کمالات است که یا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده در لغت بمعنی قاف است قال فامی یوم هذلا گفت آن حضرت پس کدام روز است این روز
قلنا الله و رسولنا علم کفیم حتی قلنا الله سیسمیه بغیر اسمها قلنا اللیس یوم النحر قلنا بلی قلنا فان دملکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام گفت آن حضرت پس بیک
خونهای شاه و مالهای شاه و ابره و های شاهرام است که بی حق شرعی تعرض کنید آن حکومتی که می کند این بلده هذلی شهر که هذلا نامند حرام بودن روز شاک این روز است و شهر
شاک این شهر است و ماه شاک این ماه است این تکیه است برای حرمت که هر یکی ازین سه محل حرمت و احتیاط است خصوصاً نزد اهل حق و مستحقون و بکم نزدیک است که پیش
پروردگار خود را بر بند و در حضرت وی فلیساکم عن اعمالکم پس پرسید پروردگار شما را اگر دارای شما الا دانا و اکاه باشد فلا ترجعوا بعدی ضلالا پس بگردید بعد از فترت
از دنیا که امان و در روایتی کفار را بضر و بعضی که از شما کردند بعضی را که از عظم انواع ضلالت است مقصود می از ظلم و زکشتن از حد شرع و حفظ امر
و احوال و اعراض است و در توجیه روایت کفار را چند وجه گفته اند یکی آنکه کفر در حق مستحل است یا مرد کفران نعمت است و نصیحت حق اسلام یا مرد از نزدیک رسیدن بکفر که کتاب حرام
مردی بکفر بگردد و نزدیک بآن میسازد یا بکند افعالی که مشابه افعال کافران است و خویشی و بعضی گفته اند که مرد بکفر پیشین سلاح است و کفر یعنی پس سلاح می آید بعد از خطاب
بمسلمانان کرده فرمود الا اهل بلغت و انا و اکاه باشد یا هست که رسانید من رسالت را و حکم شریعت را قالوا نعم گفتند صحابه ای رسانیدی قال اللهم اشهد گفت آن حضرت
خداوند اکوا باشد که ایشان اقرار کردند که رسانیدم بار و قیامت منکر نشوند و عند نیازند فلیبلغ الشاهد الغایب پس باید که برسانند هم چنانکه شنیده است احکام را هر که حاضر است
مرغایب را غروب مبلغ اوجی من سامع پس بسا کسی که رسانیده است بوی یا دوازده تر باشد کسی که شنیده است از من و رسانیده است متفق علیه و عن و بوجه نفع
و او و نفع موده و سکون وی و در از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر قال سلالت ابن عمر متی ادعی الحجا و گفت پرسید من عمر را کی می گتم قال گفت ابن عمر از آن
احصا صحت فادله و قتی که می کند نام تو پس می کن تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نائب است و اقامت مناسک حج لیکن بشروطی که اعلم باشد و لهذا تفسیر کرده است
این را طیبی و گفت یعنی اقد آن کسی که آنکس اعلم است از تو بوقت می میگوید و بوجه فاعادت علیه المشله پس با عرض کردم بروی مسئله را فقال گفتا فتن پس گفت ابن عمر
که انتظاری میبویم وقت را و طلب میگردیم دخول وقت می را فاذا زالت الشمس و دنیا پس وقتی که میکشت قاف می میگردیم دوا و العجاری و عن سالم بن عبد الله
کان یومی حجرة الد فیا سبع حصیات روایت میکند سالم از ابن عمر که وی بود که می میگردد و در یک راست از نازل که در جانب مسجد حنیف است بخت بکسریزه
بکبر علی اثر کل حصیات در طلی که بکسریزه میبویم و هر کسریزه ثم تعقل م بکسریزه میبویم و هر کسریزه ثم تعقل م بکسریزه میبویم و هر کسریزه ثم تعقل م بکسریزه میبویم و هر کسریزه ثم تعقل م بکسریزه میبویم
رای زمین درشت فقوم مستقبل القبلة طویلا پس ایستاد و مقابل قبلا ایستاد و فی ما گفته اند که آن تعدادی ایستاد که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گشت و مدعو و مدعو کرد و چون فضا
در بر داشت هر دو دست خود را بر روی الوسطی پس می میگردد و در میان ایستاد و بکسریزه میبویم و هر کسریزه ثم تعقل م بکسریزه میبویم و هر کسریزه ثم تعقل م بکسریزه میبویم و هر کسریزه ثم تعقل م بکسریزه میبویم

پس بر میگردد راه و میرفت بجانب دست چپ فسیهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یلی عمویر فیح یلیه و یقوم طویلا و می ایستاد دراز ثم یوحی حجرة ذات العقبة من بطن الواعی
پس بر می میگردد حجرة العقبة را از مغاک وادی بسبح حصیات یکبر عن کل حصاة ولا یقیف عندها و می ایستاد از حجرة العقبة ثم یصرف یسیر بر می گشت فقیول هکذا و ایت و رسول
الله پس می گفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یخلفه سیکر از راه و اه الجنادی بدانکه سنت چنین واقع شد دست که بعد از می دو حجرة اولی می باید ایستاد و بسا
ایستاده در دو حاکرد و حجرة اخیر را می میکنند و برگردند و نایستند و دعا بخند سرگز از بر شارح کسی نداند و مظلوم را کج و محال آن تعب بدست که عقل باید ریافت کنان بای نیست و این
تیرانان قبل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما که از ایت و بعضی از علما گفته اند که در زمان ایشان آن بود که درین روز شغال بسیار بود و نذر نوح و طوق و افاضه یکبار را می
اما این یعنی در ایامی منفقود است و بعضی که بنید حجرة العقبة در راه واقع است پس و قوف نزد آن موجب از و هم و تحقیق طریق است و حقوق فخر است بگذرد کنان راه بخلاف در
حجرة و دیگر بگذرد اما نه در میان آن و بعضی گفته اند دعا و صلب جهادت و وسطاوی می باشد در نهایت و می و دعا و صلب عبادت فضل است و اکثر دعای حضرت رسول صلی
علیه و سلم در نماز تشهد بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و دو حجرة اول در وسطا پس دعا کرد در آنها و بعد از حجرة عقبة منتهی گشت جهادت و باین وجه شارت کرده است در بهای و
شمعی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این و حیز فی خالی از بعضی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز
آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا و محبت نمازهای فرض و محبت تلاوت قرآن و جزآن و بنده ضعیف تجا و الله عنه و حقا و قتی که مشرف شد باین
عبادت انداخته شد دود و بی سابقه فکر و قابل بطریق الهام نکند و عدم و قوف نزد این حجرة یعنی حجرة العقبة و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم و قوف نزد این
حجرة اشارات است از بد جیم رسول کریم که بنده چون در دو حجرة اولی محابه کرد و دیانت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادعوی
خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و می تعالی کار را بر وی و مباح گردانید و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه ذکر و ربوبی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود را بسا
درین عبادت که هیچ است که شمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک و هفت و عوفات تمامه کنان می بخشد که بگوید که گفت پروردگار تعالی که ای بنده کان من بسیار
تعب کشیدی و محابه کردی و یکدی می آرام گیریدی و آسوده باشیدی که کنان شمار انجشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر کار علمای ملکه گردان وقت درین مشاهد حاضر بودند عرض کرد
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاضی جارا و القاضی الخالدی رضی الله عنهما که در آنجا حضور یافتند و دعا بخیر و برکت کردند و الله علم و عنین
عمر قال استاذن العباس من ابن عبد المطلب و رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یدیت بکلمة لیالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب از آن کرد عباس عمر
از آن حضرت که شب باش کند بلکه در شبهای منی من اجل سقایته از بد منصب سقایه ز نغم که در آن شب عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آن وقت و سقایه جای آب از
فان لید پس از آن کرد و آن حضرت مر عباس را به بیوتت مکة متفق علیه بدانکه سبب منی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هر چند در روایتی از شافعی واحد
معتبر و سبب اکثر لیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام بیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوتت یک ساعت کفایت است و مسک قول سبب آن این حدیث است
که اگر واجب می شود چون از من فرمودند آن حضرت عمر عباس را به بیوتت مکة و جواب میگویند که بجهت هذ و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ خصمت و اقع شده بجای از من
و کاهی مسک می کنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیدن بودی بی از من نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطر بود و از ایشان خصوصاً در مثل این مقام
از جهت استلزام این مخالفت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک سنت آثار است و استیدن برای امضا
آن اشارت بود و در آن گفته است که بیوتت منی از منا بسکج مقصود از آن نیست بلکه برای آسانی رومی است اگر کی بیوتت کند در غیر منی و حاضر کرد در وقت رومی لازم
نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و اب میگرد و ترک آن و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم جالی السقایه روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی سقایه ز نغم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که سقایه جالای بود و فقال
العباس یا فضل اذهب الی امات پس گفت عباس بر سپر خود که فضل نام داشت ای فضل بر بسوی ما خود داف و رسول الله صلی الله علیه و سلم بشرب من هکذا
پس بیار آن حضرت را بی از من و ما خود فقال اسقنی پس گفت آن حضرت به عباس آب بخوران مایعنی از آب ز نغم و آب اندرون خانه میار فقال پس گفت عباس یا رسول الله
الهم یجعلون لیل نه مفیه مردم می اندازند و دستهای خود را در آب ز نغم قائل اسقنی باز گفت آن حضرت آب ده مرا چه شد که دست و آب می اندازند فشرب منه پس خود
آن حضرت از آب ز نغم ثم اتی ز نغم پسر آن حضرت آب ز نغم و هم یقون و یعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و کاس میگرد و در سقایه
فقال پس گفت آن حضرت اعلوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بخشد درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب و دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است
ثم قال لولان تغلبوا و استکرتن آن حضرت لکن می بود خوف این که علیه کرده شود یا یعنی غالب آید بر شما مردم در آب کشیدن بجهت تباع سنت من و نگذارند شما را که آب کشید
و این کار از دست شما بر و و ثقلت حق اصنع الجسل علی هنده بر آینه فرمودی آمد یعنی از آن حضرت آن روز سوار بود و نامردم بنشیند و احکام میاموزند تا آنکه می بنام
رسانا برین و اشا و الی عاقده و اشار کرد آن حضرت بلفظ ده بسوی گفت خود را و اه الجنادی و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
صلی الطهر و العصر و المغرب و العشاء ثم قد قلد قبا المحصب روایت است از انس که آن حضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر او شام را و خفق را محصب پس طلب کرد

من جعفر کرم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم عقوی بفتح صین و سکون قاف حلقی نفتح حاء و سکون لام و این دعا است که بزرگ کند و لیکن حقیقت دعا را نیست هم چنین زبان را عادت خوب شد است چنانکه در اشمال و عقرب و جرح کردن و قتل کردن و هلاک ساختن یا بمعنی نازیدن و قتل رسیدن در در حلق یا ندن خیزی و قتل و جرحی گفته این کلمه است که محل تعجب است حال می کنند و این دو کلمه را زیاد و برتر تحقیق است که در شرح کرده شده است اطاعت یوم النحر یا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت قیل نعم گفته آری کرده است قال گفت آن حضرت خطاب بصفیه فافقوی پس برای و کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص رضی الله عنه نفع نحر و سکون حای مطر و بصا و مطر صحابی است روایت کرده است از وی پس روی سلیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول فی حجة الوداع ای یوم هذا گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت و حجة الوداع کدام روز است این روز قال یوم الحج الاکبر گفته روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است و می گویند اکبر در مقابل اصغر است که عمره است و اورا حج اصغر می نامند و آنکه الان مردم حج اگر در جمعا قیام کنند و کعبه بکیند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نفع حجی که آن حضرت کرده صلی الله علیه وسلم در جمعه بود و بی شک حج روز جمعه فضیلتی خاص از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دما علم و اموالکم و اعراضکم بلیکم حرام حکومت یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این فصل اول معلوم شده است الا لا یجوز جان علی نفسه آگاه باشد یا که آگاه نکند وستم کند هیچ گاه نکند وستم کند بر نفس خود مقصود دینی از آنکه کردن وستم کردن است بر غیر چه هر که بر کسی تم میکند بحقیقت بر خود میکند که اثم جزای آن راجع به و است پس این خبر در معنی می است و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر معنی خبر است بمعنی نمی الا لا یجوز جان علی آگاه باشد یا که آگاه باشد یا که جنایت کند هیچ جنایت نکند بر غیر ند خود و لا مولود علی والد و جنایت کند هیچ فرزندی بر والد خود و در این حدیث بحجت است که قبح و شاعت این بیشتر است از جنایت بر نیا یا بحجت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بحجت جریان عادت جاهلیت بر اعتقاد بر شخصی بحیات وی و باین و در این تاکید حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد افسد فی بلدکم هذا بل لا آگاه باشد به تنگه شیطانی تحقیق نا امید شد تا این که عبادت کرده شود و ارکانیت است از بت پرستیدن و بیشتر شاکر این است یعنی بکیمت ماند و قیامت و لکن تنگه اله طاعت فیما تحقرون من اعمالکم فیرضی به و لیکن سر انجام است که باشد شیطانی از فرمان برداری و چیزی که خیر و کم شیارید شمار علمهای خود یعنی کارهای کنید و نایان می و در و از خود و خیر می نپارید و در آن علمها طاعت شیطان است که راضی میگرد و شیطان بدان و آن علمها سودی بختن و همچنان حروب و شر و ویر کرد و رواه ابن ماجه و الترمذی و صححه و حکم صحیح کرده است ترمذی این حدیث را و عن رافع بن عمرو و الترمذی بنعمیم و فتح زامی و بنون نیست بر نیه صحابی است روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حدیث قال و آیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس منی حین اوقع الضحی گفت دیدم آن حضرت را که خطبه میکرد مردم را بنامهای سنگین و بلند شده چنانکه علی فخله صهباء سوار بر استر صهباء و صهباء آنکه بالای ششم و سرخی بود و درون سفیدی چنانکه شقر اشین حجه و قاف و علی جبر عنه و علی رضی بنی است غر تعبیر و تعبیر میکرد از آن حضرت و مردم می شنوید و می فهمانید و میرسانید بانگشان که و در بودند آنچه آن حضرت میفرمود و الناس منی قایم و قاعد و مردم بعضی ایستاده بودند و بعضی نشسته در حج سه خطبه مسنون است یکی در روز تزد و یکبار دوم و در غرغ سیوم در منی و در هر جا احکام که بجهان باید کرد تعلیم و تفتین میفرمود و رواه ابو داود و عن عائشة و ابن عباس و عن ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم اخر طواف الزیارة یوم النحر الى الملیل روایت است از عائشه و ابن عباس که آن حضرت تاخیر کرد طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحديث عائشه که آن حضرت طواف کرد و نظر بکند کرد و این اضطرابی است که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آن حضرت نظر بنا کرد و چنانکه گذشت و اسد علم دواء الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عن ابن عباس و عن ابن النبی صلی الله علیه وسلم یومل فی سبیح الذی افاض فیه روایت است از ابن عباس که آن حضرت رمل نکرد و طواف افاضت را انجام معلوم میشود که رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف و ولع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف قدوم دواء ابو داود و ابن ماجه و عن عائشة و عن ابن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی احدکم بحجره العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء کنت آن حضرت وقتی که رمی کرد یکی از شما بحجره العقبة پس تحقیق از اهرام برآمد و حلال شد و او را هم چیز مکرر زمان و بعد از طواف زان نیز حلال خواهند شد و رواه فی شرح السنة و قال اسناده ضعیف و فی رواية احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی الحجره فقد حل له کل شیء الا النساء و عنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یومه حین صلی الظهر گفت عائشه فاض کرد و روان کشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب که برای طواف داخل و در وقتیکه که از راه ظاهر ظاهر است نیز همین است که نظر بنا کرد و در تم رجوع الی صبی پسر بر کشت بسوی منی فقلت بهایالی ایام التشویق پس رنگ کرد و منی شبهای روز تشریق یومی الحجره اذا زالت الشمس رمی میکرد و جبره را وقتی که بر کشت آقا باز جنب مشرق بسوی مغرب کل حجره بسبج حصیات هر حجره هفت سنگریزه یکبار مع کل حصاة یکبار میگفت با هر سنگریزه و قیاف عند الاولی و الثانیة و می ایستاد بمره اولی و ثانیة بعد از رمی و یطیل القیام و دوازده یکبار ایستاد و ران و فیض و زاری میکرد و در و چنانکه گذشت و یومی الثالثة فلا یقف عند هارمی میکرد و جبره بیوم پس بنی ایستاد و زان رمی میکرد و میگذاشت دواء ابو داود و عن ابی البلاح ففتح موده و تشدید و الی دعای مسلم بن عاصم بن عدی ابو البلاح تابعی ثقة است و پیروی صحابی است عن امیه روایت میکند از پدر خود قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم لرعا الابل فی البیوتة گفت حضرت که آن حضرت برای

چرا نذران شتران در شب باشی یعنی اگر در نیت تو نیت نکرده رخصت است آن بر موی او دم النحر رخصت کرد که می کنند روز نحر می جوای و مین بعد یوم النحر سیر می
کنند رمی دوروز که بعد از روز نحر است فیروا فی احد هما پس رمی کنند یکی ازین دوروز دوا و مالک و الترمذی و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث صحیح
باب ما یجوز به المحرم باب در بیان چیزی که بر پیر می کند از محرم یعنی حرام است بروی که آن خواه واجب کرد و بروی دم باید قد یا نه و صدقه نصف صاع اگر کند بر صاع شصت
یا چیزی قلیل غیر مقدار بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از آن در ساله فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله رمی بر سید بنی نغمه خدا صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیزها ناست که بر پوشیده محرم از جامها چه
چیز پوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز پوشیده لیکن لا تلبسوا القميص پوشیده پیراهن را قمیص بنشین جمع قمیص و لا العمامه و پوشیده دستار و لا السراويلات و پوشیده
و ما یوشون فیس و سر و پیل پوشیدن آنها است بر وجه تعارف در آن چنانچه پیراهن را در بر آفتاب و قبان را در پایا کنند و الا اگر بر تن آفتاب مثل و دایره نیمی آید نیک و در صورت
نمیکویند که پیراهن پوشیده و آرا پوشیده و لا البرانس و پوشیده برنس را و برنس بضم موحده و نون و سکون را در میان اینها تفسیر کرده اند و اقلنسوه طویل یعنی کلاه دوز و این
قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلا و شام می آید تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد و لا الخفاف و پوشیده موزه را و الا
احد لا یجوز فیلبس فیلبس خفین مگر کسی که نیاید نعلین پس پوشد موزه را و لا یقطعهما اسفل من الکعبین و باید که بر دهر و موزه را پایا نترانند و پوشد موزه را و نعلین
و لا تلبسوا من الثیاب شیا مسه زعفران و پوشیده از جامه یا چیزی که سوده است آنرا زعفران و لا دوس و نخامه که سوده است آنرا دوس نفع و او سکون را کیا هر روز
که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند متفق علیه و زاد النجاشی فی وایه زیاد کرده است بخاری در وایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة المحرمه و تنقب
بر روی می کنند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنقب تباین و تشدید قاف و نقاب کبرون روی بند و لا تلبس القفازین و پوشد زن بر دست قفاز از بضم قاف و تشدید فا
و زای و آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستا پوشند که گشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن نمیده است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است
که زنان در دستا می پوشند و من ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را
که خطبه میخواند و حال آنکه وی می گفت اذ المجد المحرم نعلین لبس خفین و قتی که نیاید محرم نعلین یا پوشد موزه را و اذ المجد اذ اللبس سوا و پیل چون نیاید بند یا پوشد موزه را
و لیکن قطع میکند موزه را از زیر پاشنه چنانکه در حدیث سابق بیان کرد و جمهور برین اند و اگر بمان طور درست پوشد فدی و دهد و امام احمد میگوید قطع کند که در آن فصاحت مالت و
بجام ضرورت چنانکه استند بحال خود می پوشد و فدی نیست و در سر و پیل نیز خلاف است و فر د امام ابو حنیفه پاره کند و از ساز و متفق علیه و عن اهل بیته و عن عین هاشم بن
ضمیمه و فقیهیم و تشدید تخمیه صحابی است اسلام آورد و در قف و حاضر شد خن و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجمراته اذ جاءه رجل اعراکی فکنت
بودیم باز در آن حضرت رجعه که بیک مرحله از کما است آن حضرت از آنجا عمره را آورده بودند که آه و اوامردی ساکن بادیه علیه جبهه و هو متفصح بالخلق بر آن رجعه بود و حال آنکه
آن مرد آلوده بود بخلق نفع خامه و قاف و زخامه طس است که عیان میسازد در آن فخران می اندازند مشهور است میان ایشان و ضمیمه ضیاده و غای مجتهدین آلودن جسد بطیب چنانکه
گویند بیکدیگر زوی فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله فی احرمت بالعمرة و هند علی بدستیکه من احرمتم بر اعمی سهره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت
آن حضرت اما الطیب الذی بک فلغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که باست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از بته آنکه استعمال زعفران حرام است بر بدن
نه از آن جهت که تقای از طیب بعد از احرام مفید حرام است فافهم و اما المحبته فانزعها و اما جیده که پوشیده پس برکش آنرا و بر از بدن ثم اصنع فی حرزات کافضه فحجج
پس بر کن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو که یا آنکه عالم بود احکام حج نه شبیه و آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است
و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و توقف بعرض و عدم آن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ینکح المحرم و لا
ینکح و لا یخطب بر سلف قطر و جزم و نیست نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و کالت و خواستگاری نکند زن را خطبه کبیر خازن خراستن و این مذہب صحیح
و جمهور و علامت لیکن نه از نکاح و نکاح تحریمی است و از خطبه نیز نه و از اجازت ناست همه و دلیل آن نیز میمونه است من دوا و مسلم و من ابن عباس و من ان النبی صلی الله
علیه و سلم تزوج میمونه و هو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنهما و حال آنکه آن حضرت محرم بود بری عمره قضا متفق علیه و عن
یزید بن الاصم بن اخط میمونه و من خواهر از میمونه بعضی گویند که او را روایت است و محالی است و صحیح است که تابعی است ثقة کثیر الحدیث عن میمونه روایت میکنند
خاله میمونه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوج بها و هو حلال کما ن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود و او مسلم قال الشیخ الامام محی السنه رحمه
الله و الا اکثر من علی انه تزوجها حلالا لا گفت محی السنه اکثر از آنکه آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حال حلال بود و ظهور است تزوج میمونه و هو محرم و ظاهر شد تزوج می
در حال آنکه حضرت محرم بود ثمنی بها و هو حلال پس بنا بر دینی دخول میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسبب فحی طریق مکه نکاح میمونه و نای وی در سرف بود فقیه سید
و کسرا و لغام موضعی است بر راه که برده میل از که و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الا آنرا بخاطر مقدمی غایت نیست که بعضی را ساخته اند بنا
حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم و در متعارض آمده حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اسلم زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است در حفظ و اتقان و فقه و حدیث و می‌توان عیله است مانند حدیث امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
 و ال است بر بنی ماول است بآنکه ما و آن است که نکاح و النکاح از نشان محرم و مناسبت بحال و نیست که مشغول است بکار دیگر آنکه ما و تحريم است و آنکه محل کرده اند شافعی حدیث
 ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امتزج و بی در احرام باین اعتبار گفته است ترفع و به محرم تکلف است و معنی است که مایل محل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است
 که محل عارضی بود که بعد از احرام می‌باشد و برین تقدیر حدیث ابن اسلم را نیز خلع می‌توان کرد که ما و آن است که ظاهر شد امتزج و بی در احرام باین اعتبار گفته است ترفع و به محرم تکلف است و معنی است که مایل محل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است
 در شرح ذکر کرده ام قدر و عن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یغسل رأسه و هو محرم و رایت است از ابی ایوب بخضاری که بود آن حضرت که می‌شست سر
 مبارک خود و ما و حال آنکه وی محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم در شستن سر از برای جنابت باتفاق و در ترفع خلاف است و بر چنین در شستن بخلی و مانند آن نیز خلاف است
 و در های گفته است که لباس است و غسل کردن و بجام دادن و در شرح گفته است زیرا که بجز شستن نیز در ولید کی موی بلکه زیاده کند تلبید شعر و بر نشوید سر و برین بخلی زیرا که وی نوعی
 از طیب است و وی می‌کشد بر او سر و بر او و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احبتم ان ننبی صلی الله علیه و سلم و هو محرم گفت ابن عباس که خون گرم در آن حضرت محل
 آنکه وی محرم بود و اکثر علماء بر جواز محرم مذکر موی شستن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه حدث عن رسول الله حدیث که عثمان رضی الله عنه از پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فی الوحل اذا اشتكى عینیه و هو محرم و حق مردی که چون شکایت کرد مرده چشم خود را یعنی چون چشمان او بدو آید صند بهما بالصبر تصنیف کند و در
 چشم بصیر و قید عینیه اتفاق است اگر یک چشم نیز بدو آید دست است بطریقی اولی و صبر بفتح صاد و کسر موحده و سکون آن حاضر نیست مکرر ضرورت شعر صبر و روی تلخ مشهور است که
 در چشم را بدن دو آکنند و در چشم می‌کشند و تصفیه و تصفیه و تصفیه است لغاده یعنی بصبه و نهادن و او را بر جرح است نیز کوبیدن که بر عصا به تفتند و ظاهر آنست که مراد اینجا
 بستن عصا به باشد زیرا که وی می‌پوشد جزوی از روی را و محتاج است بر بیان کردن آنکه این چون حکم ضرورت است موجب جنابت با حرام نباشد و او مسلم و عن ام الحسین
 صحابه است حاضر شد حجه الوداع قالت رلیت اسامة و بلالا و احدهما أخذ بخطم ناقه رسول الله گفت دیدم اسامة و بلال را رضی الله عنهما و یکی ازین دو کس کربنه
 بود و معارفه پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و الاخر و اضع ثوبه فستره من الحرد و دیگر بردارند و بود جانه خود را که می‌پوشید آن حضرت را یعنی سایه میکرد و او را از گرمی آفتاب حتی
 در حجه العقبه تا آنکه می‌کرد آن حضرت حجه العقبه را و در روایتی آمده است بردارند و مانند تاج چیزی بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال در محرم را طیبی گفته
 که این قول اکثر علماء است و مالک و احمد کرده میدارند آنرا و او مسلم و عن کعب بن عجرة بنضم عین ممل و سکون عجم و راضی انضاری است از اصحاب شجره کونیکه او را بر تنی بود و کلمه
 پرستید آنرا و عباد بن صامت یاز او بود روی روی در آمدید کعب را پرستید از خانه بیرون آمد و عباد بن صامت در خانه او را بدست شکست و چون کعب دانه و بت شکسته دید و بگریه
 و خواست که و شام بن صامت کند بدین فکر گفت اگر درین بت چیزی بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شدن رسول الله صلی الله علیه و سلم مرده و هو بالحلیه
 قبل ان یدخل مکة و رایت میکنم که آن حضرت کشت بروی وی با آن حضرت رحیمیه بود پیش از آنکه در آید بکعبه و هو محرم و هو لوقد تحت قد و حال آنکه کعب محرم
 بود و وی آتش می‌افروخت نیرد یکی و القتل تنهاقت علی وجهه و پشهای افتاد بر روی وی فقال اتو ذیایک هو امک پس گفت آن حضرت آیا از میکنم که پشهای
 تو قال نعم گفت کعب آری از میکنم قال فاحلق واسک گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را و اطعم فراقین سنه مساکین و بخور ان قیمت کن فرق
 میان شمسین و الفرق ففتح الفاء لثه اصع و فرق سه صاع است پس بر مسکین را نیم صاع است اگر کم بد و اصع جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کرد تا اصع خواند و پشهای
 او جمع و از میکنم که او صم لثه ایام زده و در سه روزه او انسک بضم سین بلقاء امر نسلیکه یا نرج کن زبیرا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما ان الله
 سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یبغی النساء فی احرامهن عن القفازین و النقاب و ما من الودس و العفوان من الثیاب ترجمه این از حدیث ابن عمر در
 فصل اول ظاهر شد و لتلبس بعد ذلك ما احببت من الوان الثیاب و باید که پیش از آنکه از احرام هر چه دوست دارد از اوصاف جامها و بیان کرد آنرا بقول خود محض
 او خزا و حلی او سر او و لوقه فی الصلح مصفر نیک سرخ مصفر معروف و فرنگی حجه و زای نیز نوعی از جامه و در قاموس گفته عصفربت معروف است مصفر جانیک
 کرده شده بآن بخت معروف و صلی زو است او را زو اعل لباس اعتبار کرده و او را اود اود و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان الکرکبان میروند منابه و سوار بود
 میکند نقد ما و نحن مع رسول الله و معنی رواج آن حضرت صلی الله علیه و سلم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم معومات محرم بودیم فاذا اجازوا بنا سلات احلوا
 جلایا پس چون نزدیک آمد یعنی مردان از ماه میکند شستن از پیش با فرومی شست یکی از پا در خود و من و اسما علی و وجهها از خود بر روی خود و لفظ جاز و همچنین واقع شده
 از جواز در سنن ابی داود و در مصابح جاز و از امجاد و در بعضی الفاظ حاد و اسجای جمله و ذال حمه نیز آمده فاذا اجازوا و فایس چون میکند شستن از پیش با کشتن و دور می‌کوبیم و چادر از گردن
 و میکشادیم روی را و برهنه می‌کردیم روی ما و او اود و ولین ملجأ معناه و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یدهن فیهما و یقعد و یل بالونیت و هو
 محرم بود آن حضرت طلای کرد و عن ندرت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود و غیر لاققت از نیت غیر مققت یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده و مققت بضم میم تفتند
 نازنی که ریخته شده و در روی را حین یا آنخته شده بر و عنهای خوشبو وقت و تقنیت و عن دکل پروردن و نازد اما بوضیف زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل و است که از آن
 و او الترمذی الفصل الثالث من نافع ابن عمرو و جبال القوار و رایت است از نافع که مولای ابرج سر است که این عمر اوقات سر وی و سر او خرد فقال گفت

اتی علی ثوبایا نافع بینا بر من جابر را می نافع که سرودی بخورم نافع میگوید فالحقیت علیه بوسنا پس انداختم بر بالای ابن عمر بر بنی با قال اتقی علی هذا وقلنا فی رسول الله
 پس گفت ابن عمر ای ای اندازی بر من این را و حال آنکه تحقیق نمی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم نانی که می پوشد بر من را محرم ظاهر از من است این
 اجتناب میخط بود مطلق بر نوع که می پوشد و سابقا معلوم شد که اگر خطا را پیش نبرد و چیزی که متعارف در آنست بکنی نذر دایا از نیت احتیاطا کرده اند علم رواه ابو داود و عن
 عبد الله بن مالک ابن مجینه مالک بن نمین است و این صفت ثانیة عبد الله است و بجزیه ضم با و فتح حای ممل و سکون یا نام ما در عبد الله است و مالک نام پیداست
 و اگر بنی نمین بخواند لازم آید که بجزیه دارد مالک باشد و حال آنکه زودا است و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام قد بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو محرم
 خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود و لحنی الجبل بفتح لام و سکون حای ممل و بفتح حای ممل و سکون یا نام ما در عبد الله است و مالک نام پیداست
 فی وسط و اسد خون کشید در میان سر خود و سطر اینچای بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر سر و نیت
 زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و اگر بعضی موضعی باشد که در اینجا موی نیست جائز است بی خذیه متفق علیه و عن انس رض قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و هو محرم علی ظهر المقدم بجماعت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من و جع کان به از نیت دردی که بود و پشت پا و با جای موی نیست عالیا و با و ج
 آن در می هم داشت و رواه ابو داود و النسائی و عن ابی رافع مولای آن حضرت و وی غنمت غلام عباس بود که حضرت بخشید قبطی بوده چون خبر اسلام او عباس را رسانید
 آزادش کرد و حاضر شد خداوند خلق را نامش بعضی مصعب گفته اند بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بر بود ولیکن بد بعد حاضر نشده قال تزوج رسول الله
 صلی الله علیه وسلم میمونه و هو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود و بنی بها و هو حلال و دخل کرد آن حضرت میمونه را و حال
 آنکه آن حضرت حلال بود و گفت انا الرسول بنیها و بود من میاخی میان آن حضرت و میمونه رواه احمد و الترمذی و قال هذا الحدیث حسن باب المحرم
 میجنب الصید بدانکه صید کردن محرم رواه نمون وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگوید و در الامار و خوردن محرم صید
 تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی در اینجا مذکور است و قال است و علما
 مذنب بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاووس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بلیل اطلاق حدیث مصعب بن قیس که بیاید بود
 و مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم و دیگر
 حلال است و مذنب امام ابی حنبله و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم دیگر اما دام که خود صید کند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بران
 ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود و چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذنب و احادیث دین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
 و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل بر چه تمامتر استیفا کرده شده است آنجا باید بگویم و الله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون جینین
 بن جشامة بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت واردات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض الله اهله فی رسول الله روایت است از وی که بی
 هیهات در برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حماد و حشیا که در شکار کرده بود و هو بالابواء و آن حضرت در ابواب و بفتح همزه رسکون موحده او بود آن با
 در و آن بود بفتح و او تشدید و ال نام و موصع است میان مکه و مدینه نزد یکدیگر مدینه و میگویند که قبر عبد الله و الد آن حضرت در ابواب است و ابن مصعب بن جشامة
 ساکن بود و خود علیه پس بر کرد و اندید آن حضرت بروی و قبول نکرد فلما دای مافی وجهه پس سگای که دید آن حضرت چیز دیگر در وی اوست از ناخوشی و انفعال
 و اندوه از قبول نکردن آن حضرت و یا و قال گفت آن حضرت انما نؤده عليك الا انا حرم بر سیکار نکرد اندیده ایم از آنکه بحیث آنکه محرم بنیم حرم بنیمین جمع حرام است بحکم
 بعضی حرام کفانی القابوس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماد که ظاهر این حدیث بدان است که مصعب بن قیس حصار و حشی زنده بصدیه آورد و محرم جابر نسبت
 قبول آن ولیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هر یک از حمار و حشی بود پس در روایات مسلم آمده که هر یک در سرین حمار و حشی را
 که خون از وی میچکد و در روایتی آورده شق چهار را و شق بکسر نیمه بر چیزی و در روایتی آمده و در روایتی پای او را پس بقر نیمه این روایات در حدیث نیز همین مراد خواهد
 بود و عن ابی قتاده رض الله خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی میرون آمده همراه آن حضرت و این در عام حدیث بود
 در سال ششم هجرت فتخلف مع بعض اصحابه و هم محرمون پس ما نذ ابوقتا و بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند و هو غیر محرم و وی محرم نبود و فخر او احلال
 و حشیا قبل آن پاره پس دیند یاران وی حمار و حشی را پیش از آنکه به بنید وی آنرا فلما دأوه و کوه پس بهنجا میگوید دیند یا یاران او که داشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی
 واه ابوقتا و تا آنکه دیگر ابوقتا ده فوکب فوساله پس سوار شد ابوقتا ده سی را که مراد او بود و فاسلم ان مینا و لوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بهنجد دست و فوکب
 او را بعضی گفتند که مراد سوطا اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوطه محمد نیز مذکور است فابو اس اباء و دنیا یاران از دادن سوطه بدست وی بحسب امرام الا انهم بیا
 اعانت بر صید قنبا و له پس فرود آمد ابوقتا ده از اسب پس گرفت سوطا و در روایتی سوطه و جمع را فمحل علیه پس ملام آورد و بتاخت بر حمار و حشی محصوره پس بی کرد و فمکن
 و بکشت او را ثم اکل فاکلو پس خورد ابوقتا ده پسر خود دنیا یاران وی نیز فمکن مواسپان شدند بعد از خوردن که هر گوشت شکار در حالت حرام خوردن ابوقتا ده پاره گوشت

نجا داشته بود فلما دیکو رسول الله صلی الله علیه وسلم سالوه پس بنگامیکه دیافقت آن حضرت را و ملازمت شریف رسیدند و تحقیق حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت
از حکم آن کرد و ابو ذر در آن باز قال هل محکم منه شیئ گفت آن حضرت آیاست باشما از آن چیزی قالوا معنا و جله گفتند با ما ای دوست و در روایتی باز وی را فاختها
النبی پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیه و فی رواية لهما و در روایتی در بخاری و مسلم هر دو و همچنین آمده که فلما اتوا رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آن حضرت فرمودا منکم احد امره ان یجعل علیها آياتا شامیه یکمی بود که اگر دکر ابو قحافه که حمله کند و بتازد و بروی او آتشی
الیها یا اشارت کرده باشد بجاست و یعنی اعانت کرده باشد بوجی از وجه بر شکار کردن آنرا قالوا لا لقتله بخذه قال فكلوا ما بقی من لحمها گفت آن حضرت پس خوب کردید
که خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت بر ابا جت میکند و اما میگوید خود صید کرده یا دلالت و اشارت بر اعانت بر آن نموده است و حدیث سابق
بر حرمت آن مطلقا دلالت میکند و اما حدیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضع و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم خمس الاجناس علی من قتلهن فی الحرم و الاحرام پنج چیز اند که کناه نیست بر کسی که بکشد آنرا در زمین حرم اگر چه در زمان احرام باشد الفأرة تخفیف اموش و الغراب
زئغ و الحیاء بکسر حاء و فتح و ال و بزه روزن غنیه جانوری معروف است که آنرا غلیو میگویند و در صراحات گفته و العقرب و کژدم و الکلب العقور و سگ جرات کننده
متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل و الحرم پنج چیز از حیوانات فاسق اندخته میشوند و فی من حل
و حرم و میسند آنرا محرم الحیة مار و الغراب الاتبع موده و قاف زئغ بیشه کرباسه و سفید میباشد و در پشت و شکم وی سفید باشد و این در طبر و کلاب میباشد و فی الصرح
اتبع پسکی در مرغ و در حدیث نشان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه و علی آباء الکرام واقع شده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که گویا من می بینم سوسوی کلب
اتبع که در آن می اندازد و در خون اهل بیت من و بوشم ملعون ابرص و الفأرة و موش و الکلب العقور و سگ کننده و الحد یا بتغصیر حده است که در حدیث سابق مذکور شد متفق
علیه بدانکه در هر یکی از این دو حدیث پنج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور نشده و در حدیث لاحق بر کس و خواب کای مطلق مذکور میشود و کای
موصوف باقی و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل مخصوص درین پنج نیست بلکه موزیات را حکم همین است و سباع همه مانند شیر و کرک و پلنگ همه و ذئب کلب
عقورانه و اتفاق کرده اند علماء بر جواز قتل محرم را ایشانرا و هر موزی را جایز است قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جایز است کرده باشد یا در حل جایز است نزد شافعی و نزد
مالک در حرم کرده باشد یا بیاه بجرم برده تنگ ساخته شود بروی محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخرج پس قتل کرده شود و حد زده شود الفصل الثانی عن جابو و فی
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم یضید و در روایت است از جابر که آن حضرت گفت گوشت شکار در شمار احرام حلال است
ما دام که صید نکرده شکار محرم مید و ایضا لکم ما صید کرده شود برای خاطر شکار که صید کننده محرم نبوده و منتهی مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذهب دیگر چنانکه گفته
شد و او ابو داود و الترمذی و النسائی و عن ابی هریره و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الحیاء من صید البحر گفت آن حضرت که طبع از شکار دریاست
یعنی حکم وی حکم صید بحر است و آورده شده است که جرد از غنیه افتادن باهی است و بعضی گفته اند که متولد بر یک در و از ماهی مانند کمرکپاس می اندازد و ایشانرا دریا ساحل و پر ووش می یابد و بگوید
تجزیه کردند بعضی از علمای که صید کنند و را محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر حکم قتل فی سبانه و اصل حکم صید البحر و تم حرام حلال است اما کسی که تجزیه نمی کند میگوید که وی صید بحر است که استقرا
و آنجا است و مضیه میکند در زمین و قوت میکند آنرا پیروی می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید بحر
در حل اهل بی و بی و تنگ و اند علم و او ابو داود و الترمذی و عن ابی سعید الخدری و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قتل المحرم السبع العادی فرمود
بکشد محرم زنده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد و او الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عن عبد الرحمن بن ابی عمیر و فقیه عین جمله و تشدیدیم
ما بقی است که قرشی عابد و دشخوف بعبادت مشمول غنمت و سلامت قال سألت جابر بن عبد الله عن الضبع اصید می گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح بجم و ضم موسه
جیوان محروم که آنرا که کتار گویند یا شکار است وی که حرام است قتل آن محرم را فقال نعم پس گفت جابر که فی سباع از حیای شکار است فقلت ایوکل پس گفتم من آیا خورد میشود و حلال است
خوردن آن فقال نعم پس گفت جابر که خورد میشود و فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم من آیا شنید می تو آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آنرا شنیدم آنرا
و او الترمذی و النسائی و الشافعی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بدانکه اختلاف کرده اند در ابا جت لحم ضبع از عبد بن ابی وقاص آمده که وی بخورد و از ابن عباس
نیز ابا جت آن روایت و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفتند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمی کرده از زهر زنی ناب از سباع و حیای
که ابا جت لحم او علی الخلوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافیه میگویند که ضبع مخصوص است از غنم نمی از زهر سباع و تقریر حدیث جابر و الله اعلم و عن
رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جایز
ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید است و يجعل فیہ کبشا اذا اصابها المحرم و میگوید و میگوید محرم و زهری آن فخر را و وقتی که برسد و بکشد آنرا محرم و او ابو داود و ابن ماجه
و الدردی و عن خزيمة بن عجم و فخر زای بن جریجیم و سکن ذی بعلجه و سبزه و وقع جیم و کسزای و یسایز میگویند و بعضی تشدید می نمایند میخوانند بی یا قال سألت
رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع در خوردن ضبع قال او یا اکل الضبع لحد گفت آن حضرت آیای خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی را

[illegible]

معا و تین بنی بنیام و حدود حرم از بهر جانب مساوی نیست و نزدیکتر از بهر جانب بتخیل است و در تاریخ مکه بهر را بتفصیل بیان کرده است و الله اعلم الفصل الاول
عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لاهجرة ولكن جهاد ونية كفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیان آنست که هجرت از مکه مدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلى الله عليه وسلم مدینه و چون فتح شد مکه سقط
گشت آن هجرت که فرض بود بر آنکه مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند هجرت از دیگر بلاد اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که کرده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی
هجرت است یعنی ترک هر ای نفس و بیرون آمدن از وطن طبعیت و ترک کردن آنچه نمی کرد شرع از آن و از آن استغفرم و چون خوانده شود بجز آن فریده شود
بجز آن فریده شود و بر آورده شود برای جبار یعنی حکم کند امام که بر آید بجنگ کافران و نصرت دهد مسلمانان را فافرو و پس بر آید و اجابت نماید و امثال کسبیده او را
و قال يوم فتح مكة وكفت آن حضرت روز فتح مکه آن همد البلاد حرمه الله يوم خلق السموات والارض بدستیک این شهر یعنی مکه حرام گردانیده است و از خدا
تعالی و نهی کرده است از آن کتاب چیزی چند در آن روزی که پیدا کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم می دادیم و شریعت سابقه است و نیست از آن قبیل که حادث
بود و مخصوص باشد بشری و دین شریعتی یا مراد آنست که این زمین مادر وقتی که پیدا کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نماده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینه باید که ابراهیم حرم گردانیده مکه را ساخته است و از حرم و من حرم گردانیده ام مدینه را ساخته ام و از حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد و جانشان
آن ابراهیم علیه السلام چه باشد و البش آنکه اسناد تحریم ابراهیم حرم از جهت آن باشد که وی رسانیده و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشر نفع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم رسانیده آن احکام اندیا چون برداشته شد خانه بیت المعمور با آسمان در وقت طوفان نوح و همند رس و
منطس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت مکرر که منسیه تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمه الله
يوم الفتح پس این بلد حرام است بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت و اندک لن یجیل القتال فیها لاحد قبلی و بدین شان این است که هرگز حلال
نکرد و کارزار کردن در این مدینه هیچ یکی را پیش از من و لم یجیل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مگر یکساعت از روز اشارت است وقوع قتال از خالد بن
الولید و لابد آن بامروان آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه را ایشانست میگویند که فتح مکه قبل از آنست که آنرا در کتب قدیم
غنوه میگویند و مذہب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او مصلح است زیرا که ایشان تنهی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مرا و او را و اخذ آن حضرت بحلال شدن قتال مرا و اساعی صریح است در وقوع قتال و فتح غنوه و ثمره خلاف آنست که میگوید فتح
غنوه بود جائز نمی دارد و فر و ختن خانه و اجاره زمین و خانهای آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از آنکار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجوز نمیکند
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن ملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمه الله الی يوم الفتح مکرر زیرا برای تحریم و تاکید است لایحضار
شتر که بریده نشود و خا و چه جای شجار و در حدایه گفته که هر که خشیش حرم یادخت آنرا برید که ملوک نیست و خود رسته است بر دست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و در آنکه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود و خشیش حرم و بریده نشود مگر از خز و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از جهت وجود ضرورت
و تعدد منع و اب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد اسخید است و نیز برداشتن آن داخل مکن است پس ضرورتی نباشد و از غرضش است چنانچه حدیث بیاید
و جائز است قطع او و دعای او و نکات نیز مستثنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و بر هر موافق اوست جائز است دعی بیایم و کلام حرمه مذہب امام احمد سچو مذہب
است و شیخ امام اجل عارف و اربع بار بعد الواب سقی از عارضه می خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامدی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
کلی از حرم آورده بدست امامی داد و بقدری آلتی سهوشد و ما آنرا بوی گردیم بجز بوی کردن الی درینجا و دید چنانچه مورچه دود و دماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم برآمد و در روز
زیاد و شد تا رسید بجایی که رسید ما شار اند و یقده و لا یفر صیده در مانده و در بخانده نشو و شکار او و چون تغیر حرام شد قتل و اطلاق بطریق اولی حرام باشد و که
تغیر کرده هم در تغار پیش از سکون تلف شد ضامن کرد و لا ملیتقط القطة الا من عرقها و بر نه از بر زمین افتاد و حرم را مگر کسی که تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی تعریف
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یا بملک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکند و تصدق نمیکند چنانکه حکم قطعه قبا و دیگر است که تعریف کند و اگر تغیر باشد خرج کند و بعد از آنکه
صاحب او بیاید بدو یا انجا ندیده یعنی در لفظ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نموده اند میان قطعه حرم و غیر وی از آن مکن و مذہب ما
نیز همین است و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لفظ چنانکه در باب عطی یا یا نشاندا تعالی و میگویند که معنی قول وی الامن عرفنا مدخید است
که تعریف کند تا کیسال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بیایم موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فصل حرم مکه و ذکر خصائص است
و اگر حکم قطعه وی حکم لفظا سائر قبا باشد ذکر آنرا فایده نمی بینیم قدر و لا یختلی خلاها و بریده نشود خلف تروی و خلا مقصور خلف تر و خشیش خشک را گویند و قطع خشیش نیز
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را ببرد و ایت کرده اند و آن خطا است که قال التورثی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا لا خیر مکرر آنرا

استشاکن از میان غلای و از خمر کفره و سکون ذال معجز نام یکای می شه و راست خوشبوی فانه لقیقه زبراکه از خمر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لقیقه تا قیون معج
 قین فقیع قاف و سکون قحمانیه آهنگر صاحب نهایی گفته آهنگر در کرخی محتاج اند با خرد که انتقن آهین و زر و لیبو ته و از برای خانهای مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه
 میسازند و در وایت میچین آمده فاما بجمله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میکروانیم از خرد در قبرها و خانههای ما از خرد را عرب در میان کور با نیر می انداختند فقال چون التماس کرد عباس
 از خرد از آن حضرت وحی آمد پس استشاکر و فرمود الا الا و خمر که از خرد که رواست قطع کردن و در مذمب بعضی آنست که احکام مغضوب بود بوی صلی الله علیه و سلم بر
 خواهد و بر هر که خواهد طلال و حرام کرد اند و بعضی گویند با جتنا و گفت و اول اصح و اظهر است و الله اعلم و فی روایه ای هر مروه لا یصلح یخبرها و لا یلقط ساسی
 الا منشد بر نادر بر زمین افتاده که اگر منشد و انشاد تحریف کم شده کردن و عن جابر و رضی قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لاحد
 ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که میخفت و را انیت بر یکی از شما که بردار و بلکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مروه است
 مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علماء است زیرا که آن حضرت در عمره قضا بسلاح در آمد و لیکن کافران گفته اند که آنها را در قراب دارد و در فتح نیز مسلح آمد و واه مسلم
 و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل مکة یوم الفتح و علی راسه الخضر و روایت است از انس که آن حضرت در آمد مکه در روز فتح و در آمد مکه در روز فتح
 و بر سر مبارک وی مغفود بکسر میم و سکون غین معجمه و فتح فاره خود که در روز کلاه می پوشند که فی الصراح فلما نزع جابه و جل و قال ان ابن خطل متعلق با ستار الکعبه
 پس هرگاه کشید آن حضرت مغفرا را نبرد آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل ففتح معجمه و عملة آویخته است بر ده های کعبه فقال اقلته پس گفت آن حضرت بخش او را
 و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرد شده و مسلمانی را کشید که نیت بود و آن حضرت را و مسلمانی را از او میگوید و گفته اند که او را و واه بود مغفیه که بگو مسلمانیان تخی میگوید و
 و نووی گفته که در یحیث دلیل است مکی را که رواداشته است اقامت حد و دو قصاص در هر مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
 مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود و من دخل المسجد فمات من کسی که در آید مسجد را آسین است و نیز میگوید که اباحت قتل وی در ساعت
 اباحت حرم بود و شاید که بر آورده کشته باشند و الله اعلم متفق علیه و عن جابر و رضی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة و علیه عامه
 سودا و روایت است از جابر که آن حضرت در آمد و در فتح مکه و بروی دستار سیاه بود بغیر احرام و آمد بی احرام و واه مسلم در یحیث و دلیل است بر استحباب پوشیدن
 سواد چنانکه مذمب خفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه بستعمال دهن و سودن آهین سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوند مکه را اگر
 نیت حج و عمره کند و اصح قولین شافعی نیست و جواب در خیفه را آنست که حلال کرده شد مرن آن حضرت را ساعی و عن عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بغیر و جیش الکعبه غرامیکند لشکری کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانت پادشاه مصر در مکه
 موجود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا بیداء من الارض یخیف با و لهم و آخر هم پس چون می باشند بیابان از زمین در زمین خسف کرد و پیش
 اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عائشه میگوید قالت کفتم من یارسول الله و کیف یخیف با و لهم و آخر هم و فهم سوال
 و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوخته است بمعنی رعیت و من یلس منهم مکه
 نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و عصیت و قصد تخریب کعبه و غارت کردن باهل آن بلکه ضعیف و بنده اند مثلا قال یخیف با و لهم و آخر هم گفت آن حضرت خسف کرده
 میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یجشون علی نیا ته و ستر بر یکدیگر میشوند بنیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی غرامه هلاک میکند اخیر را بشومی اشرار که
 فخلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان و در قیامت متفق علیه و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرب
 الکعبه ذوالسویقین من الحبشه ویران میکند کعبه را شخصی که ذوالسویقین میگوید که از حبشه است و سوبقه تصغیر ساق و سوبقین تشبیه است و جبهه اکثر ساقهای خرد
 و خیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریک و خرد تر از آنها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
 که کعبه با بقدر عظمت و عظمت بر دست اشرار خراب میکند و در سفیانیا با شکست و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه
 خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که تعالی این عالم و آبادانی او منوطه و مربوط به جود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه و عن ابن عباس رضی عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال کافی به گفت آن حضرت که یاکه من می بینم خراب کننده کعبه می بینم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است الفج با و بتدیم مایه
 بر جمیع آنکه در دو پای وی فرج کشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشد و در شمی و مالای قدیم نزدیک باشد و در پاشنا دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود و چنانکه
 شتر و گاو و کوفته زرد و سفید کند قلعها را و بگوید آن شخص کعبه را شک شک ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خواب خواهد کرد و احتمال دارد که این میرد
 باشد و بوی لنگری بود و واه البخاری الفصل الثانی عن یحیی بن امیه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال احتکوا الطعام فی الحرم الحاکم
 غله نگاه داشتن تا بکمالی فرو شدند در حرم مصیبت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منی است و مکه که نیت تر است حرمت آن و الهما و از دین بر کشتن و ارتکاب آنچه
 حرام است در حرم و واه ابو داود و عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مکة ما طیبک من بلدین پر عجب خوش شهری بودی تو احببت

الی وچجب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قومی اخر جونی منک ماسکنت غیرک از نسیب دایک قوم من بیرون می آورده اند ملاز تو کونت میگردم من جز تو در واه
الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسناد او عن عبدالله بن عدی بن حصاة قرشی زهری است و بعضی گفته اند ثقی علف بنی زهره صحابی است
معه و در اهل جمار قال و آیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اتقا علی المحرورة اساده بر حرز و نه بفتح حاء و سکون زای مجمر و فتح و او و تادار بعضی
بفتح زای و تشدید و او روایت کرده اند و عوام که تصحیف میکنند و غوزه میگویند بعین اصل در اصل تل میغیرا گویند و الا ان نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجابت
فقال والله انک لخیر ارض الله الی الله و احب ارض الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بکلمه غطر کرده بدستیکه تو بهترین زمین خدائی و محبوب ترین زمین خدا
نزد خدا و لولا انی اخرجت منک ما خرجت و اگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته
شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزد خروج وی از مکه در عمره قضا زیرا که قریش گفته که بعد از سر و زبر آید و نشیند و بعضی گمان برده
اند که نزد خروج بجهت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت و می سوار بود بر اطله خود و در خروج بجهت باین صفت
نبود بلکه پنهان برآمده و در ترین این آنست که در تاریخ از قیام مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود بلکه آنکه مذکور حال سابق کرده باشد و الله علم واه الترمذی
و این ملحقه الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بفتح عین و دال صحابی است روایت است از وی انه قال احمر و بن سعید که وی گفت مرعوب بن
سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب جده الملک بن مروان و هو بیعت البعوث الی مکه و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکر را بسوی مکه برای قتال
عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح اذن لی ابها الامیر احد ثلث قولاً قام به رسول الله دستور می ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سختی که خطبه خواندند پیغمبر
صلی الله علیه و سلم الخدم من یوم الفتح فرمای روز فتح مکه سمعته از نای شنیده است این سخن را هر دو گوش من و وعاء قلبی و یاد داشته است از اهل
من و ابصرته عیناً و دیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حجب یکبار به هنگامیکه تکلم کرد آن حضرت آن سخن را حمد الله و انشی علیه شایسته
کردم خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکه حرمها الله پسر گفت آن حضرت بدستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی و لم یحرمها الناس
و حرام نکرد اندیشه اند و امر دم فلا یجمل الامر یؤمن بالله و الیوم الآخر پس حلال نیست مردی را که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت ان یسفل بهاد ما انیکه بریزد
در مکه خون را و لا یعصده بها شجرة و نه حلال است که در دروی زدن را قاتل ترخص اجد بقتال رسول الله پس اگر حضرت جوید یکی و حجت آورد بکار پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم فیها در مکه و گوید که پیغمبر خدا قال کرد ما ینکرم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگویند ما را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را و لم یاذن لکم و اذن کرده است
مرشدا و انا اذن لی فیها ساعة من نهار و اذن کرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت و زمان قلیل از روز و قد عادت حرمتها الیوم محرمتها
بالامس و بتحقیق بازگشته است حرمت او امر و در هر چه حرمت او در روز و لیسبلغ الشاهد الغائب و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که را
که غائب است فتهیل لابی مشروح ما قال لك عمرو پس گفته شد ما ابو شریح را چه گفت مرعوب بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمر بن سعید
انا اعلم بذلك منک من دنا تر من باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابو شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است و لیکن ان الحرم لا یحید عاصیا بدستیکه حرم نپا نمید
کنه کار را که خلاف امر و الی کند و خروج نماید بروی و لا فاد ابد م و نه نپا ه سبید هرگز نیند را بخون یعنی کسی که کیسه خون کسی را بخته در حرم در آید و لا فاد و انجونه
بضم خای مجمر و سکون را و بفتح نیر گفته اند و مبعوده فساد در دین و خیانت و بلیه یعنی اگر یکی فسادی در دین کند یا خیانتی و بیکر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حتی یکی را
ضایع سازد و مجرم گرداند جزای آن از وی ساقط نکند و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید آنجا نرشد میباید و اگر نه در
حرمش میبایست متفق علیه و فی الجنادی الخریه الخیانه یعنی در صبح بخاری تفسیر کرده خریه را خیانت و عن عیاش بفتح عین و تشدید تخانیه و شین مجمر بن یزید
بفتح را و کسر موده المخرومی بجای مجمر و زای صحابی است قدیم الاسلام برادری بوجل است از او و شش و آن حضرت او را دعایمیکر در قنوت اللهم انج عیاش بن ریحته چنانچه در باب
القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ترال هذا الامة بخیر ما عظموا هذا المحرمه همیشه از این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا
ما دامیکه تعطیم کف ندین حرمت را یعنی حرمت مکه و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نمی کرده اند مدان حتی تعظیمها چنانچه باید و شاید تعظیم وی کرده و مبالغه و
احتیاط در آن نمود فاذا ضیحو ذلك هلكوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند و او ابن ماجه باب حرم المدینه حرسها الله تعالی
احادیث در تحريم حرم مدینه طهره آمده و اختلاف کرده اند علماء در ترتیب حکم تحريم بران و مذہب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجرم تعظیم و تکریم است بی ثبوت
الحکام دیگر مثل حرمت مسجد و قطع شجر و زوم خرا و هر که بکند چنینی ازان آثم میگرد و در جزای نیست بران و امنیت قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است
مر شافعی را و نووی گفت که مشهور از مذہب مالک و شافعی و جمهور علماء آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توراتی گفته
که قابل نشد نه تحريم صید مدینه مگر چندین معده و در احباب و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاء و طیور مدینه و نرسیده است ما را نهی ازان بطریق که اعتقاد
توان کرد بران و بعضی علماء گفته اند که واجب است در وی بخراب چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ صلب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مکر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن وما فی هذه الصحيفة کتبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از وی گرفت آنرا و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفته که علی را رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص کرد اندید بصحیفه دیگر قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که نوشتم از آن حضرت جز قرآن را آنچه بدین صحیفه است و آن در قرآن بود که در وی احکام و بیات و بعضی احکام دیگر بود که در قرآن و سبب وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة حرام ما بین غیر الی ثور مدینه حرام است و مدوی از غیر بفتح عین جمله و سکون تخمینا تا ثور بفتح مثله و سکون و اداین نام دو کوه است بدین طوره که حرم است فمن احدث فیها حدثا پس کسی که نوید آرد در آن بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند در ارتحاب آن دین حرم او اوحی محمد ثایا جای دهد در وی و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و حدث بفتح ذال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی می یعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا رضی کرد و بدعت از غیر خود فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین پس بر و است لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه و لا یقبل منه صرف و لا عدل و پذیرفته نشود از آن کس مندرضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را شفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و نیز زیرا که وی باز میگرداند بنده را از محصیت و تفسیر کرده اند عدل را بحدیث زیرا که وی معادل و مساوی مفیدی است و از جمله احکامی که در صحیفه نوشته بود این بود که ذمه المسلمین و احده سبی بها ادنا هم عند مسلمانان یکی است سعی می کند بآن ذمه و ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر بود مثل بنده و زن امان دهد کافر را و عهد بند و بوی و در پناه خود در آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را در زمان کوفت که نقض آن موجب مذمت است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمان را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانان بسته باشد و آن عهد باشد شکند و عهد کند یا همین عهد یک مسلمانان بدی بسته است بشکند چنانکه در کلام ما است فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل و من والی قوما بغیر اذن موالیه و یکدیگر دوستی و پیوستگی کنند و پیوستگی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل بدانکه و لا و قتم است یکی را ولای موالیه گویند و عادت عرب بود که یکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوگند می خوردند که در نیک نمیدیدند یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند و باد و ستان یکدیگر دوست باشند و باد و ستان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز مدد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند و عرب که با صحابه عقد موالات می بستند و دومی ولای عتاقه است که هر که آزاد گردند و آزاد کنند راقی و ولایتی ثابت شد و نزد عدم و ارثان قریب و ارث میکرد و از وی احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد که مراد موالی باشد پس بناید که قومی دیگر موالی گیر دلی اذن موالی خود که دارد و بی استشاره ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالات کند کافر از انقضای مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد هر که نسبت کند خود را بغیر معنی خود مستحق لعنت کرد و چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه و فی درایه لهما من ادع الی غیر ابیه او قولی غیر موالیه و یکدیگر دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا ولای گیر عین موالی خود را فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل این روایت تأیید دارد و ولایت عتاقه میگوید چنانچه در حدیث آمده است القتل لمحبة العقب یعنی عتقی پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب تنبیه اشکالی که در اینجا حدیث شده است اینست که عیون خود نام کو هست مدینه منوره اما جبل ثور پس آن مکر است و آن کو بی است که آن حضرت در غار آن بجهت مخفی شده بود اما در مدینه جبل مشهور نیست که او را ثور خوانند و لکن اکثر رواة بخاری آنرا هم که اشتد و بعضی علامت که نوشته و بعضی بجای ثور بیان کرده اند و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل از عجمی الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شد و بعضی گفته اند که غیر نام جبلی است بلکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه مقدار مسافت است که میان حیره ثور است بلکه و شیخ مجالدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر مدینه و حدیثی جبل حدیثی است و ذکر صحیح است و و هم نیست چنانکه گفته اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام و عن سعد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین المدینة ینقان یقطع اعضاها و یقتل صیدها کتبت سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدینستیکم حرام میگردانم میان هر دو لایه مدینه که بریده شود درختان آن و کشته شود شکار آن لا یجفف موحده زمین سنکستان و در هر دو طرف مدینه سنکستان است و مدینه در میان آن است و عضدها بکسر صین و ضا حیر و با در هر جمع عضه درخت کاهان فار و دار و قال و کتبت آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بل و اوصاف فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند لایه عها احد و غنیه عنها الا ابدل الله منها من هو خیر منه فی گزار و مدینه را هیچ یکی از جهت لغواض کردن و در وی کرد اندین از آن مکرانکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی و لا یشیت احد علی لا وائها و جهدها و پا بر جامانده هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و کرسکی مدینه و مشقت و محنت مدینه الا کنت له شفیعاً و شهیداً ایوم القیمة مکرانکه با شتمن او را شفاعت کننده گان او را و او کوهی دهند بر طاعتهای او و در قیامت و گفته اند و جهدها در فتح

بضم یصح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد یعنی مشقت و بضم یعنی وسع و طاقت است و یعنی گفتند این هر دو لغت است هر دو معنی رواه مسلم
و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يصبر على لاواء المدينة وشدتها احد من امتي كنت
انخفضت صبري بكنه برشدت و محنت مدینه هیچ یکی از امت من الا كنت له شفيعا يوم القيمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کند و روز قیامت رواه
مسلم و عنه قال كان الناس اذا اواول الثمرة جاؤا به الى النبي صلى الله عليه وسلم وهم ازانی هریره است که گفت بودند مردم چون میدیدند
اول میوه را که از آن نوبه میگویند می آورند آن را بسوی آن حضرت فاذا اخذه قال پس چون میگویند آنحضرت میور و را میگویند و میخورند این دعا را
اللهم بارك لنا في عمرنا و بارك في ثمره و بارك في ما رزقنا من الله و بارك في ما رزقنا من الدنيا و بارك في ما رزقنا من الآخرة و بارك لنا في ما رزقنا من الله و بارك لنا في ما رزقنا من الدنيا و بارك لنا في ما رزقنا من الآخرة
و برکت ده ما را در شهر ما و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما
و پیمان است و لیکن مد یک رطل و یک ثلث نزد اهل حجاز و در رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد ما را تو سعه رزق و برکت در آن است اللهم ان
ابراهيم عبدك و خليلك و نبيلك خذ اولئنا بد رستي ابراهيم بنده حاصل قست و دوست جانی تست و پیغمبر تست و انی عبدك و ملیلک
و بد رستی که من بنده تو ام و پیغمبر تو ام اثبات خلعت برای خود نکرد ما وجود ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه و سلم اکل و اتم از ابراهیم و نجیب
که اکل است از خلعت زیرا که حبیب محیی است که مقام محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف او است از خبت تو اضع و گفتا کرد و ثبوت عبودیت که خلاص
اکل صفات و ارفع مقام است و عبودیت حقیقیه که اکل صفات و ارفع مقامات است خاصه مقام محبت است و هر که غیر او هست فروتر است از
وی صلی الله علیه و سلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص و ملقب بآن مقامات شده باشد و الله اعلم
و الله دعال لملکه و بد رستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی و انا دعوك للمدينة بمثل ما دعاك لملکه و من دعایم کم ترا برای مدینه
بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه و مشله معه و مانند آن بآن یعنی مدینه را و و چندان میخواست که مکه را راست غم بدید عواصم و ولید الله
پسر میخواست آن حضرت خورده ترین خود را بکشد و مرا آن حضرت را از اهل بیت وی فخطبه ذلك الثمر پس میداد آن خورده آن میوه و تخصیص نمود
از خبت زیادت رحم و شفقت بر خورده و از خبت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوبه و از خبت آنکه خورده و از غلبه تر و مایل تر و خوش
حال شوند و تراند بدان و در اشیا غیر ارشاد و تعلیم است مراست را بر قمی شرف شوق و خصوصاً در آنچه میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوبه و دو
مسلم و عن ابی سعید رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مملكة فجعلها حراما ما كانت ان حضرت بد رستی که ابراهیم حرم
کردانید مکه را پس کردانید و احرار یعنی دعا کرد و حق تعالی را که او را حرام کردانید و انی حرمت المدينة حراما و بد رستی که من حرام کردانید ما مدینه را
حرام کردانید فی ما بین ما رزقنا من الدنيا و طرف اوست از کوهها و ما زیم بجزایمی تنگی میان کوهها که بیکدیگر پیچیده و لا یتقن است که در حقیقت
سعد که شت ان لا یهراق فیها دم که ریخته نشود و وی خون و لا یحمل فیها سلاح لقتال و برداشته نشود و وی سلاح برای کار زدن کردن و لا
یمخط فیها شجرة العلف و ریخته نشود و وی بر کهای درخت که برای خورش ستور و خطا زدن درخت بعضا تا بریزد بر کهای او و خطا بختن برک که افتد از دند بختی بخت
و چون یقین برک از درخت جائز نباشد بریدن بطریق اولی نخواهد بود و رواه مسلم و عن عامر بن سعد تابعی ثقة است و مراد بسعد سعد بن ابی وقاص است ان سعد
ادکب الی قصره بالعقیق روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد بجانب کوه شک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن
در اشعار واقع شده است و حدیث او را وادی مقدس خوانده اند فوجد عبد القیظ شجرة و یخطا پس یافت سعد غلامی را که میبرد درختی را و میریزد بر کوه آنها
فصلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد پس وقتی که باز آمد سعد مدینه آمدند او را کسان آن غلام فکلموه ان یرد
علی غلامهم پس گفتند سعد را که بازگردان از جامه و سلاح بر غلام ایشان او علیهم یا برایشان شک را و یست بجای علی غلامهم علیه السلام گفت یعنی به به ایشان
ما اخذ من غلامهم چیزی را اگر گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح قتال معاذ الله ان اود شیئا فقلنیه رسول الله پس گفت سعد نپا میجویم خدا را که
باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت کردانید است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی گفته است آن حضرت که هر که برود درخت مدینه را سلب و یا
غنیمت است مگر کسی را که بگوید و اراقل ففتحتین غنیمت انفال جمع وی تنفیل غنیمت دادن و ابی ان یرد علیهم و اما آورد سعد از این که باز کرد و انسلب
او را برایشان این برای تعرض کردن بجرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت آن رفت و رواه مسلم و عائشه رضي الله عنها قالت لما قدم رسول
الله صلى الله عليه وسلم المدينة و ملک ابو بکر و بلال گفت عائشه وقتی که قدم آورد در آن حضرت مدینه را تب زده شد ابو بکر و بلال رضي الله عنهما و
عکس تپ یار د تپ و فی الصراح و عکس تیزی تپ فحبت رسول الله فاختبرته پس آمدن تر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس خبر کردم او را فقال پر گشت
آن حضرت اللهم حبب الينا المدينة کحبنا مملکت او اشد خداوند محبوب کردان موسوی ما مدینه را مانند محبت ما که را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه و مکهها

و درست و نیک کردن هوای مدینه را صحت بمعنی تن درست است و مراوتن دستی که ساکنان مدینه است و با دلک لنافی صاعها و مد ها و برکت ده ماراد صاع میته
و مد مدینه و افضل حماها و بیجا و دیگر برتیب مدینه را فاجلهها بالجحفه پس بگردان و برتیب مدینه را بجبهه بضم جیم سکون های مملد و بغانام موضعی است میان مدینه
و مکه ساکنان و در آن وقت یهود و ناسی و بود و نه گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه و سلم زمین و با و بلا و تب و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که زمین کفای
رود و در نهد بیث دلیل است بر جواز و عابر کفار با مرض و استقام و موت و هلاک و فساد و بلاد ایشان متفق علیه و عن عبد الله بن عمر رضی عنی در زیار النبی
صلی الله علیه و سلم فی الدنیه دایت امرأه سوداء ثائرة الراس روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان نبیه
و دیدم من زنی را سیاه رو لیده موی خوجبت من اللدنیته بیرون آمد آن زن از مدینه حتی فزلت مهیجة تا آنکه فرو آمد موضعی را که نام او مهیجا است
بفتح میم و سکون باه ففتح تحتانیة و عین مملد ما در آخر قاف و لتها ان و با الدنیه گفت آن حضرت پس تعبیر کرد من این روایا یا آن زن را که آن تب و بیماری مدینه بود نقل الی
مهیجة بوده شد بسوی مهیجة و مهیجة نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح و بامد و قنصر بیماری عام که او را امر کار می گویند و فی القاموس
و با طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون کلمته طاعون و با و فی الصراح طاعون مرکب و با و ا و الهجاء و عن سفیان بن ابی زهریر بضم زای و فتح با و سکون
تحتانیة صحابیت معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یفتح العین فیا قی قوم یسیون بفتح تحتانیة و ضم موحده و تشدیدین
مملد گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرده شود من پس می آیند که دهی که سیر میکنند و نرم میسند و ند و میرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور
چنانکه در قرآن مجید واقع شده است و بست الجبال بسا فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیک طاعت و فرمان برداری میکنند
یعنی باهل و عیال و توابع و لواحق خود و اللدنیة خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح الشام فیا قی قوم یسیون فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم و اللدنیة خیر لهم
لو کانوا یعلمون و یفتح العراق فیا قی قوم یسیون فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم و اللدنیة خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایتها را اسلام فتح میشود
و مردم برای طلب سعادت بعیثت و حطام دنیا و حظوظ فانیة و می از مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم واقامت در مینا و حی و منزل برکت
اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت مبداء و مال را اقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند
که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد بر آیند و مدینه سکونت نمایند پس مقصود روح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و اظہر است از حدیث
و الله اعلم متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت بقبریة تاكل القوی امر کرده شده ام من هجرت
کردن قبریه که میخورد و قریهای دیگر را یعنی غالب می آید و منبر و می بر دهمه رابعی هر که در وی ساکن میگردد و وطن میسازد غالب می آید و فتح میکند همه بلاد این صیحات
این بلده عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب کرد و بدینخت عمالقه آمد و ن غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از آن یهود ساکن شدند و
غالب آمدند بر عمالقه پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پیتر سید المرسلین آمد صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و فاکشتند و چه
غلبه که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب دگر فتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب القلوب الی و یا المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است
ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده مطهره اکاذ القری و اکاذ البلد آن است از جهت تسلط و غلبه وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و وصل کرده اند
آنرا بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار اکن که با فضائل همه مضحک و متواری اند و جنب فضائل وی چنانکه که را ام القری گفتند از جهت اصالت و
عراقت و نسبت بسیار بقاع ارض و گفته اند که مضمون اکاذ القری المبح و اکل از معنی ام القری است چرامومت تقاضا میکنند خواهی هلاک را که ثبوت اصالت حق
امومت را بخلاف اکل که مقتضی تواریه فاضحلال است و در این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حد متجاوز و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم بقولون پس
میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را ثیرب و هی المدنیة و نام وی الان مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت ثیرب و اثر ب بود و در آن
مسیح پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد از جهت قدن و اجتماع مردم و استیناس و اتیلاف ایشان در وی و نی کرد از خواندن بر ثیرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت
است یا بسبب آنکه شتی از ثیرب یعنی هلاک و فساد و تشریب معنی تونج و ملامت است یا بتقریب آنکه ثیرب در اصل نام سنی یا یکی از جباریه بود و بخاری مد
تاریخ خود حدیثی آورده که هر که یکبار ثیرب کوید باید که ده بار مدینه کوید تا تارک و طافی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تعزیر
باید کرد قائل آنرا و آنقدر قرآن مجید آمده است یا اهل ثیرب از زبان منافقان است که بزرگان قصد امانت آن می کردند و نجیب که بزرگان بعضی اکابر را شعار
لفظ ثیرب آمده تنقی الناس كما یبقی الیکر خبث المحدثین میلند و در میکنند مدینه مردم در او پلید را چنانکه دور میکنند که آهنگران چرک و پلیدی
آهن را و کیر بکسر کاف و سکون تحتانیة کوره که از کل بنا کنند که در وی آهن را بکند از نیا مشک که بدان بدیند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده کل را کوره
گویند و مشک را که بدان در دمنده گیر خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس
این مکان شریف از آن پاک کرده شد متفق علیه و عن جابر بن سمره بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهرزاده سح بن ابی دقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى سعى للمدينة طاب له بدستك خدای تعالی نام کرده است مدینه را بر زبان حبیب خود طاب و هم چنین طیب نفع طای و سکون تخانیه و طیب به تشدید و طایب از جهت طهارت وی از انجاس شرک و موافقت هوای وی طایع سلیم را و طیب عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رایحه وی و همه چیز وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در دیوار وی و رایح طیب می آید که درمی یابد آنرا کسی که شام باطن وی بزم کفر و نفاق و خبث اعتقاد و زکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از آن رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آن را دریافت باشد بخت در آن زمین که نسیمی وزد زطره و دوست چه جای دم زدن ما خدای تا تاریست ابو عبد الله عطا گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسکت و الکافور و المنهل الرطب رواه مسلم و عن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت يکند جابر که با ویر نشینی بعیت میکرد آن حضرت فاصاب الاعرابی و عات بالمدينة پس رسید آن اعرابی را پتی بزیته فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال و کفنت یا محمد اقلنی بعیتی باز کرد آن مرابعت مگر که ده بودم من فی الصرح اقال برانداختن بیج فابی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از برانداختن بعیت وی و قبول کردن قول وی ثم جاءه پسر بزم آمد آن اعرابی آن حضرت را فقال پس گفت اقلنی بعیتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بعیتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما المدينة کالکبر تتفق خبثها و تنزع طیبها منیت مدینه مگر مانند آهن کر که دور میکند پلید خود را و خالص میگرداند پاک خود یعنی دور میکند و بد میکند مردم پلید را و خالص از بر چیز و برین تقدیر طیبها مخرج است و بعضی گفته اند از نضع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منصوب است و بضم ن و بفتح نون و کسر صاد مشدده از نضع نیز روايت است و بتضیع موحده بجای نون و صاد و محله نیز روايت کرده اند از بضع بمعنی جمع و موحده و ضا و محله نیز از بضع بمعنی قطع کرم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا و ففتح طاء و کسری می مشدده هر دو روايت است و ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفی و نضع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود و مشکک و جال بیرون می آید و جنبانیده و افتانیده میشود مدینه بسه کرات پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبد العزيز مدتی از جانب هشام بن عبد الملك حاکم مدینه طیب بود چون بیرون آوردند او را گفت متیرسم از آنها نباشم که مدینه نفی آنها می کند و همچنین متیرسم هر که از آن مکان شریف برآمده است یارب مگر بضرورت حکم شرع و رعایت حق شرعی برآمده باشد بخت ضرورت است و کر نه خدای میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است دوری از حضرت تو خستم با اختیار خود زره را زمره جالی چه در خور است شمال الله العاقبة و حسن العاقبة و عن ابی هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى تنفی المدینة شرارها برپا نشود و قیامت تا آنکه نفی می کند مدینه باز که در ونید کما ینفی الکیخوث الحدید این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علی اقباب المدینة ملائكة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال برابهای مدینه فرشتگان نگاهبان اند که درونی آید مدینه را به نگهبانی آنها و باز و دجال نقب بفتح نون و ضم نیر آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فخره میان دو کوه بدرآمدن دجال بی شک در آخر زمان خواهد بود و نگهبان تا در آمدن و یا هم در آن وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لیس من بلد الا سیطاة الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا دجال و در آید الاملة و المدینة مگر که مدینه لیس نقب من اقباب الا علیه الملائكة نیست هیچ راهی در راه های مدینه مگر آنکه بروی فرشتگان صافین صفه زده میجور سونها پس میدارند او را فینزل السجدة پس نزول میکند و فرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و بنجه سین محله و موحده و خای محله مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورتان فتوح المدینة باهلها پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را ثلث و حفات سه بار جنبانیدن فیخرج الیه کل کافر و منافق پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق متفق علیه و عن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یکید اهل المدینة احد الا انما عکایا یباع الملح فی الماء به سکا لیکنه و اید آنکه اهل مدینه را هیچ کی مگر آنکه بکند از و فانی کرده و عنقریب چنانکه میکند از دینک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال یزید شقی که بعد از واقعه مره در اندک فرصت هلاک شد و بقتاب الهی و الم دق و سل بکذاخت و فانی شد متفق علیه و عن انس رض ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا قدم من سفر فظطرا لی جد رات المدینة روايت است از آنکه آن حضرت چون قدم می آورد از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضاع و احوالته تیز میراند شترسواری خود را و آنکان علی دابة و اگر سواری بود بر دابه دیگر که مراد بدان اسب و شتر و مانند آن است حوکهها من جبهای جنبانیده آنرا جایز محبت مدینه استعمال فیضای مخصوص شتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد رواه البخاری

بها اندازد مردم
یک روز مردم
نقد و تقیض
و من یحیی
نفسه است
یعنی غلوس و
ناصه فالغیر

و عنده ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد وهم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت را جبیل احد یعنی نظر شریف وی بران افتاد فقال پس گفت آن حضرت هذا جبیل یحبنا ونحبه این کو هیت که دوست میدارد و دارد دوست میداریم ما و الله ان ابراهیم حرم مکه خداوند بد رستیکه ابراهیم حرام کردانید که را وانی احرم ما بین لانتها و بد رستیکه من حرام میکردم ز منی را که میان دو سنگستان مدینه است متفق علیه اثبات محبت احد بعضی تاویل می کنند و میگویند که این همه حکم بجا است باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان و موحدان باشند از انصار و خاندان شاعر گفته است مصرع و من مذهبی حب الدیار لاهلها و در مقابل این در بعضی روایات زیاده آمده است که غیر جبیل میغضنا و نبغضه و عیبه بعین جمله مفتوحه که می است که دشمن میدارد و دارد دشمن میداریم ما و از یراک ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آنست که این محمول بر بلا هرست از جهت ابداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت در جهادات بران ه جمی که لایق بحال آنها است خصوصاً بانبیاء و اولیاء خصوصاً سید انبیاء و سلطان اولیاء که محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و هر که را خدا دوست داشت همه چنین و همه کس او را دوست دارند زیرا که هر چیز خلق و محکوم اوست و چنین جرع مفارقت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اول دلیل است بران و چنین جذع حدیث مشهور است که سید خود را نزد رسیده است و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سهل بن سعد ساهدی که از شما میر صحابه است گفت که گفت آن حضرت احد جبیل یحبنا ونحبه و رواه البخاری

الفصل الثانی عن سلیمان بن ابی عبد الله تابعی است

بسیاری از مهاجران را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ رجلاً یصید فی حرم المدینه الذی حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار می کرد در حرم مدینه که حرام گردانید آن حضرت و حد آن تعیین نموده و مرد را از ارتکاب صید و جزآن در آن منع کرده و فلسفه شایده پس بر بود سعد و گرفت جامهای آلود را فحشاء موالیه فکلموه فیه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه های او را بدید فقال ان رسول الله پس گفت سعد که تخمب خدا صلی الله علیه و سلم حرم هذا الحرم حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را و قال من اخذ احداً یصید فیه فلیسلبه و گفت هر کس که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد و رخت و سلاح او را فلا اورد علیکم اطعنیها و رسول الله پس باز فرمودم بر شما و نمیدم خوردنی که خورانیده است من خوردش من غیر خدا صلی الله علیه و سلم و عطا نیک کرده است بن و فی الصراح طعمه الضم فرخش و وجه کسب یعنی من که نمیدم از آن جهت آنکه این عطا است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر من و کسی است که من بفرموده آن حضرت حاصل کرده ام و لکن ان شتمم دفعت الیک کلمته و لیکن اگر میخواهی شهادت بیا بجا یایمید هم بشما بهای پیش خود رواه ابوداؤد و عن صالح مولی لسعد روایت است از صالح که مولی بود مر سعد بن ابی وقاص را ان سعد اوجد عبیداً من عبید المدینه یقطعون من شجر المدینه سعادت چندی غلام را ان غلامان اهل مدینه که می بردند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت و جامه آنها را و قال یعنی لموالیه و گفت سعد یعنی موالی ایشان را وقتی که طلب کردند و کردند آن متاع بسوی ایشان سمعت رسول الله شتمم غیر خد را صلی الله علیه و سلم نهی ان یقطع من شجر المدینه شیئی نمی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی و قال و گفت آن حضرت من قطع منه شیئاً لمن اخذ ه سلبه کی که برد از درختان مدینه چیزی را پس هر کسی را است که گرفته است آن برنده را متاع او و رخت او رواه ابوداؤد و عن الزبیر روایت است از زبیر بن العوام بشدید و او که از عشره مبشره است و ابن عمر رسول الله است صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صید و ح و عفتا گفت آن حضرت که شکار و حج و درختان و حج بفتح و او و تشدید جیم نام وادی است بطائف حرم حرام است حرم بکبر حای و سکون را یعنی حرام است محرم لله حرام کرده شده است برای خدا تا که حرم است رواه ابوداؤد و قال محی السنه رحمه الله و حج ذکر و انها من ناحیه طائف و حج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است و قال الخطابی و گفته است خطابی انه بضمیر مذکر بل آنها بضمیر مؤنث که در روایت محی السنه است و بر هر تفسیر راجع بوج است و در اسامی مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تا ینت تاویل بقعه و ناحیه و تذکیر باعتبار موضع و مکان و گفته اند که حرمت و حج بر سبیل جمی بود که آن حضرت برای اهل صدقه گرد کرده بود نه بطریق حرم و اگر بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از ان منسوخ شد شافعیه برین اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و حج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم بنات و وجوب جزا و عن ابن عمر و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان یموت بالمدينه فلیمیت بها گفت آن حضرت کسی که میخواهد که بمیرد و مدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آرد و آنرا اقامت کند در وی تا آنکه بمیرد در وی فانی اشفع لمن یموت بها پس بد رستیکه من شفاعت میکنم هر کسی را که بمیرد و مدینه و در بعضی نسخ اشفع بقتلید فایعنی مقبول الشفاعه گردانیده میشود

و دعای امیر المومنین عسراست که میگرد اللهم از تقی شمس و ده فی سبیلک واجعل موتی جلد رسولک و تحقیق محتاب شد دعای وی رضی الله عنه با تیرین دعا میکنیم
 بامید اجابت آن ائمه علیهم السلام رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه و سلم تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب میکرد و
 شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه کنا مان و رفع مراتب و درجات عظیمه یا این کنایت است از آنکه موت درین مکه مطهره البته برایمان
 است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در ذوارقبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این شجاعت در موت بجز مکه نیز واقع شده است چنانکه
 بیاید و راه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا و عن ابی هريرة عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اخذ قربة من قومی الاسلام خرابا بالمدينة فرموا آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهر های اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
 همه عالم خراب کرد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از همه بجز این حکم الهی تعالی این نیز در این وفائی کرد و قرینه اینجا بمعنی موضع است و
 ترقیب اسم برین طریق است که قرینه است که بالاتراز وی بلد و بالاتراز بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک تریه
 نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کانیات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتراز همه است و راه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن غریب و عن جریر بن عبد الله رض صحابی مشهور است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر
 المومنین عسرا گفته است که منید اینم بچشمک را از امت خوب و از جریر مکرانگی حکایت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمیده وی بسیار است
 رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحى الى اى هو لاء اللکته
 نزلت فھى دار هجرة تک بدستی خدای تعالی و حی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا را که فردا آئی تو پس آن سرای و جای هجرت تست
 یعنی مرا میترساختند که هر کدام از اینجا که خواهی جای تست المدينه یکی مدینه او البجورین بجرین که جزیره است بجزیران مشهور و قنبرین به
 کسراف و فتح تون مشدده و سکون سین و کسراف فتح آن هر دو کسرون نیز گفته اند نام بلدیت از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که غیر ساخته
 شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه و راه الترمذی الفصل الثالث عن ابی
 بکره ففتح موده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طایف و چون آن حضرت طائف را محصور ساخته بود وی خود را از قلعه در سخر چاه افکند
 بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را کونید عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 قال گفت آن حضرت لا یدخل المدينه و عب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح و جلال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
 باب ملکان در مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند هفت دروازه بود بر هر در و فرشته نگهبان نشسته و راه البخاری و عن انس
 رض عن النبی صلی الله علیه و سلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدينة ضحی ما جعلت بکله من
 البرکة خداوند بگردان در مدینه و در چندان آنچه گردانیده در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود و شد معه و انجیث و امثال آن دلالت دارند بر
 فضیلت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانیین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه و عن
 و جل من آل الخطاب و روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت من زادنی متحل اکان فی جوارى یوم
 القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد بطنیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من و پناه منست روز قیامت از بعض عارفان می آید که وی حج کرد و زیارت نیامد گفت
 زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تنوع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم است ولیکن صواب آن است
 که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی و قصد سیر و تفرج نباشد
 بیت رفت بر بوی سوزنلف توحی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض و بحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی صلی
 علیه و سلم هر دو جای تست یا بدر الدجا و من سکن المدينه و صبر علی بلائها کنت له شهید او شفیعا یوم القیمة و کسی سکونت ورزد در مدینه
 و صبر کند بر بلاهای وی و شدت و محنت وی خصوصاً چنانکه در زمان آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لا و انها چنانکه سابقا گذشت با شتم من در او را
 گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت و در معاصی و من مات فی احد الجورین بعثه الله من الاکمنین یوم
 القیمة و کسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه را بجز خدا و اخدای تعالی از نبی بیان از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در
 بنشت همچنین بی سوال و حساب و کما جا و عن ابن عمرو رض مرفوعا من حج فزاد قبری بعد موتی کسی که حج کند پس زیارت کند قبر اجدادش و موت
 من کان کن زادنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود در حیات من و یکی از فوائد و ثبوت زیارت شریف آنست که زائر را از
 نصیب محبت معنوی و آنچه از لوازم آثار آنست حاصل میگرد و و این مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم حیات حقیقی دنیاوی

بخلاف شهدا که بحیات معنوی شرف اند و این مسئله را بتفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بابت التوفیق در واهار روایت کرد این مرد و شهید
 البیهقی فی شعب الایمان و عن یحیی بن سعید و رض یحیی بن سعید و است یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث و ثقات ایشان روایت میکند
 از مالک و شعبه و ثوری و خراشیان و یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکند از وی مالک و شعبه و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کان جالسا و قبر یحضر بالمدينة آن حضرت نشسته بود و کوری کنده میشد در مدینه فاطلع و جل فی القبر پس نظر کرد مردی در قرفال بنس مخضج المؤمن
 پس گفت آن مرد بدخواجگاه مومن است کور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلسا قلت بدر فی بود که تو گفتی که نکوشش کور کردی
 برای سلمان قال الرجل فی لم ارد هذا کففت آن مرد بد رستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوشش موت برای مومن انما اردت القتل فی سبیل الله اراد
 نکردم مگر مردی و تخمین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر ببرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا
 مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن مدینه افضل و اکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
 یكون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث موات سه بار گفت این سخن باین چنین تقریر
 کرد و طبعی این حدیث را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث المبح و
 ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده مانده که ظاهر ترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت مدینه و حفظ
 حدیث احتمال اینهم دارد که گفته شود مراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم ای نیست موت مومن مدینه مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است
 از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت مدینه از موت
 در سایر بلاد و لیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد و رواه مالک و مرسلار وایت کرده و محبت این حدیث را
 مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعی است و اما مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت
 دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از کبار ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید
 انصاری و شعبه و ثوری دارد و قد بر و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را و هو بوادی العقیق و قال انک ان حضرت در وادی العقیق بود که نام
 وادی ست از او دیه مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آن حضرت آنجا میرفت و نماز میکرد و یقول میکفت آنحضرت اما فی
 اللیل آت من ربی آمد مرا مشب آینه یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بجز نماز درین وادی مبارک
 و قل عمره فی حجة و بک عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال و فی روایقه و
 قل عمره و حجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که

حکم عمره و حج دارد و راه بنجاری تمام شد کتاب

المناسک بعون الله تعالی و حسن توفیق

ثم تلیوه کتاب النبوة

قد تمه النسوة المبارکة المیمونة الشرفیة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبدالحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم النحر عشرین شهر
 ذی الحجة الحرام سنة سبع و سبعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء و التحية و بعد فان هذا کتاب المشکوة افضل الكتب
 بعد القرآن و آخر الصحف فی الازمان و قد ثبت شرفا و جماعت علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول و فی الحقيقة ان یتامل فی هذا الکلام بلا
 اشتباه ان کان کلام الله کلامه و لکن کلام الله لا یسا هذا الکتاب بترتیب الاجزاء و الفصول و الابواب کانه سما بلا غة قلات فیها کواکب الانوار
 و جنة خلج تجری من تحتها الانوار حکم ابتمت فیها الازمان من مسائل الشرع العزرا الفائق و سمجت اطیار القدس علی قصب براعتا معان رائق و کان
 اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس و الفاظه کالثمار اللذیة ذات الکوس و من النقاط فوقه من جام و من الاعراب علیین جماسم
 مداد سلو زاسود من ذوائب الحور و الالوان و بیاض طرفی سطره فیها عینان نضاحتان و تجری من کل نقطة عیون علوم المغنویة کالسبیل و انجل شره
 فصحا العرب و هم کانوا فی الشعر افضل من تحلیل جواهر نظم المنشورة معلقة بالعرش کالتقذیل و قد نحت من کلمته سبع معلقات الباعلا و دلیل و کیف لا
 و هو کلام النبی الامی المحرم الفصح العرب و العجم و من علومه علم اللوح و العلم ما یطلق عن العوی ان هو الا وادی یوحی رسول الله المحمدي محمد المصطفی صلی الله علیه

وعلى آله واصحابه بنجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم في طبعها وترتيبها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع بكلام الاخلاق وقد اضاف ذكرها بجميع الافاق مصدر
الفضائل والاوصاف مرجع القوم نيل والاشراف النصار النخالص النصير والوجه الفرد العديم الظير انجباب المكرم والمجده المحرم محمد المشايخ والاختصاصات الشيوخ
عبد الوهاب بنجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيم الشيخ محمد مؤمن وبذل جده في تصحيحها وتمييزها حرفا حرفا وتنزيها عن شوائب
الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باتساق القالب مع نسخ الصحيحه المعبرة لاسيما بالنسخه المطبوعه في الكلثه لانه اصح نسخ في هذا الشأن
وبالحكمه من العدا المعبرة قالمواصحه صفحه كم من الفضلاء المعتمده توافقه ورتقه ورقيه مطبوعه مع كمال حسن طبعها وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتمان اصح من هذا الكتاب
انطبع في مطبع الزمان سنه احسن منه عند ذوى الاتصاف خراسان في الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقراه وقالبه وطبعه واهتم في تصحيحه ونيل
وصرف من رسمه ونظف فيه ولفظ لفظا منه وسعى في نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع في يوم القدر

عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحابه وذوى المحبة والاحترام

بطفلك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناس من آمين

يارب العالمين

١٢٧٧

هجري

